

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: تحفة الرضویه

مؤلف متن: فاضل بسطامی، نوروز علی بن محمد باقر

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط: نسخ .... تعداد سطر: ۱۴

جزء کتب: ~~ادعیه~~ اخبار .... زبان: فارسی .... عدد اوراق: ۲۰۷

طول: ۲۲ .... عرض: ۱۴ .... شماره عمومی: ۲۶۴۰۰

وقفی اهدائی بنیاد شهید تهران / خریداری .... تاریخ وقف / خریداری: اردیبهشت ۷۸

ملاحظات: با شماره ثبت اموال ۳۳۲۳ در کامپیوتر مطابقت داده شده است

۵ ورق نانویس در آخر نسخه می باشد

اندازه نوشته: ۱۴٫۲ × ۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من المجاورین الروضة الرضویة ووفقنا التقبیل
عتبتها العالیة وضریحها الشریفة فی کل بکرة وعشیة والصلاة
والسلام علی محمد وآله اشرف البریة ما دام الخلایق مخلعة بخلعة
الوجود لهیئة سیما امام الامة وثامن الائمة البررة الزکیة الذی کان
من خاصیته ان نفوس الفریقین عنه راضیة ونفسه الزکیة
الشریفة عندهم مرضیة ویکون حضور مشهده ومرقده ذریعة
الی السعادة الابدیة والتوطن فی جواره وحضرته وسیلة الی
الکرامة السرمدیة وامامته ممیزة بین الفریقین ومن زاره نجی من
النار ولو کان علیه قدر الثقلین ومن بات عنده لیلة کان کمن زار
الله فوق عرشه ومن قصد مشهده کان له بکل خطوة الفاتحة

والی

والعاهرة مقبوله وقدر دی فی فضل بقعته هی والله روضة من ریاض
الجنة ^ چون این حقیر خاکسار وجامع اخبار وآثار ائمه اطهار علیهم — اما بعد
السلام المتمسک بغفران الملک الغنی نورعلی علی بن حاجی محمد باقر
بسطامی تا مجال بر خود ده ام با اینکه مقدحی با جاهلی از علمای امة سید
المرسلین در خصوص بلده منضرفه رضوی علی مشرفها الالاف التحیة
والسلام تاریخی چنانچه از برای غالب بلاد ربع مسکون نوشته شده تالیف
نموده باشند با وجود اینکه این بلده مبارکه حال در شک بلاد ربع مسکون
است لقد جمعت فیها المحاسن کلها واعلاها ان من بات لیلة فیها کان
کمن زار الله لهذا باعانت خداوند مهربان این بیرنا توان شروع در تالیف
این نسخه شریفه نمودم و مشتمل نمودم بر یک مقدمه و چهار باب — مقدمه
مقدمه در عنوان کتاب و مجملی از خدمات امرا و وزرا و سلاطین سیما
سلاطین قاجاریه در این روضه رضویه علی مشرفها الالاف التحیة — باب
اول در فضیلت این ارض اقدس وکسانی که بنای بلده رفیعه و عمارات
نموده اند از سلاطین و غیره — باب دوم در بیان ترجمه حال علما

مجتهدین و محدثین و بزرگان دین که در این ارض فیض قرین مدفونند و
پاره‌ای از احوال هرون و مامون و بیان حجج و براهینی که از آن سرور عالمیان در مجلس
و وقایع عظیمه که در این ارض فیض روی داد
مامون بر اهل ادیان و ملل ظاهر گردید **باب سیم** در بیان مباحثات
و کلماتی که بین علمای شیعه و مخالفین در این روضه رضویه علی مشرفها
الاف السلام والتحیه واقع گردیده و آنچه بین علمای دیگر وارد شده
و بیان شرح طب الرضا که از کلمات دربار شافع روز جزا که قاطبه مردم
در تدبیر بدن خود بآن محتاجند **باب چهارم** در بیان فهرست موقوفات
و صدقات جاریه که متعلق بروضه رضویه علی مشرفها الاف السلام و
التحیه و مسمی نمودم بفردوس التواریخ و از عجایب آنکه بعد از وضع این ا[سم]
ماده تاریخ تالیف این کتاب این لفظ آمد چنانچه بعضی از شعرای عصر گفته‌اند
کتابش را چه در فردوس بردند ؛ حبیب حق ز طبعش جست تاریخ ؛ برون آمد
بنام بخش ز فردوس ؛ رسول الله گفت فردوس التواریخ **اما مقدمه**
در بیان مجملی از خدمات سلاطین و امرا و وزرا سیما سلاطین قاجاریه
در این روضه رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیه بدانکه چون

خداوند حکیم منان از غایت لطف و مرحمت بر بندگان سلاطین زمان و
خواقین دوران را مظهر رحم و غضب خود فرموده و آثار قهر و لطف خود را
از ایشان ظاهر و هویدا نموده و علمای ربانی و حکمای الهی را مثبته و مبشر
و منذر و رهنما و بر قاطبه خلایق پیشوا و مقتدا گردانیده و مامور به
باطاعت ایشان نموده که بسبب آن از حضیض کدورات نفسانی رهائی
باوج سعادات روحانی ارتقا یابند و خلایق را در بحث فرمان و سخط و
اوامر پادشاهان چون آب زلال لایزال روان و دوان نموده که از بیم خنجر
خونریز و امید چشم اشک ریز ایشان در مهد امن و امان غنوده و از شر
معاندین محروس و محفوظ باشند چنانچه گفته‌اند **نظم** پادشاهان
مظهر شاهی حق ؛ عارفان مرآت آگاهی حق ؛ خلق را چون آب صاف و زلال ؛
واندران تابان صفات ذو الجلال ؛ و بتجربه و عیان کالشمس فی رابعة
النهار ظاهر و باهر است که هر یک از سلاطین ذوی الاقتدار و خواقین
کامکار که رافت و مرحمت ایشان بر خلایق بیشتر و مقام عدالت و
بازخواست و دادخواهی ایشان بهتر بوده بمفاد آیه شریفه و اما ما ینفع

الناس فیمکث فی الارض دولت اینان فزونتر و عمر شان درازتر بوده و نیز واضح
و لایح است که هر سلطانی که در بنای خیرات و مبرات و انفتاح ابواب صدقات
جاریات و تعمیر مساجد و معابد و تعمیر و تزیین روضات مقدسات ائمه
اطهار صلوات الله علیهم الی یوم القرار بیشتر اهتمام ورزیده نام نیکش
ورد زبان خاص و عام گردیده و در بعضی جنات که حسن و ضیا و بهای
ایشان از باطن ان عتبات عالیات است بمقتضای هل جزاء الاحسان
الا الاحسان درجات ایشان بلندتر و مقام رفعت و شکوه ایشان
نیکوتر خواهد بود سیما تعمیر و تزیین روضه عرش درجه فرمانفرمای
عالم امکان و منبع جود و احسان سلطان خراسان که چشم و چراغ
عالم امکان و معبد اهل ایمان و جهانیانست تصور نما که چه قدر
از پادشاهان سلف در تعمیر و تزیین ان نفایس اموال صرف نموده اند با
سلطان سنجر سلجوقی و وزیر او شرف الدین طاهر قمی و امیر تیمور گورکانی
و ولد ارجمند او امیر شاهرخ و گوهرشاد بیگم (آغا) زوجه او و همچنین سلاطین
بتخصیص سیما اعلیحضرت شاه سلیمان و سلطان حسین
صفویه و افشاریه در این روضه عرش درجه خدمتها و کوششها در

و سلطان محمود غزنوی الی ... سلطان ملکشاه ... چنگیز ...

در بنا و تعمیر عمارات و زیادتی صدقات جاریات و موقوفات جدیده
نموده و باین سبب تاج افتخار بر سر نهاده مغبوط سلاطین روزگار
گردیدند چنانچه خدمات هر یک در این استان ملایک پاسبان
در موضع خود ذکر خواهد شد تا اینکه زمان طلوع این دولت ابد
مدت قاجاریه لازالت الافاق مشرقة بانوار دولتهم و شجرة الخلافة
مورقة بنور معدلتهم گردید سلطان سعید و خاقان شهید اقا محمد خان
افاض الله تعالی علی مرقده شآبیب الرحمة و الرضوان چه قدر زحمتها
و کوششها در تسخیر مملکت خراسان و تعمیر ان ارض فیض بنیان و
ارمغان چند عدد از قنادیل طلا که هر یک از انها گران بها و باضیا و
و در ورود پنج من تبریز طلا و مرصع بلؤلؤ و جواهر گران بها بودند نمود
و همچنین در زمان سلطان جمجاه فتحعلیشاه انار الله برهانه و ثقل
بالحسنات میزانه بسیاری از خیرات و مبرات و صدقات جاریات مرا
عاتی نمود و بنا و اتمام صحن جدید در زمان سلطنت او پدید گردید
و قدری مرصع ضریح منور مقدس که در سمت پایین پای مبارک

انروز واقع است از هذا یای او ستدین روضه عرش مقدار وددر
او آخر زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار انار الله برهانه خیان ولایت
خراسان جری و صاحب قوة و شوکت و لا ابالی شده که بزبان اطاعت سلطان
و در باطن غافل از آن بودند مرحوم جنت اشیان نواب مستطاب سپهر رکاب
گردون قباب نایب السلطنه عباس میرزا انار الله برهانه و ثقل الجنان
میزانه در سال ۱۲۴۶ اعنان توجه بجانب ان سامان نمودند و بتدبیر
عملی کردن کشان ایشان را بکمند و منمردان ایشانرا در بند و اشرار ایشانرا
بزبان سنان و دهن توپ و تفنگ جواب داد سیما در تسخیر شهر سرخس
چنان تدبیری نمود که هیچ فلاطون ضمیری پی بان نبرده و از ضرب شمشیر
آبدارش طایفه ترکمان هنوز در بستر استراحت نیاسوده و بر جمیع اهالی
خراسان سیما ساکنین ارض فیض بنیان دعای دوام این دولت ابد مدت
و طلب مغفرت انمرحوم لازم و متحتم است و همچنین سلطان معدلت
بنیان خاقان سلیمان نشان محمد شاه . قاجار رفع الله نعم فی
فرادیس الجنان مقامه که تولیت این استان عرش مقدار را بمرحوم

وبعد از انقضای قرن صحبت
و سرور و مسرة

جنت

جنت اشیان حاجی میرزا موسی خان مفوض فرمودند انجناب شاید
و لسدیدان سلطان جمجاه چنان در خدمات روضه عرش
اشتباه کوشید که هرچه سلفش تحسین و هر که خلفش افرین
فرمودند و از سعی جمیل و بذل جزیل در سرکار روضه ان مخدوم جبرئیل
هشت باب کلی از خیرات و مبرات که در از منه سابقه مسدود بود
مفتوح کردانید که با نفتاح هر بابی از ان خیرات انفتاح هشت باب از
ابواب بهشت نشد و جمیع زائرین و صادرین و مجاورین ان ارض
فیض قرین از فیوضات ان ابواب هشتگانه کامیاب شده و شب
و روز بدعاگویی این دولت ابد مدت مشرفند و تفصیل ابواب هشتگانه
بعد از این در موضع خود ذکر خواهد شد و حال محرر این نسخه شریفه
بمقتضی حدیث شریف اذا اراد الله عز و جل برعیته خیرا جعل لها
سلطانا رحیما و قیض له وزیرا عادلا که اوان سلطنت پادشاه
باذل عادل در بادل که در طی وادی مدحش شهباز بلند پرواز
سخن صد باره بال انداخته و از کمیت خوشخرام قلم در هر قدم

از عجز و قصور در قم چندین لعل افتاده فریدون فری که فرخندانی
از طلعت همایونش فروزان و سلیمان قدری که آثار ملک آرایی از
موکب همایونش عیان دارای دارا دربان و کسری کسری پاسبان
که شکوهش شکوه دارا شکوه را درهم شکسته و شیر دل دوزش
جگرگاه شیردلان را چون جگرگاه دارا درهم خسته نظم چاکرانش
بصف رزم چه خیاطانند؛ گرچه خیاط نیند ای ملک کشورگیر
بگز نیزه قد خصم تو می پیمایند؛ که ببرند بشمشیر و بدوزند بتیر
اگر نعل کرانش حلقه در گوش هلال نماید میتواند و اگر شمسه
طاق ایوان شمس الاماره اش لب بر لب جام خورشید نهد میشاید
خال خواهد رخ خورشید مگر وقت زوال؛ قصر همیون تو را تا قصر از آن
کرده بنی؛ در اوان سلطنت عدالت توأمانش بره از پستان گرگ شیر گیرد
و شعله شمع در پر و بال پروانه خوشتر از جامه پرنیان و حریر صرصر
خزان آثار ای اینجا که زلف از چهره گلی زداید و باد بهار بر اجره حرمت
که تاب از سر زلف سنبلی گشاید حکمش همان صفت در همه عالم

روان

روان و مهرش در قلوب جهانبانان چون شیره جان توامان
نظم حکمش روان چه باد بر اطراف بر و بحر؛ مهرش نهان چه روح
در اعضای جسم و جان؛ تو پادشاه ملکی و هر جا که میروی؛ چون
سایه از قفای تو دولت بود روان؛ تاجوری که تاجداران کامکار
خاک راهش را تاج فرق افتخار نموده و گرد سم سمند صبا رفتار
را توتیای دیده اولوا الابصار کرده هو الشمس قدرا و الملوک کواکب
هو البحر جودا و الکرام جداول فان قلت لی ان للبحار سواحل فلیس
لهذا البحر فی الجود ساحل السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله
ملکه و سلطانه میباشد از اوایل سلطنت معدلت بنیان تا باین
اوان خدمات روضه عرش درجه سلطان خراسان و نظم امور
آن بهشت جاودان را باشخاص کامل و امینان قابل که هر یک در
راه دین و دولت ابد مدت خدمتها نموده و در رتق و فتق امورات
کلیه این دولت گوی سعادت و توفیق از همگنان ربوده خلعت

تولیت این روضه عرش درجه را با ایشان مرحمت فرموده و

باروجایشان ... اعلی که حدیث ... عمیال خود

دخل منکذاری این روضه عرش آشیان مامور فرموده چنانچه درادنیا

باعث نیکنامی و خیر خواهی این دولت ابد مدت گردید ...

خدمات ایشان در این محفل هدایت بنیان بتفصیل در موضع

خود بیان خواهد شد و در سال هزار و سیصد هجری در ماه شوال

المکرم و ذی القعدة الحرام چون حاجیان بیت الله الحرام و ملتزمین

رکن و مقام و واقفین عرفات و مشعر الحرام بطواف مرقد منور و مضجع

مطهر جناب فرمانفرمای عالم امکان و مفخر زمین و آسمان حضرت

سلطان خراسان شرفیاب شده و بمضمون اطوف بابکم فی کل حین

کان ببابکم حبل الطواف از طوافان روضه منوره فیوضات غیبیه

و ثواب چندین هزار حج و عمره یافته و اهالی خراسان از ورود موکب

مسعود بفیوضات و برکات بسیار بهره ور ساخته و با وجود اجتماع اینهمه

لشکر و عسکر که در اردوی کیوان شکوه بودند حبه و دیناری براحدی

خسارت وارد نگردید و در نهایت گرمی هوا و کمی میوه در فصل قلب الاسد

در اغلب منازل اردوی کیوان شکوه در اطراف باغات و بوستانها و

نداعات

نداعات واقع میشد نه احدی از عساکر منصوره را یارای این بود

که حبه و دانه از غلات تصرف نمایند و از بیم شحنه سخط و غضبش

سربازان تشنه کام را جرئت آن نبود که دانه خیار و حبه انگوری بگلوی

خشکیده خود رسانند و در جمیع منازل و محافل رعایا و برایا از صدور

و ورود ایشان در مهد امن و امان و بفیوضات و منافع کثیره کامیاب

گردیدند و بحمد الله تعالی که این خسرو با عدل و داد منت بزرگی بر اهل

خراسان نهاد و دار السیاده مبارکه که از اماکن دیگر ان بهشت

قبل از ورود موکب مسعود

جاودان و مجمع سادات عظام و معبد اهل ایمان است مقرر فرمودند که

چنانچه باطن آن معبد اسلام چون دار السلام باضیا و نور است ظاهر

انرا چو سینه سینا و کوه طور نور علی نور سازند و در و دیوار و سقف

و جدران معبد فلک مقدار را بقطعات آینهای بلورین و پارچهای

زجاجیه و نگین بطرحهای خوش آیین لامع و درخشنده سازند و

انوار باطنش را بمفاد الظاهر عنوان الباطن تابنده کردانیده از

مکمن خفا بعرصه بروز و ظهور جلوه دهند تا چنانچه در عالم

باطن جمیع نفوس بحضرت انیس النفوس مانوس وارواح جهانبان
ذره وار مجذوب جناب شمس الشموس است در عالم ظاهر عکوس
هیاکل ایشان از ان دار الموحدین حاضر و عیان و چون اجتماع
امثال هیاکل بر زخیه وادی السلام در این دار السلام نیز بر
اهل اسلام ظاهر و عیان کردد و بحمد الله تعالی که از سعی جمیل و
بذل جزیل ان معدن عدالت و احسان ان معبد اهل ایمان
چنان درخشنده و لامع است که از هر قطعه بلوران لمعه نوری
لامع و از هر پارچه زجاجینه ان کوه طوری ساطع و عیان و چون
اینه خانه سپهر زجاجی بنقوش و تماثیل اختران لمعان و از
ضیاء هر شمعی چندین شمع و چراغ در ان ظاهر و عیان **نظم**
معتکف عالی که همچو بهشت • زافت بهمن و خزان دور است دلکشا
روضه که همچو سپهر • ساحتش پر مشاعل و نور است **ودیگر** انکه
صحن ان بقعه فلک حصار و زمین ان معبد فیض اثار تا ادا چون
بیت المعمور و مضمور حور و با چون بیت المقدس و کوه طور حکم

فضا جر این سنک تراشان فرهاد پیشه و صناعان منوهر
اندیشه جاری کردید که بسنکهای ضخیم مرمر چون سد اسکندر
و مانند صرح ممرد من قواریر هموار و برقرار و نظیر اینه جهان نما
مصقل و با ضیا سازند که تزیین زمین خوش اَیین ان بقعه عرش
قرین محسود بساط سلیمان بلکه مغبوط اراضی باغ جنان و روضه
رضوان اید بساط سلیمان اکرچه بنظر بلقیس صرح ممرد من قوارير
رسید و موزه از پا کشید لیکن حدیث هی والله روضة من
ریاض الجنة زایرین را با صد نشاط پا برهنه و پیاده بپابوس این
بساط کشانید و روحانیان صوامع ملکوت و کروبیان عوالم
جبروت بمقتضی حدیث فوج ینزل و فوج یصعد الی یوم ینفخ
فی الصور در وقت نزول بعالم ناسوت بهتر از این مکان در عالم
امکان مکانی نیابند ذره وار بوصال جناب شمس الشموس و حضور
مرقد منور حضرت انیس النفوس شتابند **نظم** این نه سر منزل عنقا ست
که جویی در قاف • این نه برزمیست که در وی بزنی لاف و کزاف • این

نه دیر است نه میخانه که گویش اوصاف ٭ این نه کعبه است که بی پا
و سرانی بطواف ٭ یا نه مسجد که در وی ادب بی خبر وش ٭ این زیارتگه
حسن است در و یارانند ٭ این حرم خانه عشق است در و مردانند ٭ این
خرابات مغانست در و مستانند ٭ این حرم مکه جانانست در و او
رندانند ٭ از دم صبح ازل تا بقیامت مدهوش ٭ آری آن مقام شریف
محل تجلیات انوار اله و مکان زیارتگاه و عطیات فیوضات
خداست که حضرت موسی بن جعفر در حق آن حضرت فرموده من
زاره او بات عنده لیلة کان کمن زار الله فی عرشه و در حدیث
دیگر خود آن حضرت فرمایند من زارنی کنت انا و آبائی شفعاءه
یوم القیمة و من کنا شفعاءه نجی و لو کان علیه وزر الثقلین

باب اول در فضیلت ارض اقدس و کسانی که بنای بلده
و قبه و عمارات متبرکه نهاده اند بدانکه اخبار بسیار دلالت بر فضیلت
این ارض مقدس مینماید حدیثی است که شیخ طوسی ره در باب
زیارات از تهذیب الاحکام روایت نموده که حضرت امام رضا ع

فرموده اند که در زمین خراسان بقعه از زمین است که میاید بر آن
بقعه بکرمانی که محل آمد و شد ملائکه شود پس همیشه افواج فوج
بر آن بقعه نازل میشوند و فوج فوج بالا میروند تا روزی که نفخ صور
شود عرض شد با آنحضرت که این کدام بقعه است آنحضرت فرمودند
هی ارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة الخ و باز در همان
باب از حضرت صادق ع روایت نموده که چهار بقعه از زمین در ایام
طوفان نوح بضجیج و ناله در آمدند از فرا گرفتن آب ایشان را خداوند
رحیم بر آنها رحم فرمود و ایشان را از غرق نجات بخشید و آن چهار
زمین بیت المعمور بود که خداوند او را باسمان برد و دیگر غری و
کربلا و طوس میباشند و مرحوم فیض در کتاب وافی فرموده که چون
زمینها نالها نمودند که بسبب غرق شدن در آب کسی نیست که بر
روی ما بندگی خدا نماید خداوند بر ایشان تفضل فرموده و آنها را
مدفن اولیای خود نمود و مرحوم شمس الدین بن جمال الدین
بهبهانی استاد ابن قاسمی میفرمودند که سید نعمة الله جزایری

در بعضی از کتب خود ذکر نموده که خداوند عالم بلیه سیل و طاعون
را از ارض مبارکه مشهد مقدس رضوی برداشته و واقعا چنین
است زیرا که تا بحال شنیده نشده و در کتابی دیده نشده که اهل
مشهد رضوی به سیل و طاعون مبتلا شده باشند و اخبار و آثار
در فضیلت ارض اقدس رضوی بسیار است و اول شهری که در این
زمین مقدس بنا شده سناباد است که نظر بعد روایتی که بعد ذکر خواهد
شد اسکندر ذی القرنین صاحب سد که احوال او در قرآن مجید و احادیث
و اخبار مذکور است بنا نموده و تا زمان بنای طوس شهر دایر بوده
چون طوس چنانچه در معجم البلدان نوشته شده ناحیه بخراسان
و یشتمل علی مدینتین احدهما طابران مات فیها حجة الاسلام
ابو حامد الغزالی فی سنة خمس و خمسمائه و الاخری نوقان و هما
ما یزید علی الف قریه و بعد علمائی که در نوقان بوده اند ذکر نموده اند
و نوقان چون بسیار معتبر بوده زمین سناباد که در جنب او بوده
متعلق باو بوده و حمید بن قحطبه که از جانب هرون والی طوس

بوده

[illegible]

بود در زمین سناباد خانه و مکانی از برای خود بنا نموده بود که
هر وقت بصید و تفریح می آمد در آنجا منزل مینمود و حمید همان
ملعونیست که بامر هرون الرشید در یکشب شصت نفر از سادات
را کشت چنانچه تفصیل این مطلب در کتاب عیون اخبار الرضا روایت
شده اما اصل بنای قبه مبارکه ظاهر روایات اینست که در زمانی
که حضرت امام رضا ع مرحله پیمای مرو میشدند اصل این قبه در همین
موضع که حال میباشد بوده و مشهور ببقعه هرونیه بوده چنانچه
از روایتی که در خصوص ورود آنسرور حین العبور الی المرو بار اضی
سناباد از عیون نقل شده معلوم میشود و لفظ از روایت باین قسم
است ثم دخل دار حمید بن قحطبة الطائی و دخل القبة التی فیها قبر
هرون الرشید الی اخر الحدیث و همچنین از حدیثی که آنسرور در بر غلات
و مفوضه در حضور مامون نمودند و مامون آنسرور را اکرام
و تعظیم نمود حسن بن جهم میگوید بعد از تفرقان مجلس بآنسرور
عرض نمودم که حمد میکنم خداوندی را که مامون را مطیع شما گردانید

قطره که نشین من نمی بغداد
واقع است که محل الزوج و حمید
[illegible]
بوده

حضرت فرمودند یا ابن جهم مغرور نسازد ترا آنچه دیدی از اکرام و
تعظیم مامون نسبت بمن زیرا که او زود باشد مرا بزهر شهید سازد
حسن بن جهم میگوید این سخن را مخفی داشتم تا زمانی که آنحضرت را
مامون در طوس بزهر شهید نمود و دفن فی دار حمید بن قحطبة
الطائی فی القبة التی فیها قبر هرون الی جنبه و همچنین روایت که
وقت مراجعت آنحضرت از مرو شاهجان با مامون و نزول ارض سناباد
و امر نمودن آنحضرت باباصلت هروی که از هر چهار جانب قبر هرون
از این قبه مبارکه چهار کف خاک بنزد آنحضرت آورد بجهت اینکه محل
دفن شریف خود را باباصلت معلوم فرماید معلوم میشود و
این روایت در کتاب عیون اخبار الرضا مسطور است و بعضی
از این روایت اینست یا اباصلت ادخل هذه القبة التی فیها قبر هرون
الی آخر الحدیث و غیر این اخبار از احادیث دیگر که دال است بر این
مطلب و اینکه در السنه و افواه عوام مشهور و معروف
است که این قبه مبارکه از بنای اسکندر ذی القرنین است باطل

بماخذ

بماخذ درستی برنخورده ام و شاید وجه آن این باشد که چون مرو
شاهجان که از اعظم بلاد خراسان بوده از جمله شهرهاییست که اسکندر
ذی القرنین آنرا بنا نهاده چنانچه در معجم البلدان مسطور است
و سریر سلطنت او در ان شهر بوده و از غایت خوبی و خوشهوائی
ان بلاد را بروح الملک نام نهاده یعنی جان شاه و باعتبار تقدیم
مضاف الیه شاهجان نام شده و بعضی گفته اند که جنات اربعه
ربع مسکون که سغد سمرقند و نهر ابله و شعب بوان و غوطه
دمشق باشد بعد از این چهار مکان مرو شاهجان در نزاهت و
طراوت و نضارت بهترین اراضی ربع مسکون از وجه الارض
است از جهت خوبی میوه و غله و زنان جمیله و مردان کاری و
اسبان تازی و حیوانات دیگر و دار الاماره خراسان تا آخر
زمان طاهریان در مرو و بلخ بوده و شهر مرو شصت اندر شصت
واقع شده شصت فرسنگ بهرات و شصت فرسنگ بطوس
و شصت فرسنگ ببخارا واقع گردیده بنای چون اسکندر

از جملهٔ نیکان و مقربان و محبوب خدا بوده و بالهام غیوب شاید
برو معلوم شده باشد که درین ارض فیض قرین یکی از ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین مدفون خواهد شد بجهة آن فیض این
فیض که شرف و فضیلت بجهة او حاصل شود در این ارض فیض
قرین بلده بنا نهاده موسوم بسنا باد چنانچه حدیثی دلالت
برین مدعا دارد و بعضی از آن حدیث اینست یدفن بمدینة
بناها العبد الصالح الاسکندر ذی القرنین بلدة بارض طوس
یقال لها سناباد بضعة منی الی آخر الحدیث و همچنین حدیثی
که صدوق ره در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه روایت نموده
که نظیر این روایتست و آن حدیث نبوی است قال فیه یقتله
عفریت متکبر و یدفن فی المدینة التی بناها العبد الصالح ذو
القرنین و یدفن الی جنب شر خلق الله آخره پس ازین دو روایت
ظاهر شد که اسکندر بنای بلده نهاده نه قبله مبارکه و این
سبب اشتباه مردم شده در بلده بقبله والله العالم و چون از

روایتی

روایتی که قطب راوندی از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا
بود چنین ظاهر میشود که از آن نرود فرمودند که چون قبر مرا حفر کنند
باسانی کنده خواهد شد و صورت ماهی در انجا ظاهر خواهد
شد و بر آن بخط عبری و لغت عربی نوشته خواهد بود که این است
روضه سلطان علی بن موسی الرضا و گودال قبر هرون جبار در
در جنب نشان صورت ماهی بود تا این پای من دفن کنند
احتمال این دارد که آن قبر را اسکندر از برای انرود ساخته باشد
و آن ماهی را در انجا علامت این نهاده باشد چنانچه حضرت نوح
از برای حضرت امیر المؤمنین ع قبری حفر نمود در غری و لوحی در آن
قبر نهاد و بر آن لوح نوشته بود که این قبریست که نوح پیغمبر مهیا
نموده است از برای علی بن ابی طالب ع و حضرت امیر ع وصیت
نمودند بحسنین ع که آن لوح را در بالای سر من دفن کنند چنانچه
از بعضی از روایات ظاهر میشود و این معلوم است که ساختن
قبر و گذاشتن ماهی از مس و نوشتن بر آن بدون فاعل نمیشود

والله العالم و مؤید این مطلب است اینکه یکی از فضلا گفت که در کتابی
دیدم قبر مطهر المشهد را اسکندر درست نمود یا آری این قبه مبارکه
از جمله محدثات حمید بن قحطبه طائی است که از جانب هرون والی
طوس بوده و از برای هرون بنا نموده بود چنانچه صاحب مجالس
المؤمنین در احوال شیخ کمال الدین حسین خوارزمی چنانچه بعد
ذکر خواهد شد فرموده است که در تواریخ مسطور است و در السنه
و افواه جمهور خصوصاً اهل خراسان مذکور است که تا قریب بچهار
صد سال بر سر قبر حضرت امام رضا عمارتی لایق نبوده و اندک
اساسی که بوده از محدثات حمید بن قحطبه طائی بود که در زمان
هرون الرشید حاکم طوس بود و چون هرون الرشید وفات یافت
او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد از آن حضرت امام رضا
را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت عالیه که الحال بر سر
ضریح مطهر حضرت امام رضا موجود است از آثار شرف الدین
ابوطاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و نظر بحدیثی که

المشهد

المشهد میفرماید که مدفون میشوم در دار موحشه و بلاد
غربت در مدت چهارصد سال خانه و منزلی در اطراف بقعه
شریفه ان بزرگوار نبوده و نوغان مشهور معتبر و با جمعیت بوده
و بین نوغان و سناباد بقدر یک مدا واز بوده چنانچه حال از
دروازه نوغان که یکی از دروازهای مشهد مقدس است هرگاه
کسی بلند فریاد نماید صدایش بروضه عرش درجه میرسد و
در این مدت قبر مطهر این سرور و بقعه مبارکه ان فخر البشر غریب
وارد در اراضی سناباد بدون خانه و مکان و اجتماع مرد و زن
و زائر و مجاور بوده و هرگاه بر سبیل اتفاق کسی بزیارت المشهد
مشرف میشده بوحشت می افتاده از نبودن کسی در ان مکان
و خادمی و فراشی و دربانی نداشته و موافق روایت کشف الغمه
بعضها از نوغان می امده و در ان بقعه مبارکه بوده و شبها
در را می بسته باز بنوغان میرفته چنانچه در کشف الغمه و عیون
اخبار الرضا در وقایعی که از قبر مطهر المشهد بظهور رسیده
ذکر نموده اند حکایتی را که ذکر ان مناسب مقام و مؤید مرام است والحجه

حکایت نموده اند که واقعه غریبه اینست که محمد بن عبد الله کوفی
که حاکم نوقان بود که دو نفر برسالت بعضی از سلاطین اندی بسوی
نصر بن احمد ببخارا روانه شدند و یکی از این دو نفر از اهل قم بود
و بسیار متعصب بود و دیگری شیعه و از اهل راز بود پس
چونکه این دو نفر بشهر طوس رسیدند شخص رازی که شیعه
بود بان شخص قمی گفت که بیا اول برویم بزیارت حضرت امام رضا
مشرف شویم و بعد بجانب بخارا روانه شویم ان شخص قمی
گفت پادشاه ما را برسالت بسوی بخارا فرستاده از برای ما
خوب نیست که بکار دیگر مشغول شویم تا اینکه از امر پادشاه
فارغ شویم پس ببخارا روانه شدند و انچه مقصود بود بعمل
اوردند همینکه در مراجعت بشهر طوس رسیدند باز انشخص
رازی بقمی گفت بیا بزیارت جناب ثامن الائمه مشرف شویم
قمی باز قبول نکرد و در جواب او گفت وقتی که از قم بیرون امدم
سنی بودم نمیخواهم وقتی که برگردم رافضی باشم انشخص رازی

از شوق حضور مرقد منور انحضرت بی اختیار شده بود امتعه
و اموال و بارکش خود را باو سپرد و بر حمار خود سوار شده
متوجه ان بقعه عرش درجه گردید و بمنتهای ارزوی خود
رسید همینکه شب در رسید بخادم مرقد منور انسرور عالم التماس
نمود که امشب مرا در این مکان فیض بنیان بگذار و کلید این استان را
که بهتر از کلید بهشت عنبر سرشت است بمن تسلیم نما ان خادم
قبول نمود و ان شخص رازی بتوجه تمام و شوق مالا کلام
پروانه وار بر دور قبر مقدس ان شمع محفل هدایت میگردید
و بعد از ان در بالای سر مطهر انسرور مشغول تضرع و نماز
شد انچه خدا میخواست و بعد از ان مشغول تلاوت قران شد و از
اول قران انچه تلاوت مینمود اواز دیگری میشنید که در قران
خواندن با او موافقت مینمود انشخص میگوید من قطع تلاوت
قران نمودم و از جای خود برخواستم و اطراف ان بقعه عرش
درجه را گردیدم که صاحب ان اواز را پیدا نمایم هرچند بیشتر

کردیدم که تا فتم پس دو مرتبه بمکان خود برکردیدم و مشغول
تلاوت شدم از اول قران باز مثل اول شنیدم که با من در تلاوت
قران موافقت مینمود پس اندکی ارام شدم و خوب کوش فرا
داشتم که بیابم این صوت دلربا و قرائت روح افزا که کلیم الله
در ادراک وی شیدا است ان بی صبر و بی قرار است از کجاست شنیدم
از مرقد منور ان کلام الله ناطق است پس من بی تاب از نهایت شوق
شوق استماع ان صوت مشغول تلاوت شدم تا باخر سوره
مریم رسیدم همینکه باین ایه وافی هدایه رسیدم که یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا استماع
نمودم که از مرقد مطهر منور چنین قرائت بلند شد که یوم یحشر
المتقون الی الرحمن وفدا ویساق المجرمون الی جهنم وردا بعد از
ختم قران که صبح طالع شد من بقریه نوغان امدم و از قرای
ان مکان از این قرائت سؤال نمودم کفتند این کلام از جهت
لفظ و معنی خوب است ولکن ما در قرائت هیچیک از قراء ائمه

بعد از ان به نیشابور امدم و از قرای ان مکان سؤال نمودم باز
کسی جواب نداد تا اینکه بشهر ری رسیدم و از بعضی از قرا سؤال
نمودم و کفتم کیست که قرائت نموده است یوم یحشر المتقون الی
الرحمن وفدا ویساق المجرمون الی جهنم وردا کفتند که تو از کجا این
قرائت را شنیدی کفتم احتیاج دارم بسوی این قرائت ایشان
کفتند که این قرائت رسول خدا است موافق روایت اهل بیت
اطهار بعد از ان مبالغه در سبب پرسیدن من نمودند قصه
خود را بتمامه از برای ایشان نقل نمودم و اعتقاد ایشان کامل
شد در صحت این قرائت و از بعضی از کتب تواریخ نقل شده که
از برای سلطان سنجر یا از برای وزیر او چنانچه در وسیلة الرضوان
است پسری بود که ناخوشی دق داشت و اطبای ان عصر چاره
ان ناخوشی را بتفریح و صید نمودن دیده بودند روزی ان
پسر با غلامان خود در بیابان مشغول بنخجیر بازی بود که اهوئی
سر از کمند اطاعت سلطان زاده باز کشیده و بنای کریز نهاد و

سلطان زاده بعقب آن آهو اسب خود را سر داد آن حیوان بجست وخیز
در آمده رو به بیابان طوس نهاد پسران پادشاه آن حیوان را تعاقب
نموده بود و دست از گرفتن آن بر نمیداشت آهو چون بیچاره
از چهار جانب برروی خود مسدود دید عزیمت بسمت بقعه
مطهر و مرقد معطر امام الانس والجان علی بن موسی الرضا
نمود و خود را بمکان ومن دخله کان آمنا رسانید سلطان زاده
بعقب آهو رسید هرچند خواست که بآلات صیادان آهو را
بچنگ در آورد ممکن نشد اسبهای ایشان نیز جرئت دخول در
آن مکان شریف نمینمودند سلطان زاده متحیر شد که شاید سری
دران مقدمه باشد که حیوانات بعضی پناه باین مکان میبرند
وبعضی جرئت دخول نمی نمایند بغلامان خود گفت پیاده
شوید تا با دب واحترام تمام داخل این بقعه شویم غلامان
بفرموده سلطان زاده پیاده شدند وداخل آن بقعه عرش درجه
گردیدند سلطان زاده خود را برروی آن مرقد شریف افکند و دوای

درد

درد خود را از صاحب آن قبر مسئلت نمود وبتضرع وزاری بدرگاه قاضی
الحاجات نمود خداوند عالم ببرکت آنحضرت اورا ازان مرض شفا داده
وبالکلیه آن ناخوشی از او دفع شد و سلطان زاده از شوق و شعف
نشاطها نموده وعریضه بوالد خود نوشت که مژده باد که در بیابان
طوس مرقد مطهر جناب امام رضا ظاهر وهویدا گردیده وخدا
مرا ببرکت آن مرقد ازان مرضی که داشتم شفا داد ومادر همینجا اقامت
مینمائیم تا بنایان ماهر چابک دست وعمله وکارکنان بزودی روانه
این سمت نمائید تا بنای عمارت وشهری شود واین عمل از ما یادگار
بماند سلطان سنجر بعد از وصول نامه شکر باری نموده وامر نمود
که کارکنان وبنایان روانه آن سمت نمودند وبقعه وبارگاه برسر قبر
مطهر آنجناب بنا نهادند وشهر بند کوچکی نیز بنا نمودند واین
حصار شهری که الان موجود است از سلاطین صفویه که در عصر
ایشان شهر مشهد مقدس را بزرگ نمودند وحکایت میرزا جعفر
مشهور است ودر کتاب انضاب النواصب مذکور است که مشهود

و مسموع از بعضی از اهل
روایت شد که در زمان
شاه طهماسب ولد ارجمند
شاه اسماعیل صفوی بانی
این شهر شد

ایست که گنبد مبارک مطهر منور مقدس امام ضامن علی بن موسی

الرضا در زمان سلطنت و پادشاهی سلطان سنجر ساخته شده

و تا حال باقی است و در کتاب زینة المجالس نقل نموده که امیر علاء

الدوله فرامرز بن علی که والده او ارسلان خوتون بود که سابقا زوجه

القائم بالله عباسی بود و در قزوین آن خوتون کاریزی احداث نموده

که مردم از آن منتفع شوند و او بغایت فاضل و حکیم طبیعت بود

و مصنفات نفیس دارد و او نزد سلاطین سلجوقی خصوصا سلطان

سنجر قرب و منزلتی تمام بود و در حرب قراختای در رکاب سلطان

سنجر وفات یافت و از آثار اوست مشهد مقدس رضوی که در

سنه خمس عشر و خمسمائه عمارت نموده و از حکایت کتاب مزبور که در

حق خواجه ابو الفضل کرمانی نقل نموده معلوم میشود که سلطان

سنجر اخلاص بسیاری بعلما و حکما داشته بقسمی که در وقتی که به

باستقبال خواجه مزبور رفت سه مرتبه اهسته بگوش خواجه گفت

اذن ده تا پیاده شوم و غاشیه بر دوش گرفته در رکاب تو بروم

[illegible]

خواجه

خواجه گفت این معنی شکوه سلطنت را کم میکند و تو اولو الامری بادی

میشود که در زمان آن سلطان با عدل و داد امرا و خواص او این بناها

را ساختند و بنام او ختم نموده چنانچه در این زمان هر که قطعات و پارچهای

چینی تمام اطراف آن روضه منوره را تعمیر مینمودند در بعضی از این خشتها

نام سلطان سنجر بخط جلی خوب منقوش بود که خود ملاحظه نموده

در ان ختهها ... در بلخ که نام طغرلخان ... بوده [illegible]
از ملوک سلجوقیه ... معاصر سلطان سنجر بوده ... [illegible]
سلطنت ... چنانچه در کتاب ... [illegible]
[illegible]
در احوال ... بیان نموده که یکی از مساجد عظیم ... [illegible]
[illegible] ... مسجد ... علما و سادات ... بود
عظام و فقها ... و وفات ... در ماه محرم الحرام در سنه ۵۹۳
و در جامع التواریخ نقل نموده که مرقد شرف الدین در جوار روضه

حضرت امام رضا واقع است و در نواحی مشهد مقدس رضوی قریه

ایست وقف بر زوار آن در بزرگوار و در کتاب زینة المجالس که در سنه

اربعه والف تالیف نموده نقل نموده که جامع کامل التواریخ گوید

که سبکتکین گنبد امام همام حضرت امام رضا را خراب کرد و مردم

طوس و خلایق را از زیارت امام منع میکرد و شیعه ممنوع نشده

در خفیه و پنهان خود را بان روضه جنان و آن مکان بهشت

[illegible]

اشیان رسانیده بزیارت آنحضرت شرفیاب بشدند تا شبی سلطان
محمود حضرت اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب را در خواب دید که اشاره بان گنبد خراب کرده فرمودند
تا کی چنین خراب خواهد بود و صبح آن روز سلطان محمود معماران را
طلبیده بطوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر قبر منور حضرت
امام رضا ع بنا نهاده اند باتمام رسانیدند و پسر عمید سوری
خراسانی سرکاردار عمارت بود و شیخ کمال الدین حسین خوارزمی در ثواب
زیارت شاه خراسان فرموده بیک طواف درش از قول رسول ثقلین
تا بهفتاد حج نافله یکسان باشد انتهی کلامه و در تاریخ گزیده نقل
نموده که مشهد را سوری ابن معتز در عهد سلطان مسعود غزنوی
حاکم نیشابور عمارت کرد و علامه مجلسی ره در کتاب تذکرة الائمة
در احوال آنسرور فرموده است و مرقد منورش در سناباد طوس از
ولایات خراسان میباشد که الحال بمشهد معروفست سابق برین
قصبه مختصری بوده است و بعضی از سلاطین دیالمه و آل بویه

تعمیر

تعمیر مزار کثیر الانوار آنحضرت را نموده اند و آبادانی و وسعت
این شهر را الجایتو سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده ابن
هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است
از ترکان چنگیزی مؤلف گوید سلطان محمد خدابنده و سلطان
غازان برادرش هر دو شیعه بوده اند چنانچه در مجالس المؤمنین
نقل نموده و سلطان محمد خدابنده پسر ارغون خان ابن اباقا خان
بن هلاکو خان بود و نسبت دادن سلطان محمد خدابنده را بهلاکو
خان با آنکه او جدش بوده نه پدرش باعتبار اشتهار هلاکو
خان بوده چنانکه این قسم نسبت بسیار است و معنی الجایتو فرخنده
است چون در وقت ولادت او که در بین سرخس و مرو بود جماعتی
از لشکر مشرف بهلاک بودند در آنوقت باران نافعی بارید و
مردم بسبب ولادت او که این سعادت روی نمود فرخنده شدند لهذا ملقب
بالجایتو شدند و دیگر آنکه در زمان دولت او تمام رعایا و برایا
خوشنود و معمور و در رفاه بودند باری و بعد از چند سطر فرموده

[illegible]

وآز زمان الجایتو سلطان تا ایام خروج سلاطین صفویه اکثر
سلاطین شیعه بودند که بتعمیر عمارات این بقعه متبرکه اهتمام مینمودند
خصوصا سلاطین صفویه وال سنجر وال بویه وغیره وتجدید
عمارات ان بقعه مطهره را امیر تیمور کورکان وامیر شاهرخ ولد او
نیز نمودند وانچه ظاهر میشود امیر تیمور شیعه بود انتهی کلامه ودر
بعضی از کتب معتبره وبحر الانساب نقل شده که چون پادشاهی
امیر تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرد وساکنان او را بسنا باد
اورد ودر انجا سکنی نمودند ودر وقتی که شاهرخ ابن امیر تیمور در
هرات بر سریر سلطنت قرار گرفت زوجه او گوهرشاد بیگم پسر
ارجمند خود بایسنغر میرزا را فرستاد که بتعمیر روضه منوره پرداز[د]
ودار الحفاظ ودار السیاده ومسجد را نیز بنا نهاده ودر نهایت
متانت واستحکام باتمام رسانید وتجهیز خدمه مسجد وموقوفات
موقوفات تعیین نمود وبعد از ان سلطان حسین میرزای بایقرا
باضعاف عمارات وازدیاد وظایف وموقوفات قیام نمود وهر یک

از

از سلاطین وخواقین در عمارات واباد[ی] واسباب ان روضه
منوره وبلده طیبه می افزودند تا انکه عبد المومن خان کافر کیش
با طایفه ازبکیه بد اندیش ان روضه منوره را غارت کردند قنادیل و
شموع وظروف وفروش انرا بیغما بردند وشهر را خراب وویران و
اهل انرا مقتول نموده بقیه را بقید اسیری مقید نموده ببلاد
ترکستان بردند وبزودی حق تعالی از او انتقام کشید وبتخت زین وجهی
بجهنم واصل شد که بتوفیق پادشاه [ملک علی اعلی] مغفرت پناه رضوان جایگاه
جنت مکان شاه عباس موسوی صفوی را بران داشت که در تعمیر
وعمارت وتزیین وتنسیق ان روضه عرش درجه وبلده مشرفه کوشید
پیوسته همت عالی بران گماشت تا انرا از پیشتر بهتر ومعمور و
اباد[ان] کردانید واکنون که سال هزار ودوصد وبیست هجری است وامر
سلطنت وکامکاری باولاد واحفاد ان پادشاه جنت مکان است
خواقین دولت ایشان را تا ظهور صاحب الامر پیوسته کردانیدان مشهد
مقدس از برکت حضرت امام رضا وسعی واهتمام ان سلاطین

انتهی ملخصا در بعضی از کتب معتبره نقل شده

خاقان نشان از شهرهای عظیم و بمدارس و اسواق و مساجد و
ابنیه و عمارات عالی و حدایق و بساتین و قری و مزارع از حد
افزون و وفور نعمت و افزونی میوه‌های لطیف و کثرت خلایق و
بسیاری علما و افاضل مشحون و موصوف و بمشهد مقدس معلی
موسوم است امید که حق تعالی اهالی انرا از آفات و بلیات مصون
و محروس دارد که یوما فیوما عمارت و آبادی ان متزاید است انتهی کلامه
و در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله نقل فرموده که در زمانی
که عبد الله خان اوزبک مشهد مقدس را محاصره نمود یکی از
فقهای مشهد مقدس کتابتی بخان مذکور نوشت که حاصلش
این بود که جناب خان و لشکریان ایشان بچه جهت و دلیل و برهان
محاصره مشهد مقدس و استیصال مردم انجا که اکثر ذریه حضرت
پیغمبرند بر خود حلال ساخته اند و دست نهب و تاراج و قتل
بر جان و اموال و مزارع مردم و اوقاف سرکار فیض آثار گشاده اند
چون این کتابت بخان مذکور رسید با فاضل ماوراء النهر که ملازم

رکاب بعضی انتساب بودند و فتوی باباحت قتل و غارت اهل
مشهد داده بودند گفت که جواب کتابت اهل مشهد را نویسند
و ایشان جوابی مشتمل بر وجوه فاسده و دلایل کاسده در بیان
اباحت خون و مال اهل مشهد مقدس رقم نموده بایشان
[illegible]
فرستادند و چون نوشته اهل ماوراء النهر بنظر مولانا محمد
بن فخر الدین رستمداری که خادم روضه رضویه و مدرس بعضی
از مدارس ان آستان ملایک پاسبان بود رسید نامه نامی
مشتمل بر دفع تمامی دلایل ان افاضل نوشته فرستاد و جمیع ان
نامه را که مشتمل بر ادله داله بر حقیقت مذهب تشیع و بطلان
مذهب اهل سنت است مرحوم قاضی نور الله در مجالس المؤمنین
نقل فرموده و عنقریب در موضع خود ان شاء الله ذکر خواهیم نمود
چون ان نوشته بنظر خان مذکور رسید نظری اجمالی در ان
انداخته با فاضل مذکورین امر فرمود که جواب نویسند و چون
ایشان بعد از مطالعه خود را از نوشتن جواب عاجز دیدند در

جواب خان مذکور کفتند که کفت و شنید با این مردم موجب ضعف
اعتقاد دیکران میشود بنابرین باید که آیات قرانیه که در آن نامه
نوشته شده بمقراض بیرون آورند و باقی را در نظر حاضران
بسوزانند و بکویند که سخنان این طایفه قابل جواب نیست
و آخر چنان کردند و بقهر و غلبه شهر را کرفتند و در کتاب وسیلة
الرضوان نقل نموده که یکی از اهل شهر تفنکی بجانب عبد الله خان
انداخت لیکن باو آسیبی نرسید آن شقی در غضب شده حکم بقتل
همه نموده و اینقدر از مردمان کشته شدند که در روضه عرش درجه
خون چون سیلاب جاری شد تا آنکه زن و مردی که باقی مانده
بودند در اطراف آن شقی بفریاد و ناله بر آمدند که ما را بحضرت امام
رضا ببخش و بر ما ترحم نما آن شقی کفت هرکاه دو شیشه پر از آب نمایند
و از بالای مناره بیندازند و نشکند من اعتقاد بامام شما پیدا و دم
چنان نمودند و شیشها نشکست دست از قتل برداشتند اهل زمین
قتلکاه مقتول شده بودند و عیدکاه را هنوز نکشته بودند لهذا

آن زمین

آن زمین بقتلکاه و آن زمین بعیدکاه مشهور شد و هزار بار از
اموال موقوفات آن سرور آن شقی بغارت برد و در کتاب ناسخ التواریخ
در نسبت بقتلکاه در جلد احوال امیر المومنین در اقسام خطها نقل
نموده که حضرت امام رضا قرآنی بخط مبارک خود بماموران دادند
و قتلکاه را از او کرفتند این عاصی زمانی که در دار الباهره طهران
بودم بمرحوم لسان الملک مؤلف کتاب مزبور عرض نمودم که عبارت
باید قتلکاه باشد فرمودند نقلکاه ضبط بود در نسخه اصل که
نقل نمودم و تغییر ندادم شاید نقلکاه غیر از قتلکاه باشد العلم عند الله
٢ و در زمان سلطنت مرحوم شاه عباس صفوی سال هزار و ده
از هجرة بقصد زیارت آن سرور شاه عباس پیاده از اصفهان باین
ارض فیض بنیان مرحله پیما کردید چنانچه در وسط جنب مبارک
این مطلب را بخط جلی منقوش نموده اند که ماشیا علی قدمیه من دار
السلطنة اصفهان الی زیارة هذه الحرم الاشرف و بعد از حضور
و شرفیابی بخارج تعمیر و تذهیب آن گنبد مطهر منور معطر مقدس را

از مال خاصه خود هدیه نمودند و در سال هزار و شانزده از هجرت
طلاء کاری گنبد منور را تمام نمودند و بعد مقرر فرمودند که معماران
سیمای فن صحن مقدس را وسیع نموده و مدارسی که اهل خلاف
در آن زمین بنا نهاده و منزل داشتند بر طرف سازند حجره و وثاق
از برای نزول و مکان اهل وفاق آماده نمایند و بمقتضی وطهر
بیتی للطائفین والعاکفین آن سرزمین بهشت آیین محل ورود و
عبور و ورود طلاب و شیعیان اثنا عشری گردد و پیوسته به
عبادت و انقیاد معبود حقیقی اقامه نمایند و بر خلاف سابق
عمل نموده اهل خلاف را از آن بهشت حقیقی که هی والله روضة
من ریاض الجنة از پست ترین مدارج اوست خارج سازند و
نیز مقرر فرمودند که نهر عظیمی که منبع جریان آن از هشت فرسنگی
مشهد مقدس رضویست از وسط صحن مقدس آن سرور جاری
سازند تا از نسیم عطرسای آن دماغ و جان ساکنین آن ارض فیض
قرین معطر گردد و آن نهر فرات مثال را که نهر الله از ذوق ذائقه

آن

آن بی قرار است از صدقات جاریه گردانیده وقف بر مصارف
روضه رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیة نمود و بحمد الله
تعالی تا در این عصر نیز آن نهر جاریست و بسبب جریان آن صدقات
و خیرات دیگر نیز از آن جاریست و گنبد الله وردیخان که پیوسته
مدرس علمای والا مقام و معبد عباد و مروجین اهل اسلام میباشد
و شکوه و جلوه و طرح بنای آن بقعه مبارکه بعینه جلوه مینماید
که در هیچ بقعه و مکانی باین صنعت و عمل از خط و کاشی چینی تمام
مرصع و منبت از ازاره مرمر بنظر نیامده و در شان جمیع بقعات گردیده
و کیفیت بنای آن بقعه مبارکه اینست که مرحوم الله وردیخان در
زمان سلطنت شاهنشاه جنت جایگاه شاه عباس صفوی اعلی الله
مقامه و رفع الله درجته در فارس بیگلربیگی بود بواسطه نیکی
و فطرتی که داشته همیشه بخدمات شایسته سرافراز میشده تا
آنکه معلوم رای مبارک گردیده که شخصی کافی و در مرتبه
چاکری قابل همه قسم مراحم ملوکانه است حکم باحضار او

شده بپای تخت خلافت که دار السلطنه اصفهان باشد
شرف افراز گردیده و بمرحمتهای ملوکانه مفتخر و مباهی بوده
تا اینکه بعد از خدمات شایسته گوی سبقت از همگنان
خود ربوده بمرتبه رسید که اسم امانت داشت ولی معنی صدارت در
اختیارش بود تا اینکه ملهم غیبی او را برین باز داشت که محل دفن و
مقبره در جوار این قبه منوره متبرکه بجهة خود بسازد یکنفر مباشر
از محارم خود با معمار اصفهانی بمشهد مقدس فرستاد مبلغ گرانی
برای این بنای عالی معین نموده در سنه هزار و سیزده بنای این
بقعه را نموده در سنه هزار و بیست و یک باتمام رسیده و در ابتدای
سنه هزار و بیست و دو در این بقعه متبرکه مدفون گردید و در
زمان شاه سلیمان صفوی در سال هزار و هشتاد و چهار زلزله
عظیمی در ارض اقدس رضوی واقع شد بقسمی که شکستی در گنبد منور
معطر واقع گردید و اکثر خشتهای طلا کتناثر النجوم من السماء
از گنبد حضرت شمس الشموس هابط گردید و مرحوم شاه سلیمان

صفوی موفق گردیدند تمام آن گنبد منور را در سال هزار و هشتاد
و شش تعمیر و تذهیب نموده چنانچه این مطلب در آن ترنجهای گنبد
منور منقوش میباشد و صحن جدید که در پایین پای مبارک واقع
است اولا باغی بود و قدری از مزارات و خانات و دکاکین در اطراف آن
واقع بود بامر سلطان معدلت بنیان فتحعلیشاه قاجار طرح آن — معماران شمارن
صحن فلک مقدار را ریختند و بنای حجرات اعلی و اسفل نهادند و
در اول زمان تولیت مرحوم حاجی میرزا موسی خان تعمیر و تزیین و کاشی
کاری آن از موقوفات سرکار فیض آثار فرمودند و درب طلای
مرصع ضریح مقدس که در سمت پایین پای انور و بضریح مقدس
متصل است از هدایا و تحف پادشاه معدلت بنیان است و
پنج عدد قندیل طلا که هر یک با ضیا و بها و صبح من نیر طلا بود
که در فوق ضریح مقدس معطر منور معلق بود از هدایا و تحف
خاقان سعید و شاه شهید آقا محمد خان قاجار بود که در زمان
محاصره ارض فیض قرین اشرار و فجار سه قندیل را بغارت بردند

و دو قندیل بکر را قبل از محاصرهٔ ارض فیض قرین بسرقت برده بودند
و نصف صحن عتیق از بناهای مرحوم میرعلی‌شیر است که در زمان
آن مرحوم بنا نموده بودند و دخول و خروج از آن صحن مبارک
از آن حجره که حال مقام دربانان روضهٔ عرش درجه است و حجرهٔ
مقابل آن واقع بوده است و صفهٔ میرعلی‌شیر حال در ایوان
طلا مشهور است و مسموع شد که اولاً احداث و جریان نهر
شاهی را که حال از وسط صحن مقدس بامر شاه عباس جاریست
او نموده والعلم عندالله و بقعهٔ مبارکه که در طرف پایین پای مبارک
آن مفخر زمین و آسمان و فریادرس مظلومان واقع است و مشهور
است بگنبد خاتم خان در کتب سیر و تواریخ نشانی از او ندیدم
مگر اینکه جناب جالینوس الزمانی حاجی میرزا جعفر طبیب طاب الله
عیشه مذکور نمودند که خاتم خان اصلش از طایفه جولاه جانقربانی
بوده و در عصر یکی از سلاطین صفویه بیگلربیگی مرو شاهجان
بوده و بسیار عظیم و جلیل بوده و این بقعهٔ مبارکه از بناهای

اوست

اوست و مرقد او در پشت آن بقعه میباشد و ایوان صحن عتیق
که متصل بتوحیدخانهٔ مبارکه است پادشاه جمجاه نادرشاه
افشار در زمان امارت و ایالت خود طلاکاری و باصفا نمود
و سنگهای مرمر تخت بقعهٔ منوره را از آذربایجان مقرر فرمودند
که در این بقعهٔ عرش بنیان حمل و نقل نمایند و تحت بقعهٔ منوره را
مفروش سازند و سقاخانه وسط صحن مقدس عتیق که از یکپارچه
سنگ مرمر است از هرات مقرر فرمود که بیاورند و در آن صحن فیض
بنیان منصوب سازند و مزرعهٔ دهشک را که ملک خاص او بود
وقف بر مصارف آن سقاخانهٔ مبارکه نمودند و گلدسته طرف
ایوان عباسی نیز از بناهای نادرشاه است که در فصل زمستان
در مدت چهل روز مقرر فرمود که بنا و اتمام و تذهیب نمودند بسبب
مطلبی که در پشت قبهٔ عرش درجه سؤال نموده بود و وقت بیرون
آمدن از روضهٔ عرش درجه در ایوان طلا مطلب او برآورده
شد و همانجا توقف فرمودند و اسباب اتمام از آنچه معماران

سنه از فن طلب نمودند مرحمت فرمودند چهل روز از ایشان
خواستند که تمام نمایند و تمام نمودند با نذهیب وغیره در نهایت
خوبی ومحکمی و دار السعادهٔ مبارکه که از بقعات و امکنه شریفه آن
بقعه عرش درجه است چنین بخواطر دارم که قبل از بنای صحن
جدید آن مکان شریف قطعه زمینی بود و پنجره بزرگ آهنین منصوب
بود لکن در آخر کنبد حاتم خان که حال صفه کوچکی است واقع
بود و در آنجا مداحان مدح و منقبت میخواندند و بعضی ایام
در پشت آن پنجره روضه خوانی مینمودند و بعد از بنای صحن جدید
پنجره آهنین را برداشتند زایرین وواردین از درب وسط ایوان
طلای صحن جدید بروضه عرش درجه شرفیاب میشدند و
در سال هزار و دویست و پنجاه و هفت مرحوم جنت آشیان آصف
الدوله آن مکان شریف را بنا و تعمیر فرمودند از مال خاصه خود
وچهل چراغ بزرگی در وسط آن بقعه شریفه قرار فرمودند که از هر
شاخه آن چهل چراغ نام شریف ائمه و نظاهر و روشن است و آن

آصف الدوله برادر ... فتحعلیشاه بود و ... فرمانفرمای خراسان بود

بقعه

بقعه شریفه را مسمی بدار السعاده نمودند و حال تحریر که سال هزار
و سیصد و یک است چون مرقد منور مرحوم جنت آشیان اعنی مفتاح ابواب
الخیرات ومحیی الصدقات الجاریات مقنن قوانین العدل والانصاف
وممیت بدع الظلم والاعتساف الذی تسیر الیه الخلایق لنجح حوائجهم
ومطالبهم من کل ناحیة ومکان ولحسن خدماته فی الشریعة والدولة
نفخر به اعلیحضرت السلطان غلام بگرنک شاهنشاه تشنه لبان و
تعزیه دار و باعث سرور مظلومان و زائر با خلاص سلطان خراسان
الذی فدا نفسه لمولاه قبل وصوله الی تقبیل عتبة العالیة الشریفة
ولذا تم علیه مولاه علیه السلام فارقده فی جنة الشریفة الذی هو روضة
من ریاض الجنة الملتجی بباب سلطان الخراسان محمد ابرهیم خان امین
السلطان در آن بقعه شریفه واقع گردیده لهذا ولد ارجمند او جناب
جلالتمآب الذی هو فی خدمة السلطان مصدر کل باب حین للمحتاج ملجأ و ماب
امین السلطان ... شهر مکرم در جمیع صفات حسنه نمونه پدر والا گهر
بلکه هو هلال لذلک القمر وغصن عظیم من تلک الشجرة آیتی پدر برا

که اینچنین پسر است افتابش براستین قباست مادر پر اگر این
چنین گهر است ماهتابش براستان قناست هر سایل و محتاجی
ازدرگاه جودش ببهره رسیده و هر جگرسوخته و مظلومی را سحاب
عدلش بکرم می کشیده از حسن خلقش جمیع خلایق بجانبش مجذوب
و از تدبیر شریفش قاطبه قلوب محبوب گردیده هرگز نیامده
است بدین خوبی اندر بی دیگر نیاورده چه تو فرزند مادر بی مصدر
الخیرات والفیوضات عند السلطان و مطلوب العلما والفقها
واهل الایمان جناب میرزا علی اصغر خان امین السلطان حفظه الله
تعالی من شر الانس والجان موفق بتوفیق عظیمی گردیده مقرر فرمودند
که در و دیوار و سقف و جداران معبد فلک مقدار را بقطعات
اینهای بلورین و پارچهای زجاجیه رنگین لامع و درخشنده سازند
و انوار باطنش بمفاد الظاهر عنوان الباطن از پرده خفا بعرصه بروز
و ظهور جلوه دهند تا چنانچه در عالم باطن جمیع نفوس بحضرت ابن
النفوس مانوس و ارواح جهانیان مجذوب جناب شمس الشموس

است

است همچنین در عالم ظاهر عکوس و هیاکل ایشان در ان دار
الموحدین حاضر و عیان و چون اجتماع امثال و هیاکل برزخیه وادی
السلام در این دار السلام بر اهل اسلام ظاهر و عیان باید در میمنت
ان بقعه عرش مکین را با تخت بقعه خاتم خان بسنگهای ضخیم
مرمر چون سد اسکندر مصقل و با صفا نموده که روحانیان ملاء اعلی
در وقت هبوط و زیارت حضرت شمس الشموس و ابن النفوس بمقتضی حدیث
فوج ینزل الی زیارته و فوج یصعد الی یوم ینفخ فی الصور باسودگی شان
خاطر عبر اکر توجه بحضرت ابن النفوس نموده مانوس و همعنان
گردند و از فیوضات و درجات ثواب ایشان در امکان فیض بنیان
بهره ور و کامیاب باشند و شاید از اجتماع ایشان در امکان فیض
بنیان از ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تهلیل روحانیان ملاء اعلی
مضجع و الدجت اشانش نور علی نور و محل فیوضات و عطیات حضرت
غفور گردد و مضمون ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب
قلب شریفش نورانی و باصفا و چون اینه جهان نما بمفاد انقوا فراسة

المؤمن فانه ینظر بنور الله گردیده در زمان دولت سلطان سلیمان
نشان و خاقان معدلت بنیان محمد شاه قاجار کیوان بارگاه روضهٔ عرش
درجه را مو کول فرمودند بجناب شریعت آثار و معدن علم و علم و وفا
السید الاجل الانور و الزاهد المقدس الازهر المنتجب من ذریهٔ رسول
رب العالمین المقتفی لطریقه جده سید الساجدین احیی محیی الصدقات
الجاریه و المجدد للرسوم البالیه المتصدی لاظهار ما خفی فی القرون
الماضیه مظهر حقایق الشرع و الایمان حاجی میرزا موسی خان برادر
مرحوم مغفور میرزا ابو القاسم قائم مقام حشرهما الله تعالی مع سید الانس
و الجان که سلسلهٔ نسب ایشان بحضرت سید الساجدین علی بن الحسین
با این قسم است میرزا موسی بن میرزا عیسی قائم مقام بن میرزا محمد حسن
بن میرزا عیسی بن میرزا ابو الفتح بن میرزا ابو الفخر بن میرزا ابو الخیر بن
سید رضا بن روح الله بن سید قطب الدین بن سید بایزید بن سید جلال
الدین بن سید بابا بن سید حسن بن سید حسین بن سید محمود بن سید نجم
الدین بن سید مجد الدین بن سید فتح الله بن سید روح الله بن سید اسد الله

ازان

ازان انفتاح هشت باب از ابواب جنانست از انجمله دار الشفای
مبارکه میباشد که همیشه اوقات جمعی بساختن دوا و غذا در آن
مکان مبارک مشغولند که رنجوران و مریضان و علیلان از غربا
و زایرین و مجاورین ارض فیض قرین بدستیاری کارکنان محل
شفا قرین از طبیب و ناظر و کحال و جراح و بیماردار و پرستار و حافظ
و معین در مقام ظاهر نیز علاج امراض و اسقام خود نموده بعد
انصرف دوا و غذا از شفا بخشایی یا من اسمه دوا و ذکره شفا شفا
مایند دیگر مطبخ سرکار فیض آثار است که همیشه اوقات در آن
مکان مبارک جمعی از کارکنان و طباخان مشغول ساختن اطعمه
و اشربه میباشند که انچه از فقرا و مساکین از صادرین و واردین
ارض فیض قرین که بشرف عتبه بوسی آنحضرت مشرف میشوند
بانواع مطعومات و مشروبات بمیزبانی بر حق از علو و نعمات
متلذذ و بهره ور شوند و دیگر احیای صفاخانه طلاست که
در بحبوحه صحن مقدس رضوی است و همیشه اوقات شفایان

چابک دست برابها واستر‌های تندرو وابهای خوشگوار حمل و
نقل نموده و در حوض بزرگی که از یکپارچه سنگ مرمر است و در آن
سقاخانه مبارکه منصوبست مملو از آن ماء معین نموده که تشنه
کامان رفع عطش خود نمایند ودیگر مکتبخانه اطفال سادات علویه
است که در صحن مقدس رضوی واقع است و در آن مکان مبارک
همیشه اوقات جمع کثیری از اطفال سادات یتیم پریشان حال را بتعلیم
معلم رؤف و مهربان آداب و معالم و سنن و احکام و قرآن میاموزند
و جمیع اخراجات ایشان را از ماکل و مشرب و ملبس از مصارف مقرره
آن صرف حال آن میشود دیگر جریان نهر عظیمی است که از وسط
صحن مقدس دائما جاریست دیگر اعطای زاد و راحله بمحتاجین
و مضطرین زائرین است خصوصا از زایرینی که از عتبات عالیات
و حله و بحرین بعتبه بوسی آن فخر عالمین مشرف شوند که همیشه
اوقات دستگیری و اعانت ایشان مما یحتاجون فی بقائهم لزیارة
الروضة الرضویه وعودهم الی منازلهم و اوطانهم المالوفه

علی

علی تفاوت طبقاتهم و مراتب درجاتهم کما و کیفا نموده و آنچه قرار
مصارف مقرره آنهاست بعمل میاورند واعظم از همه تعمیرات
صحن مقدس رضوی و گلدسته منوره و عمارات و بقاع آن روضه
خلد آیین است که همیشه اوقات بنایان ماهر و کارکنان قابل
در کارند و آنچه در ازمنه سابقه در بوته اندراس و انهدام بوده
تجدید و بنا مینمودند واعظم از همه انتظام امورات خدام والا
مقام آن آستان عرش نشان و فراشان والاشان آن بهشت عدن
جاودان و حافظان و قاریان کلام ملک منان آن محفل هدایت
بنیان و موذنان و کفشداران و دربانان صحن مقدس آن امام
انس و جان است که همیشه اوقات هر یک از ایشان بخدمت موظفه
خود برقرار و ساعتی از آن خدمت غافل نیستند و امورات ایشان کما
کان از وجوهات مقرره و موقوفات مطلقه علی حسب احوالهم
و مراتب خدماتهم منتظم و برقرار است و در هر شبی از شبها
جمعی کثیر و جمی غفیر که نوبت خدمت آستانه عرش درجه در آن شب

بایشان مغلق است دربانان صحن مقدس رضوی از مطبخ سرکار
فیض آثار انواع مطعومات و مشروبات و ماکولات در کشیکخانه
مبارکه حاضر مینمایند و مجلسی مانند مائده خلد برین بحلیه وفیها
ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین آراسته نموده که خدام آستان
عرش نشان روضه رضویه بعد از صرف طعام بار مشغول خدمت
موظفه خود شوند و جمیع این طریقه سنیه در جمیع لیالی و
ایام و شهور و سنین از فیض همت آنجناب برقرار و مستدام است و بعد از
رحلت آن بزرگوار از این دار غدار که در اوایل سال هزار و دویست
و شصت و دو بود چندی زمانی اشرف الحاج والمعتمرین متحلی بر
زیور درایت و دلجوئی حاجی میرزا عبدالله خوئی بخامنکذاری و
تولیت این روضه عرش درجه مفتخر و سرافراز گردید و بالاخره
در اوایل محاصره ارض اقدس که در سال ۱۲۶۴ بود او را اشرار و
فجار در درب مسجد جامع مقتولش ساختند و بعد از قتل او اشرار
و فجار که با پادشاه مغفور بنای طغیان و سرکشی داشتند اساس

روضه رضویه را بغارت بردند و آنچه حلی و حلل و قنادیل طلا و نقره
که بمرور ایام اهل اسلام پیشکش آن دار السلام نموده بودند غارت نمودند و درب
طلای روضه عرش درجه و درب مرصع ضریح مقدس را نیز غارت
نمودند بلکه آنچه غله و دانه که در انبار سرکار فیض آثار بود بتاراج دادند
تا اینکه سلطان زمان و خاقان معدلت بنیان حضرت ظل الله تعالی
برهانه ناصرالدین شاه قاجار بر اورنگ سلطنت در سال ۱۲۶۴
قرار گرفت و بعساکر منصوره فتح ارض اقدس نموده اشرار و فجار
را تادیب نمود و ان ارض اقدس را امن و امان فرمود و در سنه ۱۲۷
از هجرة تولیت روضه رضویه بسرکار میرزا فضل الله وزیر نظام
دولت علیه موکول فرمود و در زمان تولیت ایشان بسبب تائید حضرت
سلطان دام الله دولته با وجودیکه زمان قلیلی بود امور جلیله
از ایشان صادر گردید از انجمله اولا امر نمود که زنان فاحشه و اطفال
امارده که در آن بلد فیض قرین بودند اخراج نمایند از انجمله تزیین
و تذهیب تخت بقعه مبارکه و دار الحفاظ و دار السیاده و توحید خانه

وغرفات صحن مقدس نمود از انجمله درب مرصع ضریح مقدس را
مثل اول تزیین و تذهیب نمود از انجمله تعمیر کتابخانه مبارکه نموده و
دیگر آنکه صحن عتیق و صحن جدید را امر نمود که سطح فرش نمایند
که در آمد و شد برای زایرین و مجاورین آسیبی نرسد از انجمله اینکه
مقرر فرمودند که جمیع غرفات صحن عتیق و جدید از اسفل و اعلا
و در فوق گلدستها و مسجد گوهرشاد و منارین مسجد مزبور مصابیح
زجاجیه پیوسته روشن نمایند و خیابان سفلی را از تخت و بساط
کاسبان و حاشیه نشینان خالی سازند و نهر خیابان را از اعلا
و اسفل بخشت و ساروج برافراشته نمایند و سنگها سطبر بر
کنارهای نهر قرار دهند و حوض بزرگی که باعث شکوه صحن
جدید مقدس است در وسط آن قرار دهند و دیگر اینکه در طرف
شمالی خیابان علیا مخروبه رباطی بود امر نمود که رباط را خراب
نموده بازار عظیمی بنا نمایند که جماعت کاسبان در آنجا سکنی نمایند
و دیگر امر نمود که در طرف قبله صحن جدید که قطعه زمینی از اوایل

بنای صحن مقدس بی مصرف پدید بود کاروانسرایی سازند که اصناف
صناعان سیما فرهنج ترامان سکنی نمایند و دیگر اینکه درب نقره
دار السعاده و درب روضه عرش درجه که پایین پای مبارک است
مفضض نمایند و بازار قاچه و عبا سقلیجان که مخروبه بود تعمیر
نمودند و کاسبان را در آنمکان جای دادند و دیگر اینکه در زمان تولیه
او امر نمود که منارین مسجد جامع را میلها و قلابهای آهنین شکنجه
نمایند که حرکت بیجا بعد از این ننماید و دیگر اینکه مسجد محرابخان
که در محله نوغان واقع است و بغتی مخروبه بود که محل وحشت بود و حال
از امر انجناب چنان معمور شده که پیوسته محل عباده و نماز جماعت
کردیده و دیگر امر نمود که آب سناباد را از مطبخ سرکار فیض آثار
جاری سازند و در اوایل حمل امر نمود که فرشها و بساطهای روضه عرش
درجه را به بیابان طرق برده شست و شوی دهند و دیگر اینکه
در فوق حوض آب انبار که در صحن عتیق واقع است عمارتی بنا نهادند مسمی
بدار التولیه و دیگر تعمیرات و تذهیبات چهار ایوان صحن جدید است

که بامر او پدید گردید و دیگر طرح بازار و خیابانیست که در جنب غربی صحن
عتیق متصل بصحن مقدس است و در اواسط این دو بنا و بنیان بسبب
صدور حکم نافذ الفرمان سلطان سلیمان نشان ناظم دار الخلافه
طهران گردیدند و بعد از ورود بدین بلد معدلت شعار شاهنشاهی
جناب مستطاب میرزا محمد حسین الحسینی که ملقب بعضد الملک
بود بخدمتگذاری و پاسبانی این روضه عرش درجه مامور گردید
و در اوایل تولیتش امر نمود که روشنایی شمعهای روضهٔ منوره
را زیاد نمایند و نیز قرار داد که موقوفات واقعه در سرکار فیض آثار را
از جمیع جهات دفتر نامه نویسان هر روزه ثبت نمایند و نظر
سر کشیک و خادمباشی آن کشیک رسانیده و نیز امر نمود که خیابان و
بازار مزبور را اتمام نمایند و دیگر امر نمود که در فوقانی بازار متصل
بصحن مقدس عمارتی بنا نمایند مسمی بدار التولیه و دیگر آنکه مقرر
نمود که سقاخانه مبارکه را که در رواق دار الحضرت واقع است
متصل بایوان طلا کشیده او را تعمیر نمایند و دیگر آنکه دفترخانه را در

صحن

صحن عتیق متصل بایوان عباسی قرار دهند و دیگر آنکه تعمیر حجرات
صحن جدید فرموده و دیگر آنکه در عید نوروز و عید غدیر باهل علم و سادات
از عشریه خاصه خود عیدیها از نقد و جنس مرحمت نمود و دیگر آنکه
بجهت خدمتگذاران روضه عرش درجه ضیافت نهاریه قرار داد
و دیگر آنکه مزرعه حسین آباد که در کوناباد است بعد از ابتیاع وقف
نمود بر مصارف خاصه و دیگر آنکه در زمان تولیت آنجناب مناره
مسجد جامع بنفسه و طاق در سر بلندی سرافراز گردیدند و دیگر
آنکه در زمان تولیت او تحت قبه منوره را سرکار میرزا محمد صادق
که ملقب بقائم مقام بود آیینه کاری نمود و دار الحفاظ را سرکار
نواب اشرف ارفع والا حسام السلطنه آیینه کاری نمود و سنگ
ازاره مرمر نمود و دیگر آنکه فرش کاشی چینی نمای ایوان طلا و
دار الحفاظ و مسجد بالاسر و پس پشت مبارک و بقعه متصل به
کشیکخانه در زمان تولیت او گردید و دیگر آنکه تزیین و کاشی
کاری مسجد بالاسر و رواق پشت سر مبارک در زمان تولیت او

پدید کردید و دیگر آنکه تزیین توحیدخانه مبارکه و سنگ ازاره کاری و مرمت
نمودن دیوارهای آن معبد شریف را بسنگهای منقش و همچنین
پایین پای مبارک در زمان تولیت او کردید و قرار حفاظ بالاسر و
توحیدخانه و پایین پای مبارک در زمان تولیت او شد و دیگر کتابخانه
مبارکه که در ایوان طلا واقع شده و عالیجاه میرزا ابراهیم خان خمسه
بانی آن بود در زمان تولیت آنجناب واقع شد و دیگر ابتیاع نمودن
چند باب دکان مرغوب و وقف نمودن بر سرکار روضه رضویه
علی مشرفها الاف السلام والتحیه است و دیگر از امورات خیر
تعمیر مهمانخانه است که در درب مطبخ فیض فزاینست که بجهة وسعت
مکان زایرین بر درجات آن افزود و باین سبب وسیعش نمود و
دیگر تعمیر و تزیین ایوان و سردرهای خیابان سفلی است که نجاران
بالخش منجنیق مدتی اشتغال ورزیدند که معماران بتوانند
صعود نمود خشتهای کاشی لاجوردی آنمکانرا تعمیر نمایند و
دیگر افزودن بر مواجب نقدی جمیع منسوبان آن روضه دار السلام

است

است و دیگر از اعمال خیر بنای حمام مشیت زنانه که واقع است
در جنب حمام مردانه وقفی سرکار فیض آثار که مسمی است بحمام الجه
و متصل است بصحن فلک مقدار و دیگر از اعمال خیر تعمیر گنبد
رفیع مقدار ربیع بن خثیم است که احوال آن بعد ذکر خواهد
شد و دیگر تعمیر مدرسه فاضل خان است که بهترین مدارس
ارض فیض بنیانست و دیگر از اعمال خیر طلا نمودن درب روضه
عرش درجه آن بوده است که طلای او را در زمان محاصره ارض اقدس
اشرار و فجار غارت نموده بودند و دیگر از اعمال خیر که در سرکار
فیض آثار نموده طلا نمودن ایوان شرقی صحن جدید که متصل بدار
السعاده و پایین پای مرقد شریف آن امام سعید است و هنوز
آن ایوان ثریا وش را بتمام نرسیده بود که عازم دار الخلافه کردیدند
و بعد از ورود او پدیدار معدلت آثار شاهنشاه زمان و سلطان
دوران تعالی شانه و برهانه رئیس السلسلة السادات الحسینی
مشیر الدولة العلیه جعفرخان را باین منصب عظمی مفتخر

فرمود وقامت انجناب را بخلعت تولیت و پاسبانی این روضه عرش
درجه مشرف نمود و کلید بهشت حقیقی را با نجناب عطا فرموده اورا
با رضوان خازن بهشت همبالش نمود و در اواخر سال هزار و دویست
و هفتاد و هفت در ماه ذیحجة الحرام بشرافت تولیت و زیارت
آن مرقد عالمیان مشرف گردید اولا در سده اکرام زایرین برآمده
مقرر فرمود که بعضی از دربانان باستقبال ایشان روند و از ورود
ایشان مطلع گشته بعرض انجناب رسانند و آنجناب بعد از
اطلاع علی حسب شانهم نوع رافت و تفقدی در حق ایشان مبذول
دارند و شخص امینی که آثار امانت و دیانت از او ظاهر باشد مقرر
فرمودند که در مطبخ سرکار فیض آثار مطلع از موردات گردد و بدقت
تمام امور واقعه در آنمکان فیض بنیان را رسیدگی نماید و نیز این
را در مهمانخانه مبارکه بقاعده در وقت هر مغرب از خوان نعمت
آنحضرت کامیاب سازند و هر یک از علما و سادات و صاحبان
شرف و مجد اگر بزیارت آن مرقد مشرف شوند بضیافت خاصه

دربانان خوان طعام از مطبخ سرکار بمنازل ایشان برند و شام خدام
را بهتر از سابق ترتیب دادند و دار الشفای مبارکه که سابق در جنب
مسجد جامع بود و هوای خوشی نداشت بلکه بجهة تنگی مکان و تردد
مردمان کثیف شده بود مقرر فرمودند که در خیابان علیا متصل
بباغ وقفی سرکار فیض آثار که باعتدال و خوشی هوا موصوف بود طرح
دار الشفایی بیفکنند که بعد از آن غربای مرضا و علیلان و رنجوران
در آنمکان برده مداوا نمایند و امر نمود در طراحی چنین بنای باقی رعایت
وسعت فضا و استحکام بنیان و تناسب بزرگی و بلندی حجرات
و مفروض بودن محل مرضای زنان از مردان و سوا بودن محل
مرضای امراض مسریه از هر یک از ایشان را کاملا منظور داشته
بهمت وافی شروع باتمام آن نموده و بعد از فوت انجناب فرزند
ارجمند او مرحوم میرزا محمد صادق خان بنا بر وصیت و اهتمامی
که در آن بنا داشتند از مال خاصه او با تمام رسانیدند و نام نیکی
در دو جهان از برای آن غلام یکرنگ سلطان خراسان باقی گذاشتند

وبعد از آن خلعت تولیت وحکومت مملکت خراسان بکهین امیر معظم
وسپه سالار اعظم سمی خاتم الانبیا حشره الله تعالی مع مولاه الرضا
علیه السلام مفوض گردید و آنحضرت در خدمات محفل هدایت بنیان
سعی بلیغ نمود خصوصا خیابان علیا و سفلی را مطاق و رواق و
حجره و وثاق با تزیین مقدس بین زینت و وسعت داد و توحید
خانه مبارکه را که از قدیم الایام در آن بقعه شریفه اهل ذکر توحید
و تمجید خداوند مجید میسر بودند و لذت مناجات با قاضی الحاجات
را از توجه و استقبال قبله هفتم و امام هشتم که رکن رکین لا اله الا الله
است بهره ور و کامیاب بودند زیرا که اکثر احادیث لا اله الا الله
از آن سر حلقه اهل الله که رئیس موحدین و زینت ذاکرین است در کتب
اخبار و سیر مسطور و در الواح اهل توحید مزبور است بتخصیص حین
الخروج آنحضرت از بلده نیشابور بیست و چهار هزار نفر از اهل اخبار
و سیر این کلمه طیبه که دعوة الحق و ثمن الجنة میباشد از زبان مبارک آنحضرت
شنیدند و در دفاتر خود ثبت کردند و از این جهت است مرحوم فیض که از

جمله

جمله اجله علمای عارفین و رئیس فرقه موحدین و زینت سلسله
اخیارین است در زمان سلاطین صفویه بخیر ذکر این کلمه شریفه را در
این بقعه منیفه بنا نموده و باب فیض جناب فیض از این فیض بروی
جهانیان گشوده که گویندگان لا اله الا الله در حضور حضرت و من
سئل عن کلمة التوحید فقال نحن والله من شروطها گویا شوند و
پیوسته در حصن حصین فیاض علی الاطلاق فایض گردند و الحق
عجب معبدیست روح افزا و طرفه دار الموحدینیست مملو از اهل الله
و حلقات از در و دیوار آن بقعه مبارکه پیوسته هوش بگوش ندای تسبیح
لله ما فی السموات و ما فی الارض شنوند و اهل طریقت صدق کریمه
و ان من شیء الا من یسبح بحمده را از سقف و جدار آن عیان بینند
شیخ کمال الدین حسین خوارزمی از این معبد حقیقی کامل گردید و کملین
از عرفا و موحدین از اصفیا داد را بمکان فیض بنیان فیض ها رسید
این زیاد گر حسنست و درو یارانند   این قدمگاه جانانست و درو رندانند
این در خانه عشقست و درو مردانند   این خرابات مغانست و درو مستانند

ازدم صبح ازل تا بقیامت مدهوش ، مقرر فرمودند که چنانچه باطن
ان معبد اهل اسلام که چون دار السلام با ضیا و نور است ظاهر انرا
چون سینه سینا و کوه طور نور علی نور ساختند ودر و دیوار و سقف
و جدار ان معبد فلک حصار را بقطعات اینهای بلورین و پارچهای
زجاجیه رنکین بطرحهای خوش ایین لامع و درخشنده ساختند و انوار
باطنش را بمفاد الظاهر عنوان الباطن تابنده کردانیدند از مکمن خفا
بعرصه بروز وظهور جلوه دهند تا چنانچه در عالم باطن جمیع نفوس
بحضرت انیس النفوس مانوس و ارواح جهانیان ذره وار مجذوب
جناب شمس الشموس است هم چنین در عالم ظاهر عکوس
و هیاکل ایشان دران دار الموحدین حاضر و عیان و از قطعات
زجاجیه ان چون اینه جهان نما تماثیل و عکوس
ایشان دران دار الموحدین چون امثال برزخیه وادی
السلام دران دار السلام بر اهل اسلام ظاهر و
هویدا اید و اجتماع موحدین دران دار الموحدین

ظاهرا و باطنا کالشمس فی رابعة النهار بر
اهل روزکار مبرهن کردد بحمد الله تعالی
که از سعی جمیل و بذل جزیل ان مغفور جنت
اشیان خلد مکان ان معبد اهل ایمان چنان
تابنده و درخشنده است که از هر قطعه بلورن
لمعه نوری ساطع و از هر پارچه زجاجیه ان
ضیای طوری لامع و چون اینه خانه سپهر زجاجی
بنقوش تماثیل اختران لمعان و از ضیاء هر شمعی دران
چندین شمع و چراغ عیان نظم معتدل عالمی که
همچو بهشت ، زافت بهمن و خزان دور است ، دل کشا
روضه که همچو سپهر ، ساحتش پر مشاعل نور است ،
خصوص بابی که ان باب الابواب خیرات ذراین
روضه که مفتاح البرکات بر روی جهان کشاده
و از انفتاح ان ابواب بهشت را بر روی خود بازنموده

نظم در روضه بهشت نباشد چنین دری ٭ بر حور بی قصور
نه بنکوتر بکری ٭ خورشید از اشعه این در فرو رود کوید
در آفتاب تنکنجد بکشوری ٭ زین در در اکر بنکری اندر رواق
او ٭ آثار کبریایی و نور پیمبری ٭ والحق عجب دریست از چوب شمشاد
جان و هر مصراعش را چندین هزار ملک مقام و مکان و پیوسته
از این در سروش لا اله الا الله بکوش هوش اهل الله میرسد فنادی
طبتم فادخلوها خالدین از این باب که باب الموحدین و باب الرضا
است بکوش اهل هوش میرسد نظم زین در بود تجلی انوار بر عقول ٭
زین در رسد لوامع اسرار بر نفوس ٭ این در همان دراست که بنهاده اند سر
بر خاک آن سکندر و داراب و فیلقوس ٭ وهو المعصوم من قوله تعالی
فادخلوا البیوت من ابوابها حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها
وهو مدینة العلم الالهی والفیض الغیر المتناهی وهو الباب
الذی لم یغلق علی وارده ابدا کما قال الله حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وبانی
خلد آثار شاهنشاه کامکار درین روضه فیض آثار در ضمن صدقات جاریه و موقوفات موبده در

باب دوم در بیان کیفیت سلوک هرون با حضرت موسی بن
جعفر صلوات الله علیه الملک الاکبر و بیان سلوک مامون دون با
با حضرت امام رضا علیه السلام و بیان مجلس مامون و محجوج کردن علما
که انس و دو اهل ملل و ادیان الفا نموده اند و بیان وقایع عظیمه که برای
ترجمه علمای ... بیان که در این ...
ابن قبض فرمود ابن بابویه و دیگران از صالح بن علی عتبه و غیران روایت
کرده اند که رشید چهارده پسر داشت محمد امین پسر زبیده و عبد الله
مامون و قاسم موتمن را از میان ایشان برگزید و محمد را بر عبد الله
و قاسم اختیار کرد و او را ولیعهد خود کردانید و بعد از محمد مامون و
بعد از مامون قاسم موتمن را که هر یک بعد از دیگری ولیعهد و
خلیفه باشند و جمیع مملکت خود را سه قسمت منقسم ساخت
حجاز و عراق عرب و شامات را بمحمد امین واگذاشت و عراق عجم و
خراسان و فارس و ... و هند و ما وراء النهر را بمامون ملعون
مفوض داشت و بعضی از ولایات جزیره را بقاسم موتمن داد
و الطاعت و فرمان برداری محمد امین را بر ایشان لازم کردانید

وجهة استحکام این امر فرمان باطراف واکناف بلاد وامصار فرستاد
وتوقیعات نوشت که فقها وعلما وقرا وامرا وسرخیلان هر دیار
در موسم حج در مکه حاضر شوند وچون رشید پسر خود محمد امین
را در کنار جعفر بن محمد اشعث نهاده بود که تربیت نماید یحیی بن
خالد برمکی که اعظم وزرای آن لعین بود اندیشه نمود که اگر بعد
از هرون امر خلافت بر محمد امین قرار یابد وتمام اختیار جمیع
امور از کف اقتدار او بیرون رفته بید تصرف ابن اشعث وفرزندان
او در آید بنابران در مقام تضییع ابن اشعث برآمده نزد هرون
زبان بمذمت او کشود واورا بافعال زشت متهم میساخت تا اینکه
اورا بتشیع واقرار بامامت حضرت امام موسی نسبت داد وگفت
او از محبان وموالیان حضرت موسی بن جعفر است واورا خلیفه
عصر میداند وخمس اموال خود را برای او میفرستد واز اینگونه
سخنان شور انگیز چندان برشید گفت که اورا بفکر حضرت انداخت
تا آنکه روزی هرون از یحیی ودیگران پرسید که آیا از اولاد ابی

طالب

طالب کسی را میدانید که اورا طلب نمایم واحوال موسی بن جعفر را
از او استفسار نمایم ایشان علی بن اسمعیل بن جعفر وبروایتی محمد
بن اسمعیل برادرزاده آنحضرت را که پوشیده مشمول عاطفت آنجناب
بود واحسان بی نهایت در بارهٔ او مبذول میداشت وبر مخفیات
وجزئیات حالات آنحضرت اطلاع داشت نشان دادند وباشاره
رشید نامه باو نوشته اورا طلبید وعلی اجابت نموده عازم بغداد
گردید چون حضرت بر چگونگی حال اطلاع یافت اورا طلبید گفت
ای پسر برادر اراده کجا داری گفت داعیه بغداد دارم فرمود بچه کار
میروی گفت فقر وپریشانی بمن روی آورده وقرض بسیار بهم رسانیده ام
حضرت فرمود که قرض ترا ادا میکنم وعطایای موفور وانعامات
غیر محصور نسبت بتو عنایت مینمایم علی التفاتی بفرمایش آنحضرت ننمود
وگفت مرا وصیتی کن وبتهیه خروج مشغول شد حضرت فرمود
البته میروی گفت بلی بجز این چاره ندارم فرمود ای پسر برادر
من متوجه من شو واز خون من اندیشه کن واطفال مرا یتیم مگردان

قبول نکرده باز گفت مرا وصیتی کن حضرت بار دیگر او را منع نموده
فایده نبخشید آنگاه سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باو
عطا کرد علی آن دراهم و دنانیر را برداشته بیرون رفت حضرت
بحضار فرمود که والله او در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان
مرا بیتیمی خواهد افکند گفتند یا ابن رسول الله جان ما فدای تو باد
هرگاه او را چنان میدانی چگونه درباره او احسان میکنی عطا و صله
باو میدهی فرمود پدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول خدا فرمود
که چون با ذوی رحم احسان نماید و او بد برابر بدی کند حق تعالی رحمت
خود را از او باز میدارد و بعقوبات خود گرفتار میسازد و علی بن اسمعیل
از طریق مستقیم انحراف ورزیده راه بغداد پیش گرفت چون بمقصد
رسید یحیی بن خالد برمکی او را بخانه خود برده و با او توطیه کرد که
چون بمجلس هرون رود امری چند بعم بزرگوار خود نسبت دهد که رشید را
در حق آنحضرت بخشم آورد آنگاه او را نزد هرون برد و رشید از احوال
آنحضرت سؤال کرد علی زبان به بدگوئی آنجناب گشوده گفت من ندیده

بودم

بودم که در یک عصر دو خلیفه بوده باشد در این شهر تو خلیفه و در
مدینه موسی بن جعفر خلیفه است و مردم از اطراف و جوانب عالم
باج و خراج از برای او میآورند و او خزاین بهم رسانیده اموال و
اسلحه بسیار جمع کرده است و از اموال ضیعه که آنرا بسریه میگویند
بسی هزار دینار خرید و چون قیمت آن ملک را حاضر ساختند صاحب
ملک گفت من این دینارها را نمیخواهم از دنانیر فلان دینار میخواهم
فرمود آن دینارها را بردند و از آن دینارها اینکه میخواست سی هزار
دینار آوردند رشید چون این سخنان را از او شنید امر کرد که دویست
هزار درهم از مداخل نواحی مشرق از برای خرج او بوی دهند و علی
کسان خود را بوصول آنها فرستاده خود در بغداد توقف نموده
انتظار ایشان را میکشید تا اینکه روزی به بیت الخلا رفت و بعلت از
زحیری که داشت جمیع احشا و امعای او بیرون آمد و هر چند سعی
کردند که برگردانند فایده نبخشید و بدین حالت افتاده صاحب
فراش گردید و آن دراهم را در حالت نزع او حاضر ساختند بچشم

حضرت در انها نگاه کرد و گفت اکنون که بر ما مشرف شده ام
این اموال بچه کار من میاید انها را بخانه خلیفه برگردانید و
در عیون چنین روایت نموده که یحیی بن خالد برمکی بیحیی بن ابی مریم
گفت یا میتوانی مرا راه نمائی بمردی از آل ابیطالب که او را میل بدنیا
باشد که من باو وسعتی در امر دنیا دهم گفت بلی او علی بن اسمعیل
ابن جعفر میباشد پس یحیی برمکی بعقب او فرستاد گفت خبر ده مرا از
عم خود موسی بن جعفر و شیعیان او و خبر ده مرا از اموالی که
شیعیان او از برای او میبرند پس گفت در نزد من اخبار این مطلب است
و بعد سعایت نمود در شهادت عم خود و بیان حکایت خریدن ضیعه
مزبور را در نزد یحیی بیان نمود و هرون در همین سال که سنه تسع و سبعین
و مائه بود بجهة استحکام امر خلافت و ولایت عهدی گرفتن بجهة
اولاد خود و گرفتن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را بمدینه
طیبه امد و از داود بن یعقوب روایت شده که چون هرون بعزم
مکه از بغداد حرکت نمود و بمدینه امد شب بر سر روضه رسول

خدا

خدا صلی الله علیه و آله ان سعی رفت و بمرقد انسرور در حضور
مردمان باواز بلند عرض نمود یا رسول الله من عذر میخواهم بسوی
تو از انکه میخواهم موسی بن جعفر را محکم بگیرم و او را حبس نمایم
زیرا که چاره سوای این ندارم میترسم در میان امت تو نزاع و جدال
و خلاف شود و خونهای امت تو ریخته شود و فتنها برپا شود چون
روز شد و حضرت موسی بن جعفر بروضه منوره انسرور رفته بود
هرون ملعون فضل بن ربیع را فرستاد که انسرور را در حین نماز
از مسجد حضرت نبوی بیرون اورد و ان شقی در حین نماز ان امام
متقی را بجبر و عنف از مسجد بیرون اورد و نماز ان مظلوم را قطع نمود
انسرور بدیده گریان بمرقد پیغمبر اخر الزمان عرض نمود که بسوی تو شکایت
مینمایم انچه از امت بدکردار تو بمن میرسد و انسرور را با نحال بنزد
هرون اوردند و ان شقی ناسزا و کلمات جفا گونه با ان مظلوم ادا
نمود و امر نمود که دست و گردن انسرور را بغل و زنجیر محکم نمودند
و بعد گفت دو هودج اوردند و انحضرت را در یکی از انها نشانیدند

ویکی را بجانب بصره و یکی را بجانب بغداد فرستاد و هودجی که ببصره
فرستاد آنسرور را بعیسی بن جعفر بن منصور سپردند و در روز
هفتم ذیحجه آن شقی در حجت خانه دار الاماره و دیوانخانه خود آنسرور را
محبوس ساخت و در ایام عید بانواع فسوق و عصیان اشتغال
مینمود و آنحضرت از او و از سازها شادی میشنید و قدرت بر دفع و منع
آنها نداشت و بعبادت معبود حقیقی اقدام مینمود و هرچند هرون
باو نوشت که آن سرور را شهید نماید اقدام باین امر ننمود تا اینکه بعد
از مدت یکسال از بصره ببغداد آوردند و در خانه فضل بن ربیع
محبوس ساختند و آنسرور شب و روز در آن محبس بعبادت خداوند
معبود مشغول بود و عبدالله قزوینی روایت نموده است که روزی
بمنزل فضل بن ربیع رفتم و او بر پشت بام خانه خود نشسته بود چون مرا
دید مرا به پشت بام بنزد خود طلبید و گفت بیا نگاه کن ببین از این
روزنه چه میبینی چون نگاه کردم گفتم جامه بنظر من میآید که در
زمین افتاده است گفت نیک ملاحظه کن چون تامل کردم گفتم مردی

موافق روایت [illegible]

را میماند که بسجده رفته باشد گفت او را میشناسی گفتم نه گفت این
مولای توست گفتم مولای من کیست گفت نزد من تجاهل میکنی گفتم
نه مولایی برای خود گمان ندارم گفت این مولای تو موسی بن جعفر ع
است که من در تمامی لیالی و ایام متوجه احوال اویم و بوسیله او را
در عبادت میبینم چون نماز صبح میگذارد تا سر زدن آفتاب تعقیب
میخواند و بعد از آن بسجده میرود و تا زوال شمس در سجده است
و کسی را موکل گردانیده است که او را از وقت زوال مطلع میسازد
آنگاه سر از سجده بر میدارد بی آنکه تجدید وضو نماید مشغول
نماز میشود و من از آن میدانم که در سجده بخواب نرفته است و بعد
از ادای صلوة ظهر و عصر و نوافل باز بسجده میرود تا غروب آفتاب
در سجده است آنگاه بر میخیزد بی آنکه تجدید وضو کند
تا وقت نماز مغرب میخواند و تا نماز خفتن تعقیب میخواند و چون از نماز
خفتن فارغ میشود باندک طعامی افطار میکند و تجدید وضو نموده
بعد اندک زمانی میشود که بسجده میرود اندک زمانی بالین خواب استراحت

میکند پس بیدار میشود و وضو میسازد و نماز میگذارد تا طلوع صبح
هویدا میشود و از نماز یحیی که او را نزد من آورده اند لیالی و ایام را باین
نحو میگذراند و بغیر از عبادت بامر دیگری نمیپردازد باری آنروز در
حبس او بود بهمین قسم و هر چند هرون فضل بن ربیع را بقتل آن
جناب امر میکرد او از ارتکاب این فعل شنیع اجتناب مینمود و یوما
فیوما در اکرام و تعظیم آنحضرت میکوشید تا اینکه از طول ایام دلتنگ
شده رشید را تکلیف کرد که آنحضرترا رها کند یا بدیگری بسپارد رشید
در این باب تاخیر مینمود تا اینکه باو نوشت که حضرترا بفضل بن یحیی
برمکی سپرد و یحیی برمکی حضرترا از نزد ابن ربیع بخانه خود برده و
در حجره از حجرات خود نگاه داشت و محافظت و مجاورت آنحضرترا
وجه همت خود ساخته لوازم تعظیم و تکریم را ظاهرا بتقدیم میرسانید
شیخ طوسی روایت کرده است که حضرت امام موسی کاظم ع داود
بن زربی را نزد یحیی برمکی فرستاد و پیغام داد که تو را چه بر آن داشت که مرا
از بلاد خود بیرون کردی و میان من و عیالان من جدائی افکندی او

حسب الامر امام ع نزد یحیی رفته تبلیغ رسالت نمود آن بدبخت
قسمهای دروغ یاد کرد که من در امر او تقصیری ندارم حضرت
باو دیگر پیغام داد که تو مرا از قید حبس رها ده و اگر نه از جناب
الهی از تو شکایت میکنم و نفرین من تو را خواهد گرفت آن ملعون اعتنائی
بشان کلام حضرت نگذاشت بلکه بقدر قدرت و توان در هلاکت
او کوشید و کرد آنچه کرد و دعای حضرت بهدف اجابت اقتران
یافته در آن زودی ببدترین احوالی کشته شد و سلسله او
بر افتاد باری آنحضرت در منزل فضل بن یحیی در وسعت بود و هر چند
هرون فضل را در قتل آنحضرت اهتمام مینمود فضل اقدام نمی نمود
تا بالاخره هرون دفعه خشونت انگیزی بفضل در این باب نوشت
و نامه هم بسندی بن شاهک که داروغه بغداد بود نوشت و امر
آنحضرترا بسندی بن شاهک واگذاشت و مسرور خادم آن نامه
را بسندی بن شاهک داد و آن شقی بامر هرون فضل را احضار نموده تازیانه
زد و آنحضرترا بمنزل خود آورد و کیفیت تغیر و خشم هرون از فضل و شفاعت پدر او در حق فضل

از [illegible] و سنکی بغداد و محل صید و تفرج او بوده

وآمدن یحیی پدر او نزد هرون ببغداد و سپردن آن لعین او را به سندی
بن شاهک و ظلمی که آن شقی بر آن امام متقی نموده در تحفة الرضویة
نقل نموده ام با کیفیت شهادت آن امام مظلوم و دولت یحیی برمکی
و اولاد و عشیره او و سبب ظلمی که بر آنها وارد نموده در کتب تواریخ و اخبار
مسطور است و در کتاب زینة المجالس که از زمان آدم الی یومنا هذا مذکورات
هیچ وزیری بحشمت و ثروت و مکنت و سخاوت و کمال شفقت
نسبت بعلما و ارباب استعداد بل بعامه برایا و کافه عباد الله مثل برمک
برابری نمیتواند نمود و آنچه از این طایفه بمردم رسیده از انعام و
احسان عشر عشیر آن از هیچ وزیری صادر نشده و بعد حکایت
آن مرد پیر که همیشه اوقات مداحی آل برامکه را مینمود تا اینکه عرض هارون
بلیغ نموده که کسی از مداحی ایشان سخن نگوید و بیان نمودن آن پیر مرد
نزد هرون احوال فقر و فاقه خود را که ببغداد السلام آمدم و اطفال خود را
در مسجد گذاشتم و بعد چند نفر بدار الضیافه فضل بن یحیی رفتم
و انعامات بسیار از او دیده بود و بیان اینکه طفلهای او در آن منزل

بنکوئی

بنکوئی او دیده بود و اسباب تعیش ایشان را نیکو نموده بود و
آن پیر مرد را در آن شب دامادی خود در خانه خود نگاه داشته
بود و انعامات بسیار باو و طفلان او نموده بود از برای هرون
بیان نموده و هرون از آن جهة بگریه درآمد و طبق زرینی که در پیش هرون آن
بود از عجایب آن پیر مرد را انداخت که بردار این مال بوشت پیر مرد
آن طبق زرین را برداشته و گفت یا امیر هذا ایضاً من برکات آل برامکه
تفصیل این حکایت را در آن کتاب نقل نموده و در کتاب سفینه
النجاة با زاد خود فضل بن یحیی که با آن عرب شاعر انعامات و جود و بخشش نموده ذکر شده
باری با وجود این اوصاف حسنه کشته شدند و جمیع ایشان
منقطع شدند مگر بسبب آن ظلم و اهانت که یحیی برمکی علیه ما
علیه بر آن سرور مظلومان موسی بن جعفر علیهما السلام نموده
و در غایب حاجب آن مظلوم را منظور نمود و رضای هرون و خوشنودی
آن ملعون را بر رضای خداوند مقدم داشت و آنچه شد دنیا و بعد جزا
نمود لهذا معقوبت دنیا و عقبی چون علی بن اسمعیل بن جعفر مبتلا

کرده بود در بعضی از کتب معتبره مسطور است که چون هرون
الرشید بهاویه بیرون خرامید بموجب وصیت او محمد امین در عراق
وعبدالله مامون در خراسان رایت سلطنت برافراختند و هر یک
بامر حکومت و جهانبانی قیام واقدام مینمودند تا اینکه محمد امین
بتحریک فضل بن ربیع که بعد از فنای آل برمک بامر وزارت اشتغال
داشت وعلی بن عیسی وجمع دیگر قاسم مؤتمن را از امارت جزیره
خلع نمود ونیز اسم مامون را از خطبه انداخته کس بطلب او فرستاد
مامون نیز باغوای فضل بن سهل که وزیر و مشیر او بود در مقام
مخالفت محمد امین درآمد و فرستاده کان او را بی‌نیل مقصود
بر کردانید در جواب نامه او نوشت که لخلخة الجمد فی الکوز الجدید
خیر من البغداد وهرون الرشید یعنی صدای یخ در کوزه سفالی
تازه بهتر است از بغداد وهرون الرشید و محمد امین بعد از وصول
فرستادکان بعراق علی بن عیسی را با شصت هزار سوار بخراسان
فرستاد که مامون را کرفته بعراق برد و عیسی با این جنود نامعدود

بغرور

بغرور و تهور هرچه تمامتر متوجه مقصد کردید بعد از طی مسافت
در ولایت ری بطاهر بن حسین بن مصعب خزاعی که ملقب بذوالیمینین
بود وجهة ملقب شدن او بذوالیمینین در تحفة الرضویه نقل شده
وطاهر بامر مامون با لشکر بسیار در نهایت حزم واحتیاط در آن
دیار توقف داشت تلاقی اتفاق نمود بلی بالآخره هم بمقاتله انجامید
در اثنای کارزار تیری بر مقتل علی بن عیسی آمده از خانه زین بروی
زمین افتاد وعراقیان روی بهزیمت نهاده عنان فرار بجانب
بغداد انعطاف داده طاهر سر عیسی را با فتح نامه نزد مامون فرستاد
خود متوجه عراق شد وامین بعد از کشته شدن علی بن عیسی
وهزیمت لشکر او عبدالرحمن بن جبله را با سی هزار مرد بمدافعه
طاهر روانه نمود در نواحی همدان تلاقی فریقین روی نمود و محاربه
صعب اتفاق افتاد و آخر الامر عبدالرحمن با جمعی از دلیران بقتل
رسیدند وامین را از این معنی اطلاع یافته لشکر دیگر بدفع طاهر
روانه کردانید ودر خلال این احوال هرثمة بن اعین با سی هزار کس

برسم مدد از خراسان بعراق آمده در حلوان بطاهر پیوست و لشکر
امین از آمدن ایشان آگاهی یافته جان خود را غنیمت شمرده
سالماً غانماً مراجعت کردند و طاهر از وصول هرثمه و سپاه او مستظهر
گردیده بنحویکه در کتب مبسوطه مسطور است عازم بغداد شده شهر
را محاصره نموده کار را بر امین تنگ گرفته چون ایام محاصره بطول
انجامید و آثار ضعف و انکسار در وجنات احوال بغدادیان ظاهر
شد فضل بن ربیع در زوایای خمول پنهان گشت و امین مضطرب
گردیده رسولی نزد هرثمه بن اعین که فی الجمله با او اعتماد داشت
فرستاده از وی امان خواسته و پیغام داد که من ترک خلافت
کرده با مامون بیعت میکنم هرثمه در جواب گفت مناسب آن
است که تو نزد من آیی تا قاصدی بمرو فرستم و برای تو از مامون
امان بستانم امین از غایت عجز این معنی را قبول نمود در جوف
لیل با فوجی از مخصوصان در زورقی نشست تا از دجله عبور
فرموده بهرثمه پیوندد که طاهر بکاهی حالات او خبر یافته جمعی

از معتمدان در کمین گاه مکر و غدر ایستاده و چون امین بلب آب
رسید از اطراف و جوانب او در آمده امین را دستگیر نمودند و در همان شب
که اواخر محرم سال صد و نود و هشت بود امین را از خلعت حیات
عاری ساختند و بلباس ممات متلبس گردانیدند سر او را بطرف مرو
ارسال فرموده مامون بعد از قتل برادر خود امین بر تمامی ممالک
استیلا یافته لوای حکم روائی برافراشت و بدون منازعی بر سریر
سلطنت متمکن گردید صدق کلام امام ع بوضوح پیوست و مامون
بعد از استیلا بر بلاد عرب بهر مرز و بوم فرمانها یافت و ایالت عراق
عرب را بحسن بن سهل تفویض نموده و خود بلده مرو را محل اقامت
ساخته و در اطراف ممالک حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب ارتفاع
گرفت و بعضی از سادات مثل محمد بن جعفر بن عبدالله افطح و دیگران
در مکه و سایر بلاد بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند و این
بعد از اخبار بدمرو بسمع نامبارک مامون ملعون رسیده با فضل بن
سهل که بذو الریاستین لقب داشت و مقرب ترین ارکان دولت

معه نیرو مشیر او بود بعد از تدبیر و تمهید بسیار رای آن ملعون
خداوند بر آن قرار یافت که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا را از مدینه
طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا سایر سادات بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آیند و دست طمع از خلافت کشیده دارند بنابراین رجاء
بن ضحاک را با یاسر خادم و جمعی دیگر از مخصوصان خود در سال دویست
از هجرت نبوی بمدینه بخدمت آنحضرت فرستاد که با مبالغه تمام
و احترام ما لا کلام آن امام عالی مقام را از راه بصره و فارس بخراسان
آورند و ایشان عازم مقصد گردیده بعد از طی منازل و مراحل در
مدینه طیبه بشرف ملازمت آن صدرنشین مسند امامت و خلافت
مشرف گشتند و مقصود خود و اراده مامون را معروض رای مهر
ضیاء آن قدوه و مقتدای اصحاب ایمان و ایقان گردانیدند آن
جناب در مبدء حال ابا و امتناع بسیار نمودند و فرستادگان مامون
مبالغه را از حد اعتدال گذرانیدند آخر الامر آنحضرت سفر محنت
اثر را بجبر و عنف اختیار نمودند و از بعضی مسموع شد که این

عبارت را که للخلیفة الجمید البالخره باشد از زبیده خاتون نوشته که از
برای هرون از تبریز ارسال نمود زیرا که زبیده بواسطه مرضی که داشت
از بغداد بسبب تغییر آب و هوا بجانب تبریز رفت و چون تب او بواسطه
آن بلاد از او دفع شد مسمی به تبریز شد و مدتی از این مرحله گذشت
هارون نامه باو نوشت و در آن نامه آمدن او را بجانب بغداد درخواست
نمود او در جواب نوشت که للخلیفة الجمید فی الکون الجدید خیر من البغداد
و هرون الرشید این بحسب اعتبار اقرب است زیرا که تا بنوشت هرون این
عبارت با فطانت مامون نشاید و هو العالم باری بعد از آنکه طاهر
بن حسین بن مصعب خزاعی که ملقب بذو الیمینین بود محمد امین
را بحیله گرفت و او را کشت و سر او را ببغداد نزد مامون فرستاد و
در امارت و خلافت مامون شمشیر ها زد و گردن کشان را مطیع و منقاد
مامون نمود در نزد او تقرب بسیار بهم رسانیده و در باطن اخلاص
بائمه اطهار علیهم السلام و ذریه ایشان داشت بعکس یحیی برمکی
شقی و هر وقت از اوقات که مامون طاهر را میدید احوالش متغیر

لیکن با وجود این مرحله

میشد چنانچه در کتاب زینة المجالس نقل نموده که روزی طاهر بمجلس
شراب خاص مامون حاضر شد مامون بحسین شرابدار گفت تا
چند کاسه شراب بطاهر بدهد در این اثنا گریه بر مامون زون
غلبه نمود طاهر گفت یا امیرالمؤمنین عرصه ربع مسکون در تصرف
ملازمانست و جمیع مرادات و مرامات همه حاصل است سبب
گریه شما از چه جهة است از این سخن گریه و اضطراب مامون
زیادتر گردید طاهر را دیگر مجال دم زدن نماند و چون بخانه آمد
یکی از مخصوصان حسین شرابدار را طلبیده مبلغ سیصد درم
باو داد گفت میخواهم که حسین از خلیفه سبب گریه دیروز را از او
استفسار نماید و خادم آن وجه را بحسین رسانید تا التماس
طاهر را عرض کرد و حسین روز دیگر چون بمنظر خلیفه رسید خلیفه
از او شراب طلبید گفت شراب نمیدهم تا امیرالمؤمنین سبب گریه
دیروز را بمن نگوید مامون گفت ترا با امثال این امور چه کار حسین
گفت از دیروز باز خاطرم بجهة آن گریه که از خلیفه صدور یافته

بسی

بسی پریشانست میخواهم که سبب آنرا معلوم کنم مامون بزبان آورد
که بگویم اما باید که با کس نگویی والا سرت از بدن بردارم حسین گفت
من هرگز بافشای راز متهم نبوده ام مامون گفت هرگاه چشم من
بر طاهر می افتد مرا از قتل برادرم محمد امین یاد می آید و از آن سبب
گریه بر من مستولی شده خود را نگاه نمیتوانم داشت و حسین ابن اسحق
را بطاهر رسانید و طاهر از مامون ترسیده نزد احمد ابو خالد
وزیر رفت و گفت هر که با من احسانی کند ضایع نماند آنگاه التماس
نمود که نوعی نماید که او را بجایی از حدود ولایات فرستد و احمد بن
خالد متقبل این امر گشته بخدمت مامون رفت خلیفه احوال مملکت
پرسید وزیر گفت چند شب است که نخفتم خواب وحشت از سراپرده
دیده من برگشته و مرا بدست خیالات داده مامون از موجب سؤال
نمود جواب داد که احوال خراسان نامضبوط است غسان که حاکم آنجاست
از عهده دارای مملکت کما ینبغی بیرون نمیتواند آمد مامون گفت
مصلحت چیست وزیر بزبان راند که طاهر را با آن دیار

بايد فرستاد مامون گفت من از او ايمن نيستم وزير عرض كرد هرچه دستم
كه از او سر زند بنده بتدارك آن پردازم مامون راضى شده احمد
منشور امارت خراسان را بنام طاهر نوشت و طاهر بخراسان
رفته بعد از يكسال و شش ماه كه كمال استقلال يافت روز جمعه
از جمعات بر منبر رفته نام مامون را از خطبه بينداخت و بنام
يكى از اولاد حضرت امام موسى كاظم ع خواند و در همان شب بخانه
رفته صباح او را مرده يافتند گويند كه پسرش طلحة بن طاهر از
زوال دولت انديشيده همان شب پدر را خفه كرد خبر او بعد از
رفت مامون وزير را تكليف نمود تا بحكم ضمانى كه نموده متوجه دفع طاهر
شود احمد بن ابو خالد مستعد رفتن شد بعد از دو روز خبر فوت
طاهر رسيد و موافق آنچه در معجم البلدان ضبط شده طاهر
بن حسين و اولادش مدت شصت و دو سال حكومت خراسان
با ايشان بود زيرا كه در وقتيكه مامون طاهر را بحرب برادر خود
محمد امين مامور نمود حسن بن سهل كه منجم بى بدلى بود ساعتى

از براى مهيا شدن طاهريان حرب تعيين نمود و عقد لواى
از براى او بست كه اين امر باشد تا در اين مدت از براى او و اولادش
طول كشيده تا اينكه در زمان يكى از خلفاى بنى عباس محمد بن عبد
الله بن طاهر بن حسين را بمجادله يحيى بن عمر علوى وادار نمودند
و او آن امامزاده را منهزم نمود و او را كشت دولت ايشان موافق
خوابى كه ديد و حضرت نبوى با او عتاب فرمود و در سر مرشد در عالم
رويا او را از محاربه با آن امامزاده منع فرمود و ممنوع نشد لهذا
دولت آنها منقرض شد ولكن خود طاهر را هرچند طايفه بنى
عباس تحريص بر قتال ذريه حضرت نبوى مينمودند اقدام بر آن
نمى نمود بلكه در صدد اكرام و اعظام ايشان بود چنانچه از سابق
معلوم شد و زوال دولت طاهريان بواسطه قتل يحيى علوى بوده
چنانچه در معجم البلدان تفصيل آن مسطور است گفتار
در وقوع مباحثات ميان علما و احبار يهود و نصارى و ارباب
مقالات هر ملت بامر مامون با حضرت امام رضا عليه السلام

والزام یافتن ایشان و انفعال مامون در عیون اخبار الرضا مسطور
است که چون رای مامون باجماع علما و متکلمین ملل و ادیان
قرار یافت فضل بن سهل را امر نمود که ارباب مقالات و علما
و احبار یهود و نصاری مثل جاثلیق و راس الجالوت و روسای
صابیین و هربذ الاکبر و اصحاب زردشت و قسطاط رومی و
متکلمان اهل اسلام را جمع کرد و مامون ایشان را اعزاز و احترام
بسیار نمود و گفت شما را برای ان جمع کرده ام که با ابن عم من علی بن
موسی الرضا مناظره و مباحثه نمایید ایشان سمعا و طاعة
گفتند و قرار دادند که در صبح روز دیگر بهیئت اجتماع در مجلس
مامون حاضر شوند ابن بابویه از حسن بن محمد نوفلی هاشمی
روایت کرده است که گفت من در خدمت حضرت بودم که ناگاه یاسر
خادم امد و گفت یا سیدی امیر المومنین ترا اسلام میرساند و
میگوید که برادرت فدای تو باد اصحاب مقالات و علمای ادیان
و متکلمان ملل اجتماع نموده اند و میخواهند شاغوی در علوم

الجاثلیق في لغة الروم العلم بالمطلب

بابویه

دینی مباحثه نمایند اگر بصلاح و ثواب اقرب دانی فردا صبح
تشریف شریف ارزانی فرما و اگر امدن مکروه طبع تو باشد
ما نزد تو اییم چرا که بر ما گران و ناگوار نیست و چنانچه نخواهی
اختیار تو راست و غرض از تحتاد ساختن انحضرت این بود که
اگر انجناب از قبول این معنی ابا نماید و نیز موجب نکوهش او
گردد اما حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا بیاسر خادم فرمود سلام
مرا بمامون برسان و بگو که اراده تو را دانستم و انشاء الله فردا
اول روز نزد تو میایم چون یاسر بیرون رفت حضرت بجانب من
التفات نموده فرمود یا نوفلی تو از اهل عراقی و رقت عراقیان
غلیظ نیست در باب جمع نمودن مامون ارباب شرک و اصحاب
مقالات را چه چیز بخاطر تو میرسد گفتم فدای تو شوم غرض مامون
از اجتماع ایشان نیست مگر اینکه ترا امتحان نماید و فضل
ترا تحقیق کند ولیکن بنای این امر را بر اساسی نهاده است
که استحکام ندارد و بد بنایست که او نهاده است فرمود که او

چه بنا نهاده است گفتم که اصحاب کلام و بدعت برخلاف علمااند
زیرا که عالم بجز از سخنان ناصواب و باطل در امر دیگر انکار و عناد
نمیورزد و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک بغیر از عناد
و باطل و امور ناصواب بچیز دیگر رغبت نمی نمایند چه هرگاه بر ایشان
حجت میاوری که خدا یکیست میگویند یگانگی او را ثابت کن و اگر
میگویی که محمد رسول خداست میگویند رسالت او را باثبات رسان
و این کس را متحیر و مبهوت میگردانند و حجج واضحه را ناصواب
خود باطل میسازند و او را در غلط و اضطراب میاندازند که
سخن خود را ترک نماید و عجز او ظاهر گردد فدای شما شوم از ایشان
حذر نمودن بصواب اقرب تراست فرمود یا نوفلی میترسی مرا الزام
دهند و حجت مرا باطل سازند گفتم فدای تو شوم بلکه امیدوارم که
حق تعالی شما را بر ایشان غالب گرداند آنگاه فرمود ای نوفلی آیا میخواهی
که بدانی که مامون از اراده مجلس خود چه وقت پشیمان خواهد
شد گفتم بلی فدای تو شوم فرمود وقتی که با اهل تورات بتوریة و

اهل انجیل با انجیل و اهل زبور بزبور و با صابئین بزبان عبرانی
و با هرابذه بزبان ایشان و با رومی برومی و با صاحبان مقالات
بلغات ایشان مباحثه نمایم و حجتهای ایشان گرفته مغلوب سازم
و حجت ایشان را باطل گردانم و ایشان بر بطلان خود و حقیت من
اقرار نمایند و بر مامون ظاهر شود که او استحقاق امر خلافت ندارد
و پشیمان گردد و در صبح یوم موعود که علمای ملل و ادیان و ارباب
شرک و بطلان در مجلس مامون جمع شدند ملعون ذوالریاستین
را بخدمت حضرت فرستاد و پیغام داد که مردم جمع شده اند و ابن عمت
انتظار قدوم بهجت لزوم تو میکشد آیا تشریف خواهید آورد یا نه
حضرت او را بازگردانید و فرمود که من نیز بر اثر تو میایم آنگاه تجدید
وضو نموده شربتی از سویق میل نموده متوجه منزل مامون گردید
و ما نیز حسب الاشاره العزیز در ملازمت آنحضرت رفتیم تا بدار
الاماره مامون رسیدیم چون داخل مجلس شدیم او را بوجود اعاظم
و اعیان مردم مثل محمد بن جعفر و جماعت طالبیین و هاشمیین و

امیران و مقدمان لشکر و غیره مشحون دیدیم و مامون و محمد بن جعفر
و سایر مردم جهت تعظیم آن معرب درگاه خداوند عظیم برخواستند
و مامون آنحضرت را در پهلوی خود جای داد بعد از تکلم چند رو بجانب
جاثلیق اعلم نصاری بود کرد گفت ای عالم نصاری که این مرد علی بن موسی
بن جعفر ابن عم من فرزندزاده پیغمبر ما فاطمه و پسر علی بن ابیطالب
است میخواهم ساعتی با او مکالمه نمائی و حجت خود را ظاهر سازی
و از انصاف در نگذری جاثلیق گفت یا امیرالمومنین با شخصی که بکتاب
و پیغمبری که او اقرار دارد و من انکار مینمایم برمن حجت میکند چگونه
مکالمه و ملاحثه نمایم حضرت فرمود که ای نصرانی اگر بکتاب خود انجیل
اقرار میکنی که از آن کتاب بر تو حجت آورم گفت میتوانم شد که اقرار
نکنم و سخن انجیل را رد سازم بلی بر رغم انف بجد اقرار میکنم حضرت
فرمود اکنون از هر چه میخواهی سوال کن و جواب بشنو جاثلیق گفت
در نبوة عیسی و کتاب او چه میگوئی حضرت فرمود که من بنبوة او و کتاب
و کتاب او و بشارتی که بامت خود داده و حواریان بآن اقرار آورده اند

اعلم

مقر و معترفم اما بنبوت هر عیسی که بنبوت محمد و کتاب او اقرار ننموده
و امت خود را بشارت نداده منکرم جاثلیق گفت نه می باید بدو شاهد
عادل سخن را قطع کنیم حضرت فرمود بلی جاثلیق گفت پس دو شاهد از
غیر ملت خود که در دین نصرانی معقول باشند بیاور و تو هم مثل این از غیر ملت
نصرانی از من بطلب حضرت فرمود که اکنون از راه انصاف سخن گفتی
اما آن عادل صاحب مرتبه را در نزد مسیح قبول نداری گفت آن عادل
کیست فرمود یوحنای دیلمی گفت بخ بخ نام کسی را بردی که نزد عیسی احب
خلایق بود فرمود ترا سوگند میدهم که آیا انجیل با این ناطق نیست که یوحنا
گفت حضرت مسیح مرا بدین محمد عربی صلی الله علیه و آله خبر داد و بشارت
داد که او بعد از او خواهد بود من حواریان را باو بشارت دادم و ایشان
باو ایمان آوردند جاثلیق گفت بلی یوحنا این سخن را از مسیح نقل میکند
و بنبوت مردی از اهل بیت و وصی او بشارت میدهد و لیکن تحقیق نمیکند
که او چه وقت خواهد بود و اسامی آن قوم را مذکور نمیسازد که ما ایشان را
بشناسیم حضرت فرمود اگر شخصی را بیاورم که بر بطون انجیل عالم باشد

ونام محمد واهل بیت وامت او را ازان کتاب بر تو خواند آیا بان ایمان
میاوری گفت هرگاه چنین باشد چرا که نمی اورم حضرت روی توجه
بسوی قسطاس رومی اورد و فرمود ای قسطاس سفر سیم انجیل را در
خاطر داری گفت بلی انگاه متوجه راس الجالوت شد و فرمود انجیل
را خوانده گفت بلی فرمود بهمه متوجه شوید واین سفر را از من بشنوید
واگر ذکر محمد واهل بیت وامت او در ان باشد گواهی دهید واگر مذکور
نباشد مرا تکذیب نمایید وانعالم بمطون کتب الهی بتلاوت سفر سیم بشنود ۲
انجیل قیام نمود تا بذکر پیغمبر رسید توقف نمود و فرمود یا نصرانی ترا
بحق مسیح و مادر او سوگند میدهم که آیا میدانی که من انجیل را میدانم
گفت بلی انگاه ذکر محمد واهل بیت وامت او را تلاوت نمود و فرمود ای
نصرانی بر قول عیسی بن مریم چه میگویی اگر با خبر انجیل بان ناطق است
تکذیب نمایی عیسی و موسی را تکذیب کرده باشی وقتل بر تو واجب
خواهد بود چرا که بخدا و رسول و کتاب خود کافر شده جاثلیق گفت با خبر
در انجیل بر من ظاهر شود بان انکار ندارم حضرت بمضمون خطاب فرمود

وفرمود

وفرمود بر اقرار جاثلیق گواه باشید بعد ازان فرمود یا جاثلیق از
هر چه خواهی سوال کن گفت مرا خبر ده که حواری عیسی بن مریم چند کس
بودند و علمای انجیل چند بودند حضرت فرمود علی الخبیر سقطت تحقیق سقط
بدانکه سیدی اما حواریان دوازده مرد بودند وافضل واعلم ایشان
لوقا بود و علمای نصاری سه نفر بودند یوحنای اکبر الثلج ویوحنا بقرقیسیا
ویوحنا دیلمی که امت عیسی و بنی اسرائیل را بمحمد واهل بیت وامت
او بشارت داده ای نصرانی بخدا سوگند که ما همچنانکه بخدا ایمان اورده ایم
بعیسی نیز ایمان اورده ایم و از او هیچ کراهتی در خاطر ندادیم مگر اینکه
ضعیف بود روزه و نماز کمتر میکرد جاثلیق گفت والله که علم خود را
بفساد اوردی و مرا در حق خود بی اعتقاد کردی چه من میدانستم که تو
اعلم علمای اهل اسلامی حضرت فرمود که از چه جهت گفت از اینکه گفتی
عیسی ضعیف بود روزه و نماز کم میگذاشت زیرا که او هرگز روزه نخورد
و شبها خواب نکرد و صایم الدهر وقایم اللیل بود حضرت فرمود که مرا
خبر ده که او این روزه و نماز را برای که میگرفت جاثلیق ساکت نماند و

قدمان در کام او خشکید حضرت فرمود با نصرانی از تو مسئله میپرسیم
گفت بپرس اگر دانم بگویم فرمود از چه دانستی که شما در زنده کردن
عیسی مردگان را باذن خدا انکار مینمایید گفت جهت آنکه هر که مرده زنده
کند وکور مادرزاد و ابرص را شفا بخشد او خود پروردگار و مستحق عبادت
است حضرت فرمود پس آنچه از الیسع صلعم یافت زیاده از اینها بوده
چه او بر روی آب راه رفت و مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را شفا داد و امت
او او را پروردگار نمیدانند و بجز عبادة الهی با مر دیگر قیام نمی نمایند و
حزقیل نبی نیز آنچه از عیسی بوقوع پیوست ظاهر ساخت و او سی و پنج هزار
مرده را بعد از مردن ایشان بشصت سال زنده کرد آنگاه روی توجه
بجانب راس الجالوت آورد و فرمود با احوال جوانان بنی اسرائیل را
که در توریة خوانده که بخت النصر در حین فتح بیت المقدس ایشان را
از میان بنی اسرائیل اختیار نمود و همراه خود ببابل برد و حق تعالی بعد از
موت ایشان حزقیل را فرستاد تا همه را زنده کرد و این در توریة مذکور
است و کسی منکر آن نمی تواند کرد مگر اینکه در دین شما کافر باشد

راس الجالوت گفت خواستهها اینرا شنیده بودیم و دانسته ایم حضرت
فرمود که ای یهودی این سفر توریة را از من بشنو و آنگاه چند از
توریة تلاوت نمود یهودی از حسن قرائت حضرت متحیر گردید و
آنجناب بجانب جاثلیق التفات فرمود و فرمود این پیغمبرانی که اسامی
ایشان مذکور شد قبل از عیسی بودند یا بعد از او گفت ایشان پیشتر
بودند فرمود هرگاه که ایشان قبل از عیسی بوده اند و حالات ایشان در
توریة مذکور است باید که در باره ایشان انکار نبود دید و زنده کردن
مردها اقرار داشته باشید زیرا که اگر اینها دلالت بر خدائی کند باید
همچنانکه عیسی را خدا میدانید ایشان را نیز خدا دانید ای قوم بدانید که
قریش نزد پیغمبر ما آمدند و درخواست کردند که مرده چند زنده کند
آنحضرت علی بن ابیطالب را با ایشان فرستاد و فرمود که بفلان قبرستان
که واقع در کنار شهر است برو و آنجا ایشانرا بنامهای ایشان بخوان
و بصدای بلند بگو یا فلان یا فلان محمد صلی الله علیه و آله میگوید که
برخیزید باذن الله تعالی همه برخاستند و خاک از سر و صورت خود می افشاندند

و قریش روی با ایشان آورده خبرها میکردند و ایشان جوابها
میدادند گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنبوة مبعوث
است ای کاش که ما او را در می یافتیم تا باو ایمان میاوردیم رسول
ما نیز اکمه و ابرص و مجانین را شفا داد و بهایم و وحوش و طیور و شیاطین
باو تکلم نمودند و ما او را پروردگار نخواندیم و نه انستیم و فضایل
انبیای سابق را مفصلا ذکر نمود و ما انکار ننمودیم پس هر گاه
شما عیسی را پروردگار دانید باید که الیسع را با حزقیل نیز پروردگار
دانید که ایشان نیز مثل آنچه عیسی ع کرد کردند و قومی نیز از بنی
اسرائیل که عدد ایشان بچند هزار کس میرسید بسبب طاعون و بیم آن
از دیار خود بیرون آمدند و حق تعالی مجموع ایشان را هلاک کرد و
و اهل قریه که در آن قریه جوار بودند و برای ایشان حظیره ساختند و
در آنجا بودند تا استخوانهای ایشان پوسیده و خاک شدند تا اینکه
یکی از انبیای بنی اسرائیل بر ایشان گذشت و از مشاهده آن حال و
استخوانهای پوسیده آن گروه در تعجب ماند و حق تعالی باو وحی کرد

که میخواهی

که میخواهی که ایشان را برای تو زنده گردانم تا ایشان را تجدید کنی
گفت بلی یا رب حق تعالی وحی نمود که ایشان را بخوان آن پیغمبر گفت
ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدای عز و جل بقدرت
کامله الهی همگی برخاستند و بلباس حیات متلبس گشتند و خاک
از سرهای خود فشاندند و همچنین ابرهیم خلیل الرحمن چهار مرغ
را گرفته پاره پاره کرده اعضای آنها را باهم مخلوط ساخته و بر
دوش جبال گذاشت و بعد از آن هر یک را باسمه خواند و همه
بسرعت و شتاب پیش او آمدند و دیگر موسی بن عمران با هفتاد
نفر از اصحاب خود اختیار نمود و باخود بکوه طور برد ایشان گفتند
که تو خدا را دیدی بما بنما گفت من خدا را ندیده ام گفتند تا ما خدا
را علانیه نبینیم بتو ایمان نمی آوریم بنابر آن صاعقه نازل شد و آن
هفتاد نفر را سوخت و موسی تنها ماند عرض کرد یا رب هفتاد
مرد از بنی اسرائیل را اختیار نمودم و همراه آوردم که در نزد قوم شاهد
من باشند همه را سوختی چون نزد قوم روم با ایشان چه گویم و حال اینکه

در این صورت که تصدیق من خواهد کرد و اگر رضای تو در
هلاک ایشان بود باید پیش از این هلاک کنی پروردگارا آیا ما را
بافعال سفهاء ما هلاک خواهی کرد حق تعالی ایشانرا بعد از موت
زنده کرد ای بزرگ نصاری آیا دفع یا انکار اینها که در توریة و انجیل
و زبور و قرآن مذکور و این کتب با اینها ناطق است میتوانی کرد
پس اگر هر که مرده زنده کرد و اکمه و ابرص و مجانین را شفا داد
پروردگار باشد باید که جمیع انبیا را پروردگار دانی ای بزرگ نصاری
دیگر چه میگویی گفت آنچه فرمودی حق است و بجز حق تعالی پروردگاری
نیست و لا اله الا الله است حضرت متوجه راس
الجالوت شد و فرمود که ای یهودی ترا بحق آن ده آیه که بر موسی
انزال یافت سوگند میدهم که حق تعالی محمد صلی الله علیه و آله و امت
او را در توریة باین نحو خبر داده و مذکور نیست که هرگاه امت
و تابعان راکب جمل پروردگار خود را از روی وجد و جهد در معابد و
مساجد خود بتسبیح جدیدی تسبیح کنند بنی اسرائیل بملک ایشان

کمربند

کمربندند تا دلهای ایشان آسوده گردد چه شمشیرها در دست ایشان
باشد که بآن از کافران هر امت انتقام میکشند آیا این در توریة
مکتوب نیست یا نه راس الجالوت گفت بلی این را در توریة دیده ام حضرت
بجاثلیق خطاب فرمود که یا نصرانی علم تو در کتاب شعیا چگونه
است گفت حرف بحرف آنرا میدانم آنگاه براس الجالوت و جاثلیق
متوجه شد و فرمود که آیا این از کلام اوست که ای قوم من حمار
سواری را دیدم که جلابیب نوری پوشیده اما دیگری راکب بعیر مثل
روشنی ماه گفتند بلی این کلام شعیاست حضرت فرمود یا نصرانی
در انجیل خوانده که عیسی میگوید که من نزد پروردگار خود و شما میروم
و عنقریب است که فارقلیطا یعنی محمد صلی الله علیه و آله بیاید و همچنین که
من برای او شهادت داده ام او نیز برای من بحق شهادت میدهد و او همه چیز را
برای شما تفسیر میکند و اوست ظاهر سازنده فضایح امم و شکننده عمود
کافران هر دین و ملل جاثلیق گفت هرچه از انجیل میگویی ما بآن معترف
و معترفیم فرمود آیا اینها در انجیل ثبت است گفت بلی فرمود یا جاثلیق

اما مرا خبر بدهید که چون انجیل اول را گم کرده بودند که یافتند و انجیلی
که دارید که از برای شما وضع کرد گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر یک
روز از برای حال خود یافتیم که یوحنا و متی از برای ما بیرون آوردند
حضرت فرمود تو بر احوال انجیل و علمای ایشان چه بسیار کم اطلاع بوده
در این صورت هرگاه این قول تو از ریب و کذب بعید است پس در
انجیلی که دارید چرا اختلاف کرده اید اگر انجیل اول میبود اختلاف
نمیکردید ولیکن من ترا از کیفیت آن خبر دهم بدانکه چون انجیل
اول گم شد نصاری اجماع نمودند و بعلمای خود گفتند که عیسی بن مریم
مقتول و انجیل در میان ما مفقود شده شما که علما اید چه میگویید و چه
چاره میکنید الوقا و مرقابوس گفتند که انجیل در سینه های ماست
غمگین مباشید کنیسهای خود را خالی مگذارید که تا هر روز یکشنبه
یک سفر آنرا از خاطر بیرون میآوریم و برای شما میخوانیم تا
تمام انجیل را جمع کنیم آنگاه الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی
اجلاس نمودند و این انجیل را برای شما وضع کردند و این چهار

کس

کس شاگردان تلامذه یوحنا سابق بودند ای جاثلیق آیا این را
دانسته بودی گفت تا حال چنین نمیدانستم اکنون که دانستم
و دانستم که پادشاه جوارح است شهادت میدهد که کلام تو صدق
و درست است زیرا که علم تو بانجیل در غایت کمال است و از تو فواید
بسیار یافتم و مقاصد چند اخذ کردم حضرت بمامون و حضار
گفت شاهد باشید و بعد از آن فرمود ای جاثلیق ترا بحق مسیح
و مادرش مریم سوگند میدهم که نمیدانی که متی گفت که عیسی بن
مریم پسر داود بن ابرهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهودا بن خضرون است
و مرقابوس گفت مسیح بن مریم کلمه خداست که حق تعالی او را در جسد آدم
در آورد و او مخلوق آدم شد و الوقا گفت که عیسی بن مریم دو انسان
بودند از گوشت و خون و روح القدس در آن داخل شد و الوقا نیز بیان
قائل گشت که مسیح ع در باره خود این چنین شهادت داد و گفت آنکه
من شما میگویم حق است و ای حواریون کسی باسمان بالا نمیرود مگر
آنکه از آسمان فرود آمده الا راکب جمل که عبارت از خاتم پیغمبران است

نصرانی

که باسمان بالا رود و فرمود ای نصرانی چه میگوئی در شهادت
الوفا و مرقابوس و متی و عیسی ع وانچه او را بان نسبت دادند چه متی
گفت عیسی پسر داود است و مرقابوس گفت کلمه خدا است که در جسد انسان
در امد و انسان شد و الوفا گفت او و مادرش دو انسانند از لحم و دم
جاثلیق گفت ایشان بر عیسی دروغ نبستند حضرت متوجه حضار شد
و فرمود ای قوم نه او قبل ازین اقرار کرد که ایشان صادق و عادل اند
و گواهی داد که از علما اند و قولشان حق است جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان
میخواهم که مرا از گفتن این چند تن معاف داری و ازان درگذری حضرت
فرمود که درگذشتم دیگر از هر چه بخواطرت میرسد سوال کن جاثلیق
گفت دیگری سوال کند که دیگر از برای من کافیست بحق مسیح که در علمای
اسلام چون تو کسی ندیده ام انگاه حضرت امام رضا بجانب راس الجالوت
التفات نمود و فرمود تو می پرسی یا من از تو بپرسم گفت من میپرسم و هیچ
حجتی از تو قبول نمیکنم مگر اینکه از تورات و زبور و صحف ابرهیم ظاهر سازی
حضرت فرمود چنین باشد تا حجتی که تورات و زبور و صحف بران ناطق

نباشد

نباشد نپذیرم قبول مکن راس الجالوت گفت نبوت محمد صلی الله علیه
واله وسلم را بچه چیز ثابت میکنی فرمود بشهادت موسی بن عمران
و عیسی بن مریم و داود که بر رسالت او شهادت داده اند گفت
قول موسی را ثابت کن فرمود ایا میدانی که موسی بن عمران به بنی اسرائیل
وصیت کرد و با ایشان گفت که زود باشد که از اولاد برادران شما پیغمبری
مبعوث شود البته او را تصدیق کنید و قول او را بشنوید ایا بغیر از اولاد
اسمعیل هیچ برادری از برای بنی اسرائیل میدانی در صورتیکه نسب
اسرائیل را با اسمعیل از جانب ابرهیم بدانی گفت بلی این قول موسی است
ازین انکار ندارم فرمود خبر از محمد هیچ پیغمبری از اولاد اسمعیل امده است
گفت نه فرمود که نه این مدعا قبل از شما بثبوت رسیده است گفت بلی
ولیکن میخواهم این مدعا را از تورات بر ما ثابت کنی فرمود ایا منکری
که در تورات امده است که گفت امد نور از طور سینا که اشاره بوحی است
که از جانب حق تعالی در طور بر موسی نازل شد اما انکه گفت روشن شد
انه برای ما از جبل ساعیر که ان کوهیست که در وقتی که عیسی بران کوه بود

وحی الهی باو رسید و آنکه گفت از جبل فاران برما عیان شد آن کوهی
از کوههای مکه است و از آن کوه تا مکه یکروزه راه مسافت دارد و شعیای
پیغمبر گفته است که بنا بر قول تو و اصحاب تو در توریه مذکور است که دو
راکبین اضائهم الارض احدهما علی حمار و الاخر علی جمل آیا میگوئی که
راکب حمار کدام و راکب جمل کیست راس الجالوت گفت من نمیدانم تو
بیان نما که ایشان کیستند فرمود راکب حمار عیسی و راکب جمل محمد است
آیا اقرار داری بآنچه خواندم در توریه مذکور است گفت بلی اقرار دارم
فرمود یا حیقوق نبی را میشناسی گفت آری فرمود او گفته بود که آن
شما نیز بآن ناطق است که حق تعالی جل اسمه را که عبادت را بیا نشد در کوه
فاران آورد و آسمانها از تسبیح محمد و امت او مملو کردید والله که سواران
او در دریا چنان میروند که کسی در خشکی و صحرا راه رود و بآنکه حق تعالی
سواران او را جهت فتح بلاد با مراکب ایشان لبنان صحراها بردند با ها محمول
میکردانند که در کشتی از آب عبور نمایند یا براسب زنند و با اعدا جهاد میکنند
چنانچه در کتاب خود میفرماید و حملناکم فی البر والبحر و بعد از انهدام

بیت المقدس کتاب تازه که مراد قرآنست برای ما میاورد آیا حیقوق
نبی بعینه این را گفته و تصدیق او میکنی گفت بلی حیقوق خبر داده
است و ما از آن انکار نداریم حضرت فرمود داود هم در زبور خود
گفته و تو آنرا میخوانی اللهم الخ یعنی بار خدایا آنکسی را که بعد از انقطاع
که عبادت از انقطاع آثار نبوت و اندراس دین ما شد و سنت را بر پا
میکند بر انگیزاند یا عیزاد محمد صلی الله علیه و اله و سلم دیگر آنرا میشناسی
که بعد از انقطاع آثار نبوة و اندراس دین سنت را بر پا کرده باشد
راس الجالوت گفت اینچه فرمودی قول داود است و ما انکار نداریم اما
مراد از آن عیسی است و ایام او دوره کار فترت بود حضرت فرمود که نه چنین
است که تو فهمیده چه عیسی سلوک بر مخالفت توریه ننموده است و سنت
او موافق سنت توریه بود تا وقتی که حق تعالی او را باسمان برد و در انجیل
نیز چنین مکتوب است که ابن بره یعنی پسر مریم نیکوکار بود و او رونده است
و بعد از وی بارقلیطا که مراد از محمد صلی الله علیه و اله و سلم است آینده است
و او کرانها را از برای شما سبک ده و هر چیز را تفسیر میکند و چنانچه من برای او

شهادت ندادم او نیز برای من شهادت میدهد و همچنانکه من بر آشما
امثال آورده ام او تاویل خواهد آورد آیا این در انجیل هست و باز نمائی
داری گفت بلی در آن انکار ندارم حضرت فرمود احوال پیغمبر تو از تو
استفسار مینمایم گفت بپرس فرمود در نبوت موسی چه حجت داری
گفت امری چند از او بوقوع پیوست که از هیچیک از انبیای گذشته وقوع
نیافته بود فرمود که آنها چه بود گفت آنکه دریا را بعصا شکافت و از
سنگ خارا دوازده چشمه آب جاری ساخت و عصا در دست او اژدها
شد و ید بیضا و آیات و علامات دیگر که خلق از آوردن آن عاجزند ظاهر
ساخت حضرت فرمود که درست است آنها افعال حجت است بر نبوت او
زیرا که خلق بر آن قادر نیستند پس نه هر که دعوی کند و امری چند که
مردم از آوردن آن عاجز باشند ظاهر سازد بر شما واجبست که تصدیق
او کنید گفت نه زیرا که موسی را از راه منزلت و قربی که به پروردگار خود
داشت نظیری نبود و بر ما واجب نیست که بهر دعوی کننده اقرار نمائیم
مگر آنکه از آنچه موسی آورده او نیز بیاورد فرمود پس به پیغمبران سابق

چگونه

چگونه اقرار آورده اید که آنها دریا نشکافتند و بزدن عصا بر سنگ
دوازده چشمه پدید آورده اند و ید بیضا ننمودند عصا را اژدها
کردند یهودی گفت نه من گفتم هر پیغمبری که حجت اثبات نبوت علامتی
چند که سایر مردم از آوردن آن عاجز باشند بیاورد او را تصدیق نموده
و باو ایمان میآوریم هر چند مثل علامات و آیات موسی نباشد حضرت
فرمود پس چرا بعیسی بن مریم اقرار و ایمان نمی آورید که او مرده زنده کرد
و ابرص و اکمه را شفا داد و از گل صورت مرغ میساخت و نفس در او میدمید
و او باذن خدا بطیران میآمد رأس الجالوت گفت مردم میگویند که
اینها از او بوقوع پیوسته اما ما حاضر نبودیم و ندیدیم فرمود آنچه موسی
موسی آورده مگر دیدید و آنجا حاضر بودید یا اینکه از معتمدان اصحاب
موسی شنیدید گفت خبر آنها را شنیده ام فرمود که همچنین خبرهای
متواتره وارده های عیسی را از معجزات او شنیدید چرا باو نگرویدید
چه حالات همه یکسانست یهودی درماند جوابی نگفت حضرت فرمود
همچنین است امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه او و از امر سایر پیغمبران که

حق تعالی برای ایشان فرستاده بودند اورد مثل سایر پیغمبرانست
از جمله اثبات محمد صلی الله علیه واله وسلم ان بود که او یتیمی بود در
نهایت فقر وداعی که کوسفند وشتر مردم را بمزد میچرانید ومزد میکرفت
وبدون ان که نزد معلمی رفت وکتابی خوانده باشد قرانی اورد که قصص
انبیا وحالات واخبار ایشان حرف بحرف دران مذکور است وخبرهای
کذشتکان واینکان تا روز قیامت دران مندرج است ومردم را
از انچه در خانهای خود از ایشان صادر می یافت واز اسرار ایشان خبر
میداد ومعجزات بسیار که از حد واحصا فزونست ظاهر کردانید راس الجالوت
کفت خبر عیسی ومحمد هیچکدام نزد ما بثبوت نرسیده است وتا امری نزد
ما باثبات نرسد بان اقرار نمیکنیم حضرت فرمود پس این شهود یعنی
پیغمبران برای عیسی ومحمد شهادت داده اند دروغ کفتند که کلام ایشان
ذکر نمودند وبان اقرار نمودند وسایر مردم با ایشان ایمان اوردند راس
الجالوت سکوت ورزیده سر بزیر افکند ودیکر جواب نکفت
پس هربد الاکبر خطاب کرد که مرا خبر ده که در نبوت زردشت چه حجت دارید

الهربذ کبیر ... عن ... انه زردشت ... راد عن النبوة ... قوم ... الاکبر ... نقل حاشیة العبول

کفت

کفت معجزات چند نمود که قبل از او کسی ننموده بود ولیکن ما او را ندیدیم
اما اخبار او را از اسلاف خود شنیدیم که او چیزی چند را حلال کرد که دیکری
نکرده بود فرمود بمحض شنیدن تابع او شدید کفت بلی فرمود که امم سابقه
هم چنین اخبار انبیا ومعجزات ایشان را شنیدند ومتابعت ایشان نموده
بنبوت ایشان اقرار کردند پس کدام علت مانع شما شده است که بایشان
اقرار نمیکنید چه هر کاه از راه خبر متواتر ونقل مردم بزردشت اقرار میکنید
باید بایشان نیز اقرار کنید زیرا که الحال همه یکسانست سبب چیست که
که بدیکران اقرار نمیکنید لکنت بر زبان هربد افتاده لسان در کام
خاموشی کشیده دیکر هیچ نکفت انکه حضرت متوجه حضار کردید وفرمود
ای قوم اکر سوای اهل اسلام کسی در میان شما باشد وخواهد که سوال
نماید شرم واحتشام را یکسو نهاده از هر چه خواهد سوال نماید عمران
صابی که در فن مکالمه یکانه عصر ووحید متکلمان دهر بود برخواست وکفت
ای عالم مردمان اکر مارا بسوال دعوت نمیکردی جرئت ان نداشتم که از تو
سوال کنم چه من بلاد کوفه وبصره وجزیره را سیر کرده ام وبا ارباب مقالات

وعلما ملاقات نموده ام هیچکس را نیافتم که برای من ثابت کند که قدیم
وقایم بوحدانیت خود یکیست و بجز او قدیمی نیست اگر رخصت باشد که
از تو سوالی کنم حضرت فرمود اگر عمران صابی که در میان این جماعت
باشد تویی گفت بلی عمران صابی منم فرمود ای عمران سوال کن اما از
نعنی سخن
انصاف در مگذر و از خطل و جور اجتناب کن گفت والله که جز این
مقصدی ندارم که برای من چیزی ثابت کنی که بان در آویزم فرمود
از هرچه خواهی سوال نما مردم جهت استماع کلام ایشان ازدحام تمام
نمودند و بیکدیگر چسبیدند و گردنها کشیدند و متوجه شدند عمران
گفت مرا از کاین اول و از آنچه ایجاد نمود خبر ده فرمود سوال کردی
اکنون متوجه شو و بفهم ای عمران بدانکه واحد یکتا همیشه واحد
کاین بود و از حدود و اعراض عاری و هیچ چیز با وی نبود و پیوسته همچنین
بود تا انکه خلقی مختلف با عراض و حدود متفاوت خلق کرد و انرا
نه در چیزی برپا داشت و نه برای خود چیزی متمثل کرد و بعد از ان
کرانها باشند
خلق را بیافرید و انرا برگزید و غیر خود برگزیده مشتمل بر اختلاف و ائتلاف

چند نفر ... دان

والوان

۲

و الوان و ذوق نه از روی انکه با انها احتیاج داشته باشد بلکه
بجهت علو قدر و فضل و مرتبه که خلق بدو و از ان بان رتبه نرسد و نه
از جهت انکه انخلق بحال او مصدر زیاده و نقصان کرد ای عمران
انچه گفتم تعقل کن گفت یا سیدی تعقل کردم فرمود ای عمران بدانکه
اگر چنانچه خلق و اشیا را برای احتیاج افریده باشد که هر افریده صاحب
حاجت باشد پس هیچ چیز را نیافرید مگر اینکه او را محتاج کرده باشد
از اینجهت میگوییم که خلق را برای حاجت خود نیافرید ولکن با این
خلق حاجتها را بعضی ببعضی نقل داد و بعضی را بر بعضی تفضیل
فزیادتی نهاده بدون انکه حاجتی بنیکو یا حاجتی زبون بانداشته باشد
پس انواع عزیز و این را خوار کرده باشد عمران گفت یا سیدی ایا قبل
از افریدن موجودات میدانست که انها را خلق خواهد کرد فرمود ای
عمران این چیز برای نفی خلاف اوست و اینجا چیزی نبود که مخالف او
باشد تا نفی انچه از نفس خود نفی این انچه دانسته محتاج شود و حق تعالی
بعلم ان حاجت ندارد و اینجا غیر و مخالف نیست که از برای ثبوت ان

علم نفی خواهد کرد کند مثل آدمی چیزی را که میداند باید بداند که آن چیز را
میداند تا خلاف دانستن از او دور شود و دانستن ثابت بماند و این
بر حق تعالی روا نیست ای عمران آیا فهمیدی گفت بلی والله یا سیدی مرا
خبر ده که حق تعالی آنچه را دانسته باندیشه و ضمیر بوده یا نه حضرت
فرمود بمن بگو که اگر او اشیا را بضمیر داند هیچ چاره از آن میباید
که آن ضمیر را حدی باشد که معرفت بآن منتهی شود عمران گفت ناچار
است از آن حضرت فرمود که آن ضمیر چه خواهد بود با شریک او است
یا جزو او یا ایجاد کرده او و حال آنکه هیچ یک صورت ندارد عمران
در ماند و جوابی نگفت حضرت فرمود باکی نیست که ما از تو بپرسیم
که آیا او آن ضمیر را بضمیر دیگر میداند اگر بگویی بلی قول و ادعای
خود را فاسد کرده خواهی بود ای عمران حق تعالی بضمیر موصوف نگردد
و ضمایر غیر متناهی متسلسل گردد و آخر ترا نمیباید بدانی که واحد حقیقی
بضمیر موصوف نمیشود زیاده از فعل و عمل و صنع چیزی باو نسبت نتوان
داد یعنی او صانع اشیا و فاعل کاینات است بی حرف ضمیر و مداخلت

اندیشه

اندیشه و آلت و آن و آنچه مخلوق توهم میکنیم و ثابت میسازیم ذهن
دو دو نمیتوانیم کرد ای عمران این سخن را بفهم و آنچه را بصواب
اقرب دانسته بنا بر آن گذار عمران گفت یا سیدی آیا مرا از
حدود خلقان خبر نمیدهی که آنها چگونه بوده و معانی آنها چه و بر
چند نوع میباشد حضرت عموما را بنهج صواب برای او بیان
نمود و مباحثات مشکله میان حضرت و عمران وقوع یافت و لیکن
جهت اشکال و اغلاق و طول کلام از تذکار آن اجتناب احوط
دانسته هر کس خواهد بعیون اخبار الرضا رجوع نماید الحاصل
عمران صابی بالآخر الامر بحلیه ایمان متحلی گردید و کلمه شهادتین
بر زبان راند و جبین عجز و نیاز بر زمین مسکنت سایید و حق تعالی
را سجده کرد و سایر متکلمان و علمای ادیان که بفرموده مأمون
در آن مجلس اجتماع داشتند از سؤال اجتناب و احتراز لازم شمرده
زبان در کام خاموشی کشیدند و روی در نقاب حجاب ادب در دام
متفرق شدند نوفلی گوید که چون مجلس بر هم خورد محمد بن جعفر با من

گفت که میترسم که مامون بحضرت امام رضا حسد برد و او را مسموم
سازد یا او را ببلیه مبتلا گرداند با وی بگو که خود داری کند و فضل
خود را بسیار ظاهر نسازد گفتم اگر من بگویم قبول نخواهد کرد گفت
از جانب من بگو که عمت چنین میگوید و من بجانب آنحضرت رفتم
و پیغام محمد را معروض داشتم حضرت تبسم نمود و فرمود که حق تعالی
عمم را محفوظ بدارد که من او را نیکو میشناسم آنگاه یکی از غلامان
خود را باحضار عمران صابی امر نمود من گفتم منزل او را من بهتر
میدانم فرمود تو برو و او را خبر کن من عمران را آوردم و آنجناب ملاطفات
و عواطفات بیغایات درباره او مبذول داشت و دو جامه و مرکبی
و ده هزار درهم بوی عطا فرموده مامون هم ده هزار درهم و فضل
هم مالی بوی داد و حضرت او را والی صدقات گردانید مال و مکنت
بسیار بهم رسانید **گفتار** در بیان مباحثه و معارضه سلیمان
مروزی باشاره مامون با حضرت امام رضا علیه السلام در توحید
و معرفت و الزام یافتن سلیمان و انفعال مامون بی عاقبت از

حسن بن

حسن بن محمد نوفلی روایت کرده که مامون ملعون سلیمان مروزی
را که از مشاهیر خراسان و در فن مباحثه و مناظره یگانه دوران بود
طلبید و گفت در این وقت ابن عم من علی بن موسی الرضا علیه السلام از حجاز
آمده است و میخواهد که با اصحاب خود با مردم مکالمه نماید و من
میخواهم در روز ترویه نزد ما آید و مناظره کنی سلیمان گفت بر من
ناگوار است که در مجلس تو که مشحون از بنی هاشم و اعاظم مردم باشند
با مثل او مناظره کنم و او خجل شود که در تکلم او را سخت نمیتوان گرفت
مامون گفت برای آنکه قوت دانش و مناظره تو را میدانستم تو را
که او را الزام دهی زیرا که غیر این قصدی ندارم و اگر او را در یک کلمه
عاجز نمایی بر من خوش تر و گوارا تر است سلیمان گفت هرگاه چنین
است میان من و او را جمع کن و مرا با وی گذار و خود از خدمت
یکسو نشین مامون چون از طرف سلیمان خاطر جمع گردید کس نزد حضرت
فرستاد و پیغام داد که مردی از اهل مرو که در فن مکالمه گوی سبقت
از همگنان ربوده و در میان اصحاب کلام اهل خراسان وحید و یگانه

است نزد ما آمده است اگر از آمدن بنزد ما زحمتی نمی‌افتی تشریف
شریف ارزانی فرما و لحظه‌ای با وی مکالمه نما حضرت جهت تجدید وضو
برخواست و بما خطاب کرد که شما پیشتر بروید من بر اثر شما می‌آیم
نوفلی گفت با یاسر خادم و خالد هر دو دست برآورده رفتیم و با عمران صابی
بمنزل مامون بودند چون داخل شدیم و سلام کردیم پرسید برادرم ابوالحسن
ابقاه الله تعالی چه شد گفتم جامه می‌پوشید و می‌آید یا امیر المؤمنین که توی عمران
بردار ایشان دم اذن دخول میخواهد گفت کدام عمران گفتم عمران صابی
که بر دست تو مسلمان شد امر کرد که او را رخصت دخول دادند و مرحبا
گفت و با وی خطاب کرد که یا عمران از دنیا نرفتی تا در سلک بنی هاشم
انتظام گرفتی گفت حمد مر خدا را که مرا بشما شرف و کرامت بخشید مامون
گفت یا عمران این سلیمان مروزی متکلم خراسان است عمران گفت یا امیر
او خود را یگانه عصر و وحید اهل خراسان میداند و در بدا انکار دارد
مامون گفت چرا با وی مناظره نمیکنی گفت اگر او راضی شود چرا نکنیم
مقارن این حال حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا داخل شد و فرمود چه

سخن

سخن در میان دارید عمران عرض کرد یا ابن رسول الله این مرد سلیمان
مروزیست سلیمان گفت بلی اگر راضی میشوی یا ابا الحسن میان ما و تو
حکم باشد گفت ادری اما باید حجتی از برای من بیاورد که من او را بر
دیگران حجت سازم مامون گفت یا ابا الحسن تو در این باب چه میگوئی
حضرت متوجه سلیمان شد و فرمود که یا سلیمان تو از بدا چه چیز
را انکار میکنی و حال آنکه حق تعالی میفرماید که اولم یر الانسان انا خلقناه
من قبل و لم یک شیئا یعنی آیا انسان نمی‌بیند که ما خلق کردیم او را پیش
از آنکه او چیزی بوده و میفرماید که وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و باز
دیگر که بدیع السموات و الارض و یزید فی الخلق ما یشاء و بدء خلق
الانسان من طین و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب
علیهم و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب و خلاصه مضمون
آیات اینست که ابتدا میکند خلق را و بعد از آن اعاده میکند و زیاد
میکند در خلق آنچه میخواهد و ابتدا خلق کرد آدمی را از گل بنا بر قول
مفسران جماعتی موخر داشته شده اند برای امر خدا اگر ایشان را عذاب

کند یا توبه ایشان را قبول فرماید و عمر داده میشود بعمری و کوتاه میشود
عمر او مگر آنکه برای او نوشته شده سلیمان آیا در این باب دیدن نوع
هیچ روایتی بتو رسیده فرمود بلی از پدرم ابی عبدالله روایتی بمن
رسیده است که حق تعالی را دو علم است یکی مخزون و دیگری مکنون که
بغیر از جناب جلال الهی دیگری نمیداند و بعد از آن علمی میباشد که
ملائکه و رسولان خود تعلیم نموده و علمای اهل بیت نبی تو آنرا
میدانند سلیمان گفت میخواهم این مطلب را از کتاب خدا برای من
بیرون آوری حضرت فرمود حق تعالی به پیغمبر خود خبر داده که فتول عنهم
فما انت بملوم یعنی از ایشان اعراض مکن که بر تو ملامتی نیست و اراده
نمود که ایشان را هلاک کند و بعد از آن بدا کرد و فرمود که وذکر فان
الذکری تنفع المؤمنین یعنی ایشان را تذکر نما و پند و نصیحت ده
که ذکر مؤمنان را نفع دهنده است سلیمان گفت فدای تو شوم دیگر
بیان نما فرمود که پدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول خدا فرمود
که حق تعالی یکی از پیغمبران خود وحی نمود که بفلان پادشاه بگو که حق تعالی او را

درفلان

در فلان وقت قبض خواهم کرد آن پیغمبر تبلیغ رسالت نمود آن
پادشاه از بالای تخت خود بر زمین افتاد و بقای عمر خود را مسئلت
نمود حق تعالی دعای او را اجابت فرمود و به پیغمبر خود وحی کرد که او را
خبر ده که گفت یا رب بر تو ظاهر است که من هرگز دروغ نگفته ام
حق تعالی باو وحی کرد که تو بنده مأموری این خبر را باو برسان
که حق تعالی از آنچه میکند سؤال کرده نمیشود که والله لیسئل عما
یفعل ای سلیمان گویا تو در این باب با یهود مشابهت جسته
باشی گفت نعوذ بالله من ذلک مگر یهود چه میگویند فرمود
که یهود میگویند ید الله مغلولة یعنی دست خدا در غل است
این سخن باعتبار آنست که ایشان میگفتند که حق تعالی از کار
فارغ شده است و هرچه شدنی و ناشدنی است قضا و تقدیر
بران رفته و دیگر کاری در دست او نیست و اختیاری برای او نمانده
و کاری احداث نخواهد کرد حق تعالی فرمود که غلت ایدیهم و
لعنوا بما قالوا یعنی دستهای ایشان در غل و لعنت بر ایشان

باید با نچه گفته اند و بمن رسیده که قومی از پدرم موسی بن جعفر
علیهما السلام از بدا سؤال کردند فرمود چرا مردم بدا انکار دارند که حق
تعالی قومی را موقوف سازد و امر ایشان را باز پس اندازد سلیمان گفت
ایا مرا خبر نمیدهی که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر در چه چیز نزول
یافته فرمود یا سلیمان حق تعالی در شب قدر تقدیر میکند و انچه در
ان شب تقدیر میکند محتوم است یعنی قطعی است و تخلف و تبدیل
در او جاری نمیشود سلیمان گفت فدای تو شوم اکنون فهمیدم
دیگر بیان فرما فرمود یا سلیمان بعضی از امور بند نزد حق تعالی
موقوفاست و هر چه را میخواهد مقدم و انچه را میخواهد
مؤخر میسازد ای سلیمان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
میفرمود که علم دو قسمست حق تعالی یکی را بملائکه و رسل تعلیم کرده و ان
البته چنان میشود و حق تعالی خود را و ملائکه خود را و رسل خود را
دروغ گو نمیسازد و یک علم نزد او مخزونست و هیچیک از بندگان
خود را بر ان اطلاع نداده و انچه را که خواهد از ان مقدم و مؤخر

میسازد

میسازد و محو و اثبات میکند انگاه سلیمان متوجه مأمون
شد و گفت یا امیر بعد از این در بدا انکار نمینمایم و تکذیب
ان نخواهم کرد انشاء الله تعالی مأمون گفت یا سلیمان از هر چه
بخواطرت میرسد از ابو الحسن سؤال کن و مستمع باش و از انصاف
در مگذر سلیمان گفت یا سیدی سؤال کنم فرمود سؤال کن از
هر چه میخواهی گفت چه میگوئی در کسی که اراده را نام و صفت
میگرداند و مثل حی و سمیع و بصیر و قدیر میداند حضرت فرمود نه شما
گفتید که اشیا از انچه حادث شد و خواست و اراده خدا بود انواع
گوناگون شد و نگفتید که از انجا حادث شد که او سمیع و بصیر است
و این دلالت بر این میکند که اراده غیر اوست گفت بلی فرمود
که خدای را باو اثبات کردی گفت اثبات نکردم فرمود پس اراده
محدث است گفت نه محدث نیست مأمون گفت ای سلیمان
مثل او نمی مکابره میکنی انصاف بکه داد که نمی بینی که جمعی
از اهل کوفه کلام و نظر در این مجمع حاضرند انگاه متوجه حضرت

شد و گفت یا ابا الحسن با وی مکالمه نمای که او متکلم خراسان است
آنحضرت اعادهٔ آن مسئله نمود و فرمود یا سلیمان پس اراده
محدث است چه هر چیزی که ازلی و قدیم نباشد محدث است و اگر
محدث نباشد باید که ازلی و قدیم باشد نیز اگر حال از این دو بیرون
نیست سلیمان گفت ارادهٔ الهی نسبت باو همچون سمیع و بصیر و
علیم است حضرت فرمود پس اراده او نفس اوست گفت نه فرمود
مرید همچون سمیع و بصیر نباشد سلیمان گفت او اراده کرد خود را
چنانچه خود را دید و دانست و شنید و مرید البته سمیع و بصیر و علیم است
و فرقی مابین مرید و اینها نیست حضرت فرمود مراد از اراده خود
را چه باشد آیا اراده کرد که چیزی باشد حی و سمیع و بصیر باشد
گفت اراده کرد که چیزی باشد فرمود پس این با اراده او باشد سلیمان
گفت بلی حضرت فرمود هرگاه با اراده او نشده باشد بقول تو که
اراده که حی و سمیع و بصیر باشد چه معنی شد سلیمان گفت بلی البته
با ارادهٔ او شده است مأمون و حضار از جواب او خندیدند و حضرت

نیز تبسم نمود و فرمود با متکلم خراسان مدارا کنید متوجه سلیمان
شد و فرمود یا سلیمان پس حق تعالی از حالی بحالی گشت و تغییر
در احوال او بهم رسید و مدام این صورت لازم آید که همیشه سمیع
و بصیر نباشد و این صفات در او حادث شده باشد حال
آنکه حق تعالی از تغییر و تبدیل و حدوث چیزی در ذات تعالی شانه منزه
است سلیمان درماند بعد از آن بسلیمان فرمود مسئله از تو
میپرسم گفت بپرس فدای تو شوم فرمود مرا خبر ده که تو و اصحاب
تو با مردم بآنچه میفهمند و میشناسند تکلم مینمائید یا بآنچه
نمی فهمند و نمیدانند گفت بلکه بآنچه مفهوم و معروف ایشان
باشد فرمود پس میدانند که مرید غیر اراده و فاعل قبل از مفعول
است و این معنی قول شما را که مرید و اراده یکیست باطل میکند
گفت فدای تو شوم این اراده آن معنی ندارد که مردم میدانند و
میفهمند حضرت فرمود پس هرگاه آنچه شما میخواهید مردم نمیدانند
و تعقل نکنید پس مدعای شما که همچنین سمیع و بصیر است از عدم معرفت

و محض قول است نه از روی علم و یقین سلیمان جوابی نگفت
حضرت فرمود یا سلیمان آیا حق تعالی جمیع آنچه در بهشت و دوزخ
است میداند گفت بلی فرمود پس آنچه حق تعالی از احوال جنت
و نار میداند واقع خواهد شد گفت بلی فرمود هرگاه اینها
همه واقع میشود آیا حق تعالی برای ایشان زیاد میکند یا باز میدارد
و کم میکند سلیمان گفت فدای تو شوم چگونه زیاد نکند و باز دارد
که زیاده شدن آنها نهایت ندارد و نعیم جنت ابدالاباد مخلد
است فرمود هرگاه نهایت آنچه در بهشت و دوزخ نداند و
داند او تمام شود علم خدای شما بر آنها محیط نشد سلیمان
گفت برای آن گفتم نمیداند که آن دو چیز تمام شدن ندارد
چرا که حق تعالی اینها را بخلود وصف کرده است حضرت فرمود که
علم داشتن آنها اقتضا نکند که تمام و منقطع شوند حال
آنکه ترا واضح گردانید ای سلیمان آیا مرا میگویی که اراده فعل
است یا غیر فعل گفت بلکه فعل است فرمود پس محدث است چرا

که فعل همه محدث است گفت فعل نیست فرمود پس حق تعالی
قدیمی دیگر است سلیمان گفت اراده انشا است فرمود یا سلیمان
این قولیست که ضرار و اصحاب او بر آن عیب میکنند که میگویند
که هر چه حق تعالی در آسمان و زمین و صحرا و دریا از سگ و خوک یا
انسان یا چهارپایان خلق کرده چه اراده خداست چه اراده خدا
میمیرد و میزاید و میخورد و میآشامد و نکاح میکند و ظلم و فواحش
میکنند و کافر و مشرک میشوند پس حق تعالی از او بیزاری میجوید و
او را عذاب میکند و بقول این گروه همه اراده است سلیمان
گفت نه بلکه اراده همچون سمیع و بصیر و علیم است حضرت فرمود
باز بر سر سخن اول برگشتی اکنون مرا خبر ده که سمیع و بصیر و
علیم مصنوعند یا غیر مصنوع گفت غیر مصنوع فرمود یکجا
میگویی که اراده نکرد و باز میگویی که اراده کرد هرگاه اراده
همچون سمیع و بصیر و علیم و مصنوع و مفعول نیست اراده
را چگونه نفی میتواند کرد گفت اراده کرد و نکرد مانند آنکه

که یکبار میگوییم که دانست و یکبار میگوییم که ندانست حضرت فرمود
که اینها یکسان نیستند زیرا که نفی معلوم مقتضی نفی علم نیست و
نفی مراد مقتضی نفی اراده است چه هرگاه چیزی اراده کرده نشود
اراده نباشد اما انکه معلوم نباشد علم نبوده است که ادمی با
وجود انکه ندیده باشد چیزی را بصیر است سلیمان گفت اراده مصنوع
است فرمود هرگاه اراده مصنوع باشد برخلاف سمیع و بصیر
حادث خواهد بود زیرا که سمیع و بصیر مصنوع نیستند و این مصنوع
است سلیمان گفت این صفتی است از صفات او قدیم لم یزل و ازلی فرمود
در این صورت لازم می اید که انسان قدیم و ازلی باشد گفت لازم
نمی اید زیرا که او اراده نکرده فرمود ای خراسانی تا بکی بهمه غلط
میکنی نه همه اشیا . . باراده خدا موجود شد گفت نه فرمود هرگاه
باراده و مشیت و امر و مباشرت او نشد پس چگونه شد سلیمان گفت
درماند و جوابی نگفت حضرت فرمود ایا مرا از قول حق تعالی خبر نمیدهی
که و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها علی قول

المفسرین یعنی هرگاه که اهل قریه را هلاک کنیم متنعمان ایشان را
امر نماییم که مرتکب فسق شوند تا عذاب بر ایشان متحقق گردد ایا خواسته
است که اراده احداث میکند گفت اری فرمود هرگاه اراده احداث
کند پس قول تو که اراده او بالخبری از اوست باطل شد زیرا که خود را
احداث نکند و از حال خود تغییر نمی یابد تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت
این نخواسته است که اراده احداث میکند فرمود پس چه خواسته
است گفت فعل خواسته است فرمود وای بر تو تا بکی این سخن را
بازگردانی پس هرگاه چنین باشد اراده محدث است چه هر فعل
محدث می باشد گفت اراده این معنی ندارد فرمود ایا حق تع خود را
برای شما وصف نکرده است که بدون معین و علم قدیم و حدیث
اراده کرد پس هرگاه اراده اینجا معنی ندارد در قول شما که حق تع چنانچه
همیشه سمیع و بصیر و علیم است همیشه مرید است باطل باشد سلیمان
گفت مقصود من انست که اراده فعل اوست و همیشه بوده است فرمود
ایا ندانسته که هرچه همیشه باشد مفعول نتواند بود در یک حال هم قدیم

وهم حادث باشد سلیمان درماند وجواب نگفت حضرت فرمود
باکی نیست سؤال خود را تمام کن گفت من گفتم اراده صفتی از صفات
اوست فرمود تا چند این را بگوئی آخر این صفت محدث است یا قدیم و
لم یزل نیست گفت محدث است فرمود الله اکبر پس اراده محدث است
هرچند صفتی است ازلی وقدیم از صفات او سلیمان درماند و
جواب نداد حضرت فرمود بدانکه هرچه ازلی است مفعول نگردد
واحداث نشواند نمود گفت تا او چیزی اراده نکند نمیشود یعنی با وجود
آنکه لم یزل نیست باید که این اراده فعل او باشد فرمود یا سلیمان
وسوسه بر تو غالب آمد این صفت کیست که لم یزل خلق و فعل او
باشد و بکند و خلق نماید و نمیداند که چه میکند تعالی الله عن ذلک
سلیمان گفت من گفتم همچون سمیع و بصیر و علیم است مأمون
گفت ویلک یا سلیمان تا چند غلط کنی وسخن از سر گیری این سخن
را بگذار وسخن دیگر بگو حضرت فرمود بگذار تا بگوید و مسئله اش
را قطع مکن تا حجت خود سازد و فرمود یا سلیمان تکلم نما گفت من

گفتم

گفتم که آن همچون سمیع و بصیر و علیم است فرمود مرا خبر ده که
اراده یک معنی دارد یا معانی مختلف گفت یک معنی دارد فرمود
پس معنی اراده همه یکیست گفت بلی فرمود ازین قرار لازم میآید
که اراده قیام اراده قعود دارد و حیات اراده موت باشد چون
اراده همه یکیست بعضی بر بعضی مقدم نباشند و همه یک چیزند
سلیمان گفت اراده مختلف است فرمود پس بگو مرید اراده است
یا غیر اراده گفت بلکه اراده است فرمود هرگاه عین اراده باشد
مرید نزد شما مختلف شد گفت یا سیدی اراده عین مرید نیست
فرمود پس محدث باشد والا قدیم دیگر با وی خواهد بود یا سلیمان
بفهم گفت بلکه اراده نامی از نامهای اوست فرمود این نام را خود
بر خود نهاد گفت نه فرمود پس سزاوار نیست که تو این نام را بر
وی گذاری گفت بلی او خود را وصف کرده است که مرید است فرمود
پس خود را بآن وصف کرده پس نه خبر داده که این نامی از نامهای
اوست سلیمان گفت زیرا که اراده او علم اوست فرمود ای جاهل

از این قرار هرگاه چیزی را اراده میکند گفت آری فرمود اگر
اراده نکند نمیداند فرمود ای غلام از کجا میگویی و برای اینکه اراده علم او است
چه دلیل داری حال آنکه علم او محیط است بانچه هرگز اراده نمیکند
چنانچه خداوند فرموده است ولئن شئنا لنذهبن بالذی
اوحینا الیک واو میداند که چگونه ببرد و لیکن نمی برد سلیمان
گفت از انجهت که از کار فارغ شده است نمی برد و چیزی بر کار نمی
افزاید حضرت فرمود که این قول یهود است پس اگر چنین باشد
چگونه فرموده است که ادعونی استجب لکم دعا کنید تا استجابت
کنم گفت مراد این نیست که بر استجابت دعا قادر است فرمود
آیا بچیزی وعده میدهد بان وفا نمیکند پس هرگاه از کار فارغ
شده چگونه میفرماید یزید فی الخلق ما یشاء جای دیگر فرموده
که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب سلیمان جواب
نگفت حضرت فرمود یا سلیمان آیا خدا میداند که انسان موجود
میشود و اراده نمیکند که در این روز فوت شود و او میمیرد گفت

آری فرمود آیا میداند که آنچه اراده میکند که بشود میشود یا میداند که آنچه
اراده نمیکند که بشود میشود گفت هر دو را میداند که میشود فرمود
از این قرار باید بداند که شخص زنده مرده است و ایستاده نشسته و
کور بینا است و این در یکحال محال است گفت یکی را میداند که میشود
و نه هر دو را فرمود کدام یک میشود آنچه اراده کرده یا آنچه اراده
نکرده گفت آنچه اراده کرده است که بشود حضرت و مامون و اصحاب
مقالات از جواب دادن او خندان شدند و حضرت فرمود ای سلیمان
این حیران سخن شد که گفتی خدا میداند که فلان کس امروز فوت میشود
اما اراده نکرده بود که در امروز فوت شود و اینکه خلقی افریند اما
اراده نداشت که ایجاد کند و نمیخواست که بیافریند پس هرگاه که
ما بدانید که آنچه اراده ندارد که شود بداند پس چگونه میداند
که آنچه اراده دارد که بشود میشود سلیمان گفت سخن من این است
که اراده نه اوست و نه غیر او حضرت فرمود ای جاهل اینکه گفتی که
او نیست یعنی غیر اوست و آنکه غیر او نیست یعنی اوست پس هم او است

و هم او نیست سلیمان گفت او هر چیز را میداند که چگونه میکند
فرمود بلی گفت پس این اقتضا میکند که اثبات آنچیز کرده باشد
فرمود که این سخن محال است چه بسیار است که شخصی بنا می تواند
کرد اما نمیکند و میتواند دوخت و نمیدوزد و بالجمله صفت نیکو
میداند اما هرگز نمیکند ای سلیمان آیا حق تعالی میداند که واحد است
و چیزی با وی نیست گفت آری فرمود پس این اقتضا میکند که اثبات
آنچیز کرده باشد گفت خدا نمیداند که او واحد و یگانه بود و چیزی
با وی نباشد و سمیع و بصیر و قادر باشد گفت بلی فرمود هرگاه اینها
را نمیداند چگونه ما را خبر داده که او واحد و یگانه و حی و سمیع و بصیر و
علیم و خبیر است ای سلیمان اینها رد قول حق تعالی و تکذیب اوست تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا ای سلیمان چون صانع تو صنع چیزی را
نمیداند که چیست و آن صنع چگونه است چسان اراده تواند کرد
چه هرگاه صانع صنع او را نداند قبل از صنع آنچیز متحیر خواهد بود
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سلیمان گفت از این جهت است که اراده

که او نمیداند که او واحد است
و چیزی با وی نیست و بود
که تو اینرا میدانی گفت
بلی گفت تو از خدا اعلمتری
و این مسئله نزد تو محال است

مورات

قدرتست حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی بر آنچه هرگز اراده نمی کند
قادر است چنانکه میفرماید و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک
و آن چنین است و اگر اراده قدرت باشد باید بعد از آنکه اراده
کرده باشد که ببرد سلیمان عاجز ماند و سکوت اختیار نمود مامون
گفت ای سلیمان این دانا و اعلم و افضل هاشمیانست سلیمان از
انفعال سر بزیر افکند و مردم متفرق شدند و لیکن این معنی نیز
علاوه حقد و حسد و بغض و عناد مامون گردید و بار دیگر علی بن
محمد جهم را امر نمود که در عصمت انبیا با آنحضرت مباحثه کرد و آن
منکوب و منفعل گردید **گفتار** در مباحثه نمودن علی بن محمد بن جهم
با حضرت امام رضا و انفعال آن بدفعال و مامون ملعون ابن
بابویه رحمه الله از ابو صلت هروی روایت کرده است که چون مامون
ارباب مقالات و ملل را جمع نمود و هر یک از ایشان منکوب و مغلوب
گشتند مامون بار دیگر بانعقاد مجلس فرمان داد و محفلی مشحون از
اعاظم و اشراف و ارباب مقالات ترتیب نمود و بعد از انعقاد مجلس

واجماع امم مختلفه علی بن محمد بن جهم که در علم مناجه سرآمد ایشان بود
باشاره مامون گفت یا ابن رسول الله در عصمت انبیا چه میفرمایی
فرمود که ایشان معصومند گفت در قول حق تعالی چه میگویی وعصی
آدم ربه فغوی ودیگر میفرماید وذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن
ان لن نقدر علیه یعنی آدم بسبب خوردن گندم مرتکب معصیت
شد و یونس بد وقتی که خشمناک از نزد قوم رفت گمان کرد که ما هرگز
بروی قدرت نخواهیم یافت ودر باب یوسف میفرماید ولقد
همت به وهم بها یعنی زلیخا قصد یوسف نمود ویوسف نیز قصد
زلیخا کرد ودر باره داود وظن داود انما فتناه فرمود یعنی گمان برد
که ما او را مفتون کردیم ودر حق پیغمبر خود محمد صلی الله علیه وآله
وسلم فرموده که وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه یعنی پنهان میداری
در خاطر خود آنچه را که حق تعالی آن را ظاهر میگرداند حضرت فرمود که
وای بر تو ای علی از خدا بترس وفواحش وقبایح را بانبیا نسبت مده
وکتاب خدا را برای گمان خود تاویل مکن که حق تعالی میفرماید که کلام

را تاویل نتوانند کرد مگر استواران صاحب قدم در علم ای ابن جهم
بدانکه حق تعالی فرمود وعصی آدم ربه فغوی حق تعالی آدم را برای آن
آفرید که در زمین حجت وخلیفه او باشد نه در بهشت و حال آنکه
در بهشت ودر زمین معصیتی از وی صادر نشد وعصمت او در زمین
واجب بود تا مقادیر امر الهی تمام شود وچون او را بر زمین آورد
بمضمون که ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمران علی
العالمین آدم ونوح وآل ابراهیم وآل عمران را از میان عالمیان برگزید
وآدم را حجت وخلیفه خود گردانید وآیه وذا النون اذ ذهب مغاضباً
فظن ان لن نقدر علیه در شان یونس نزول یافته مضمونش این
است که یونس یقین کرد که حق تعالی روزی را بر او تنگ نگیرد چنانچه فرموده
که هرگاه مبتلا کند او را پروردگار پس تنگ کند او را بر او تنگ گیرد
نه آنکه بر او قادر نیستیم بلکه اینست که روزی را بر او تنگ میگیریم
اگر او بمعنی مشهور ظن بد کند که خدا بر او قادر نیست کافر میبود
اما قول حق تعالی در حق یوسف ولقد همت به وهم بها زلیخا قصد

یوسف کرد و یوسف بسبب آنکه آن امر در دل او بزرگ نموده و قصد
کرد که اگر او را بر انکار اجبار کند او را بقتل رساند و حق تعالی او را
از کشتن زلیخا و ارتکاب عمل بد و قبیح که عبارت از قتل و زناست نجات داد
چنانچه میفرماید کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء یعنی این
برای آنست که عمل بد و قبیح و قتل و زنا را از او باز گردانیم ای ابن جهم
آن قومی که در نزد شمایند در باب داود علیه السلام چه میگویند گفت
ایشان میگویند که داود در محراب عبادت خود برای نماز قیام داشت
که ابلیس خود را بصورت مرغ بسیار خوبی در نظر او جلوه داد و او از
مشاهده آن مرغ بیطاقت شد و نماز را قطع کرد و برخواست که او را
بگیرد مرغ پرواز کرد و بر کنار بام نشست و داود بر بام برآمد و مرغ
بخانه اوریا بن حنان رفت اتفاقا در آن حال نظر او بر زن اوریا افتاد
که غسل میکند از وفور حسن و جمال عاشق او شد و میل نمود و صاحب
لشکری که اوریا در تحت فرمان او بود بغزوه فرستاده بود نوشت که اوریا را
در مقدم تابوت بدارد و امیر عسکر حسب الفرمان داود اوریا را مقدم

تابوت بداشت و بر مشرکان ظفر یافت داود از این معنی آزرده
گین شد و بار دیگر نوشت که او را پیش تابوت بدارد و در آن
مرتبه کشته شد و داود زن او را بحباله نکاح خود در آورد
حضرت دست مبارک بر جبین منور خود زد و گفت انا لله و انا الیه
راجعون پیغمبری از پیغمبران خدا را بتهاون و عدم مبالات
بنماز نسبت داده‌اند و گفته‌اند که نماز را قطع کرده و از پی مرغ
رفت و بعد از آن بچنین عمل قبیحی ارتکاب نموده و در قتل اوریا سعی
فرمود ابن جهم گفت یابن رسول الله پس خطیئه داود چه بود حضرت
فرمود ویحک یا ابن الجهم در خاطر داود گذشت که حق تعالی از او
داناتر و اعلم تری نیافریده است بنابراین ملک منان دو ملک
را بنزدیکی او فرستاد و ایشان گفتند ما یکدیگر را مخاصمه داریم
و یکی بر دیگری ستم کرده ایم چنانکه این برادر من نود و نه گوسفند
دارد و من یکی دارم ولیکن گوسفند مرا داخل گوسفندان خود کرده
است حضرت داود بدون آنکه سبب او را بپرسد یا بینه از او طلب

نماید فرمود که صاحب بود و نه کوسفند بر مالک کوسفند واحد
ستم کرده است چون این حکم موافق قانون مرافعه نبود حطیئه او
آن بود چنانکه کلام خدا بآن ناطق است که انا جعلناک خلیفة
فی الارض فاحکم بین الناس بالحق تا آخر آیه (ان حکم کننده) پس یا بن رسول الله
قصه اوریا چگونه بود فرمود که در عهد داود چنان مقرر بود
که هر زنی که شوهرش کشته یا مرده باشد دیگر شوهر نکند حق تعالی
داود را باین معنی گرامی داشت و اذن داد زن شوهر مرده یا کشته شده
را بازدواج خود در آورد و در حضرت داود بعد از قتل اوریا و بعد از انقضا
عده او را بحباله نکاح خود در آورد چون این رسم در آن زمان معتاد
نبود بر مردمان شاق و دشوار نمود اما آنچه در باره محمد صلی الله
علیه و آله و سلم گفتند که حق تعالی در حق او فرمود که در خاطر خود
پنهان میداری آنچه خدا آنرا آشکار کننده است و از مردمان
میترسی که حق تعالی سزاوارتر است که از او بترسی بدانکه حضرت احدیت
اسامی زنان دنیا و آخرت رسول خود و امهات مؤمنین را که یکی ٦٧

از انها

از انها زینب بنت جحش که در آن زمان در حباله زید بن حارثه
انتظام داشت به پیغمبر خود خبر داده بود آنحضرت از بیم آنکه منافقان
نگویند که زن دیگری را از زنان خود و امهات مؤمنین میشمارد و
در نفس خود پنهان داشت و از ترس قول ایشان اظهار این معنی نکرد
بنابران حق تعالی بآن وحی نمود که تو در نفس خود از مردم میترسی و پروردکار
عالمیان سزاوارتر است که از او بترسی و خداوند عالم تولی تزویج کسی
را از خلق خود ننمود مگر تزویج حوا را از آدم و زینب را از رسول خدا
و فاطمه را از علی بن ابیطالب و به پیغمبر خود وحی کرد که چون زید
قضای حاجت خود را از زینب نمود او را زن تو کردیم راوی گفت که
علی بن محمد جهم از کلمات هدایت آیات آنحضرت بگریه در آمد و گفت
یا بن رسول الله بسوی خدا توبه میکنم که بعد از این در باره انبیا
چیزی نگویم مگر آنچه از زبان دُرَربار شما استماع نمودم و در این مرتبه
نیز تیر مراد مامون بر هدف مقصود نیامد و مردم متفرق شدند
و مامون باز دیگر مجلسی منعقد کرد اینبار خود در عصمت انبیا

گفتار

با آنحضرت مباحثه نمود گفتار در مباحثه نمودن مأمون با حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا در عصمت انبیا و الزام یافتن او بعنایة
حضرت اله ابن بابویه از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که گفت
با دیگر مأمون مجلسی منعقد ساخت و گفت یا ابن رسول الله
تو میگوئی که انبیا معصوم‌اند فرمود بلی گفت پس کریمهٔ عصی آدم
ربه فغوی چه معنی دارد فرمود حق تعالی با آدم گفت که تو با جفت خود
در بهشت ساکن شوید و آنچه از میوه‌های آن میخواهید بخورید
مگر از درخت گندم که بسوی او نزدیک مشوید و آن درخت با ایشان
نمود و ایشان از میوه‌های بهشت میخوردند و تنعم میکردند تا اینکه
شیطان ایشان را وسوسه کرد و گفت حق تعالی شما را از تقرب باین
درخت نهی نکرده و آن درخت دیگر است و سبب از نهی کردن از
خوردن میوه‌های آن شجر بوده که اگر از آن بخورید در بهشت مخلد خواهید
بود و قسم یاد کرد که من یکی از ناصحان شمایم کما قال الله تعالی الا ان تکونا
خالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین چون آدم و حوا قبل از آن

کسیرا

کسی را ندیده بودند که بحق تعالی سوگند دروغ یاد نماید بقسم شیطان
اعتماد نمودند و شیطان ایشان را فریب داده غافل گردانید تا از آن
گندم خوردند و این حالت قبل از آنکه آدم بنبوت مبعوث شود از او
صدور یافت و این گناهی نبود که بارتکاب آن مستحق دخول نار گردد
بلکه از گناهان صغیره بود که قبل از نزول وحی بر انبیا جایز است
و حق تعالی صغایر را می‌بخشد و چون ایزد تعالی آدم را برای نبوت برگزید
معصوم شد و بعد از آن هیچ صغیره و کبیره از او صدور نیافت
چنانچه حق تعالی میفرماید که فعصی آدم ربه فغوی یعنی چون آدم معصیت
پروردگار خود نمود در گمراهی افتاد و بعد از آن توبه کرد حق تعالی توبه
او پذیرفت و برای رسالت و هدایت خلقان برگزید کما قال الله
تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین
مأمون گفت مرا خبر ده از قول حق تعالی فلما آتاهما صالحا جعلا له
شرکاء فیما آتاهما یعنی چون خداوند عالم آدم و حوا را فرزندان
صالح عطا کرد برای خدا شریکان قرار دادند در آنچه ایشان را

پانصد دفعه حوا از حضرت آدم
حامله شد و هر دفعه یکپسر
و یکدختر زائید

عطا کرد حضرت فرمود که چون حق تعالی حوا را با آدم تزویج نمود
ایشان در مقارنه دعا با خداوند عالم عهد کردند که اگر
نسل نیکوئی بما عنایت فرمائی ما از شاکران خواهیم بود حوا
پانصد شکم از آدم حامله شد و در هر شکم پسر و دختر تمام
خلقت پاک اندام عاری از عیوب و آفات روی تولد یافت
آدم و حوا بعهد خود وفا نموده بشکرگذاری حضرت باری
تعالی پرداختند و نسل ایشان که بدو صنف منقسم بودند
بعضی ذکور و بعضی اناث برخلاف پدر و مادر خود بآنچه حق
تعالی بایشان عطا کرده بود شکر الهی بجا نیاوردند و برای خدا
شریکان قرار دادند مأمون گفت گواهی دهم که تو فرزند بحق
رسول الله میباشی یا ابا الحسن مرا از مضمون این آیه خبر ده
فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی یعنی چون شب
در آمد و نظر ابرهیم بر ستاره زهره افتاد گفت این پروردگار من
است حضرت فرمود که نه چنین است بلکه مردم عصر خلیل الرحمن

بر سه صنف بودند صنفی ستاره زهره را می پرستیدند و صنفی
بعبادت قمر قیام داشتند و صنفی آفتاب را معبود خود میدانستند
چون حضرت ابرهیم از خانه که اندر زمین از برای او ساخته بودند
بیرون آمد و نظر او بر ستاره زهره افتاد بر وجه انکار و استخبار
گفت این پروردگار من باشد بعد از آنکه زهره غروب کرد
گفت من چیزی را که غایب شود و افول نماید دوست نمیدارم زیرا
که افول و غروب از صفات حادثه است نه از صفات قدیم چون
ماه بیرون آمد و شعاع او زیاده بر شعاع زهره مشاهده
کرد بر سبیل انکار و استخبار گفت این پروردگار منست چون ماه
غروب کرد گفت اگر پروردگار من مرا هدایت نمیکرد هر آینه
من از گمراهان میبودم و بعد از آنکه شب بسر آمد و آفتاب تابان
نور و ضیا الطلوع نمود بر وجه انکار و استخبار گفت این
پروردگار منست چه از ماه و زهره بزرگتر و نورانی تر است
چون آفتاب افول و غروب نمود و بان گروهی که بعبادت زهره

وماه وافتاب قیام داشتند گفت ای قوم من از انچه شما بحق
تعالی شریک میکردانید بیزارم و روی خود را بان خداوندی
اوردم که خالق اسمان و زمین است بروجه اخلاص و نیستم از
شرک اورندگان و غرض انحضرت از این سخنان ان بود که بطلان
ایشانرا ظاهر و ثابت کرداند و این حجت را بالهام ایزدی القا
کرده و تلک حجتنا اتیناها ابرهیم علی قومه مامون گفت لله درّک
یا اباالحسن مراد از قول ابرهیم چیز بوده که رب ارنی کیف تحی الموتی
قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی حضرت فرمود خدای تبارک
و تعالی بحضرت ابرهیم خبر داده بود که یکی از بندگان خود را خلیل خود
خواهم کردانید که اگر احیای اموات را از من مسئلت نماید مسئول
او را مبذول دارم و در خواطر ابرهیم خطور کرد که ایا ان خلیل
او خواهد بود جهة تحقیق این معنی گفت پروردگارا میخواهم
که بمن بنمائی که مرده را چسان زنده میکردانی حق تعالی باو وحی
کرد که مگر تو ایمان نیاورده گفت خداوندا ایمان اورده ام

ولیکن

ولیکن میخواهم که دلم مطمئن کردد که ان خلیل موعود منم باز
خطاب الهی باو رسید که ای ابرهیم چهار مرغ را بگیر و ذبح کن و
اعضای انهارا باهم ممزوج کن و بچهار قسم منقسم ساز و هر قسمی را
بر سر کوهی از کوههای ان حوالی بگذار و بعد از ان هر یکرا با اسم
بسوی خود بخوان که پرواز کنان بسوی تو خواهند امد حضرت
ابرهیم حسب الفرمان ملک قدیم کرکسی و مرغ ابی و طاوسی و
خروسی را کرفت و ذبح کرد و اعضای انهارا در هاون کوبید
و باهم ممزوج ساخته چهار قسمت نمود و هر قسمی را بر سر کوهی از
کوههای ان حوالی گذارده و منقارهای ایشانرا در میان انگشتان
خود کرفت و قدری اب و دانه نزد خود گذاشت و هر یکرا بنام خود
خواند بقدرت کامله الهی اجزای انها در طیران امده بعضی با بعضی
پیوستند تا بدنهای ایشان درست شد و بسوی انحضرت پرواز
نمودند و هر بدنی بکردن و سر خود پیوستند و ابرهیم منقارهای
ایشانرا کذاشت که پرواز کردند و بعد از ان نشستند و از ان اب و

دانه خوردند و گفتند یا نبی الله همچنانکه تو ما را زنده کردی حق تعا
تو را زنده کند ابرهیم گفت بل الله یحیی الموتی و یمیت و هو علی کل
شیء قدیر یعنی پروردگار عالم زنده میکرداند و میمیراند و بر همه
چیز قادر است مامون گفت بارک الله فیک یا ابا الحسن دیگر مرا
از قول حق تعا خبر ده که فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من
عمل الشیطان حضرت فرمود که موسی کلیم الله در میان مغرب
و عشا بشهری از شهرهای فرعون داخل شد و اهل آن شهر را
از غافلان یافت و یکی از شیعیان خود را دید که با یکی از دشمنان
او مجادله میکرد چون نظر شیعه او بر موسی افتاد با او استغاثه
نمود و آنحضرت بحکم خدا مشتی بر آن قبطی زد و او هلاک شد
موسی گفت این از عمل شیطان بود یعنی جنگ ایشان نه کشتن موسی
قبطی را مامون گفت پس قول موسی چه معنی دارد که رب انی
ظلمت نفسی فاغفر لی حضرت فرمود مقصود موسی از این سخن
آن بود که بقریه از قریه که اهل آن معاندان او بودند وارد شد و

مناجات

مناجات کرد که ای پروردگار من مرا از نظر ایشان مخفی دار تا مرا
نبینند و بقتل من مبادرت ننمایند حق تعا مسئلت او اجابت کرد
و از نظر اعدا مخفی شد و از شر ایشان صیانت نمود موسی گفت رب
بما انعمت علی تا اخر آیه یعنی پروردگار من بازاء این قوتی که بمن عطا
کردی که مردی را بیک مشت هلاک ساختم هرگز معین و ظهیر مجرمان
نخواهم بود و در راه تو با کفار جهاد کنم تا از من راضی شوی و موسی از
نهایت خوف و هراس آن روز را بشب آورد و در صبح آن روز بجهت تحقیق
آن امر که آیا کسی شخص قاتل آن قبطی پی برده یا نه بیرون آمد که
ناگاه دید که آن مرد دیروز با قبطی دیگر جنگ میکند چون نظر آن
شخص بر موسی افتاد از او یاری خواست موسی گفت عجب مردی
بوده دیروز با دیگری جنگ کردی و امروز با دیگری و خواست که بر
خصم او حمله آورد شیعه او از بیم آنکه مبادا او را تادیب نماید گفت
یا موسی هم چنانکه شخص دیروز را کشتی میخواهی این را نیز بکشی.
مامون گفت جزاک الله خیرا یا ابن رسول الله چه معنی دارد قول

عز انبیائه

موسی با فرعون که فعلتها اذا وانا من الضالین حضرت
فرمود که در وقتی که موسی نزد فرعون آمد فرعون گفت ای
موسی کفران نعمت من کردی ویکی از اتباع مرا کشتی موسی گفت
چون راه را گم کرده بودم بشهر تو داخل شدم واز خوف تو از انجا
گریختم وحق تعالی مرا بحق عالم گردانید وبرسالت برگزید چنانچه حق
تعالی به پیغمبر خود محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که الم یجدک یتیما
فآوی یعنی چون ترا تنها یافتم مردم را بسوی تو مکان دادم ووجدک
ضالا فهدی وقوم را چون بسوی تو گمراه یافتم ایشان را بشناخت
وبمعرفت تو هدایت نمودم ووجدک عائلا فاغنی وترا غنی گردانیدم
بآنکه دعای ترا مستجاب ساختم مامون گفت بارک الله فیک مرا
از قول خدا خبر ده که ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر
الیک قال لن ترانی الی آخر الآیه که در وقتی که موسی بوعده الهی بطور سینا رفت
گفت پروردگارا خود را بمن بنما تا ترا ببینم خطاب آمد که تو مرا نتوانی
دید کی جایز است که کلیم خدا موسی بن عمران نداند که حق تعالی دیده نمیشود

که این مسئلت نماید حضرت فرمود کلیم خدا میدانست که حق تعالی از
ازان منزه است که بدیدها دیده شود اما چون حق تعالی با او تکلم
نمود وبسوی خود تقرب داد وموسی نزد قوم خود آمد وایشان را
خبر داد گفتند ما دامیکه کلام خدا را نشنویم بتو ایمان نمی آوریم و
موسی هفتاد هزار نفر را از میان قوم خود که عدد ایشان هفت
صد هزار مرد بیش بود اختیار کرد واز آنجمله هفتاد هزار کس را برگزید و
از میان ایشان هفتصد نفر را انتخاب نمود واز هفتصد کس هفتاد
مرد را اختیار کرد وبرای میقات پروردگار خود ایشان را بطور سینا
برد وایشان را در دامن کوه گذاشت وخود بر فراز کوه برآمد و
مسئول قوم را از حق تعالی مسئلت نمود خداوند عالم کلام خود را
در درخت ایجاد فرمود تا ایشان از فراز ونشیب واطراف و
جوانب کلام الهی را شنیدند وایشان باین معنی قایل نشده گفتند
تا ما خدا را نبینیم ایمان نمی آوریم چون این سخن عظیم را بر زبان راندند
واستکبار وعتو نمودند حق تعالی صاعقه فرستاد وان هفتاد

نفر را هلاک کرد کما قال الله تعالی فلما قالوا هذا القول العظیم واستکبروا
وعتوا بعث الله عز وجل صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا موسی
گفت پروردگارا چون من بسوی بنی اسرائیل باز گردم وگویند
هرگاه تو در قول خود صادق نبودی ایشان را برای چه بردی و بر
کشتن دادی من در جواب ایشان چه گویم حق تعالی ایشان را زنده
گردانید و باتفاق موسی بسوی قوم برگشتند و ایشان گفتند
اگر تو از حق تعالی مسئلت میکردی که خود را بتو نماید که او را
به بینی و ما را خبر دهی تا معرفت او بوجه کمال محصل ما گردد
هر اینه التماس شما را اجابت میفرمود موسی گفت یا رب انک
قد سمعت مقالة بنی اسرائیل یا رب الها تو سخن ایشان را میشنوی
حق تعالی فرمود یا موسی سلنی ما سئلوک فلن اواخذک بجهلهم فعند
ذلک یعنی ای موسی سؤال کن از انچه از تو سؤال میکنند که من
ترا بجهل ایشان مؤاخذه نمیکنم موسی گفت رب ارنی انظر الیک
پروردگارا خود را بمن بنما تا ترا ببینم حق تعالی فرمود لن ترانی

مرا نبینی

مرا نبینی ولیکن بجانب کوه نظر کن اگر در مقام خود مستقر باشد
و حق تعالی باینجا از آیات خود بان کوه تجلی نمود وان کوه از یکدیگر پاشید
و موسی از هیبت ان بر زمین افتاد و مدهوش گردید و بعد از ان
که بهوش امد گفت سبحانک تبت الیک تنزیه میکنم ترا بمعرفت تو
از جهل قوم خود بسوی تو باز گشت مینمایم و اول مؤمنانم باینکه تو
دیده نمیشوی مامون گفت لله درک یا ابا الحسن دیگر مرا خبر ده از قول
حق تعالی که ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه حضرت
فرمود چون زلیخا قصد یوسف کرد اگر یوسف برهان پروردگار
خود را نمیدید او نیز مثل زلیخا قصد او میکرد ولیکن او معصوم
بود و معصوم قصد گناه و مرتکب آن نمیشود چنانچه پدرم
از پدر خود حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که زلیخا قصد کرد
که بکند و یوسف قصد کرد که نکند مامون در حق حضرت دعای خیر
نمود و گفت مراد کلام حضرت عزت خبر ده که وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات حضرت فرمود

که چون یونس بن متی از میان قوم خود خشمگین بیرون رفت
یقین داشت که ما روزی را بر او تنگ نمیکنیم و لفظ نقدر در این
مقام بمعنی تنگ گرفتن روزی است نه بمعنی قدرت چنانچه حق
تعالی میفرماید فقدر علیه رزقه فنادی فی الظلمات یعنی حق تعالی را
در ظلماتی خواند که عبارت از ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم
ماهیست با آنکه نیست معبودی بجز تو و منزه میگردانم ترا بدرستی
که من بر نفس خود ستم میکردم از عبادتی که اکنون مرا فارغ گردانید
که در شکم ماهی میکنم و قبل از این نمیکردم حق تعالی دعای او را اجابت
نمود و فرمود که اگر او از تسبیح کنندگان نمیبود تا روز مبعوث شدن
لله درك يا ابا الحسن
مردم در شکم ماهی میماند مامون گفت حق تعالی ترا اجر
خیر دهد بگو مرا خبر ده از قول ایزدی که حتی اذا استیأس الرسل وظنوا
انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا حضرت فرمود ایزد تعالی شانه میفرماید
که چون رسولان از ایمان آوردن قوم خود مأیوس شدند و ایشان
گمان بردند که رسولان از دروغ گویانند ما رسولان خود را نصرت

دادیم مامون ثنای حضرت را بجای آورد و گفت مرا خبر ده از قول
خدا که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر حضرت فرمود
چون کفار مکه به پرستش سیصد و شصت صنم قیام داشتند و
رسول خدا ایشان را بعبادت خداوند احد دعوت میفرمود و گناه
هیچکس را از گناه آنحضرت عظیم تر نمیدانستند تعجب میکردند و میگفتند
که آیا او چندین خدایان ما را بیک خدا آورد این امریست بسیار
عجیب تا اینکه حق تعالی مکه را برای رسول خود مفتوح گردانید و فرمود
که یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تأخر یعنی ما فتح کردیم برای تو فتح آشکار را و مبین تا حق تعالی
گناهان مقدم و موخر ترا بیامرزد و بپوشاند که عبارت از گناهانی
است که باعتقاد مشرکان مکه بسبب ترک نمودن خدایان ایشان
و دعوت بسوی خداوند یکتا که خالق جمیع مخلوقات است بتو میدادند
سابق و لاحق را بپوشاند یعنی زیرا که چون مکه مفتوح شد بعضی
از مشرکان مکه اسلام آوردند و بعضی فرار نمودند و آنچه ماندند

مغلوب و منکوب شدند و قدرت آن نداشتند که انکار توحید
نمایند و در صدد ممانعت آن در آیند تا حضرت بر ایشان غالب آمد
و توحید با ثبات رسید و آنحضرت نزد ایشان معفور و امر نبده
شد مأمون گفت لله درک یا ابا الحسن دیگر مرا خبر ده از قول حق تعالی
که عفی الله عنک لم اذنت لهم که عفو کرد خدا از تو و چرا اذن دادی
ایشان را حضرت فرمود که این بر اسلوب مثل مشهور عرب است که ایاک
اعنی و اسمعی یا جاره یعنی ترا میگویم و ای همسایه تو بشنو و
خطاب بحضرت عزت درین مقام مراد از امت است چنانچه میفرماید
که لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین یعنی اگر تو
مشرک شوی و غیر خدا را با خدا شریک سازی عمل تو باطل شود
و هر آینه از زیانکاران خواهی بود و دیگر میفرماید و لولا ان
ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا و اگر نه این بود که ما ترا
ثابت گردانیدیم هر آینه نزدیک بود که بسوی ایشان اندکی میل
نمائی و این خطابات همه جا مراد از امت است مأمون گفت صدقت

یابن

یابن رسول الله دیگر مرا خبر ده از قول خدا و اذ تقول للذی انعم الله
علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی
نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس والله احق ان تخشیه یعنی یاد کن
در وقتی که تو با کسی که حق تعالی باو انعام کرده بود و تو نیز انعام کرده
بودی گفتی که از خدا بترس و زن خود را نگاه دار و از بیم مردمان
آنچه حق تعالی او را ظاهر میکرد آنرا در نفس خود پنهان میداشتی
خدا سزاوارتر بود که از او بترسی حضرت فرمود که رسول خدا تعدی
بجهة کاری بخانه زید بن حارثه بن شراحیل کلبی پسر خواندهٔ خود در
آمد و زینب بنت جحش زن زید را دید که بدن خود را غسل میدهد بنا
بر رد قول کفار قریش که ملئکه را دختران خدا میدانستند و جهت
تنزیه ذات حضرت صمدیت از این تهمت چنانچه حق تعالی میفرماید
افاصفیکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملئکة اناثا انکم لتقولون
قولا عظیما که آیا پروردگار شما پسران را از برای شما برگزید و از
فرشتگان جهة خود دختران فرا گرفت و این سخن بسیار عظیمی است

که شما میگویید حضرت رسول خدا فرمود سبحان الذی خلقک
یعنی منزه است خداوندیکه تورا خلق کرده از انکه فرزندی جهة
خود فرا گیرد که با ین تطهیر و اغتسال محتاج باشد و چون زید
بخانه امد زینب امدن رسول خدا را با کلام انحضرت در میان
آورد و زید بقصد انحضرت را از گفتن این کلمه نفهمید و گمان کرد
که انحضرت را از حسن زوجه او خوش امده است بنابران بخدمت
رسول خدا آمد و گفت زوجه من بدخلق است و من میخواهم
که او را طلاق گویم حضرت فرمود از خدا بترس و زن خود را
نگاه دار چون حق تعالی قبل از ان رسول خود را از ازواج و امهات
مؤمنین خبر داده بود و زینب زوجه زید از انجمله بود و انحضرت
از بیم انکه مردمان او را ملامت نکنند که محمد با مولای خود میگوید
که زوجه تو زن من خواهد بود این امر را در خاطر خود پنهان میداشت
و بزید اظهار نمیکرد حق تعالی این امر را با ایه دیگر فرستاد که چون
زید از ان زن قضای حاجت خود نمود او را زن تو کردانیدیم تا

بر مؤمنان حرجی نباشد که بعد از قضای حاجت ایشان
زنهای پسرخواندههای خود را بخواهند و خدا امر کرده است
و حق تعالی زینب را برسول خود تزویج نمود وجهت رفع توبیخ
منافقان این ایه را فرستاد که ما کان علی النبی من حرج
فیما فرض الله له یعنی بر نبی حرجی نیست در انچه حق تعالی براو
واجب گردانیده است مامون گفت یا ابن رسول الله حق تعالی
ترا از جانب پیغمبران خود جزای خیر دهاد که سینه مرا کشودی
و انچه بر من پوشیده بود واضح و مبرهن گردانیدی علی بن محمد
جهم گفت که چون مباحثه با ینجا منتهی گشت مامون برای ادای
نماز برخواست و دست محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلام
را گرفت و روانه شد و من نیز بر اثر ایشان رفتم مامون گفت
ای محمد برادرزاده خود را چه گونه دیدی گفت او عالم است و حال انکه
ما ندیده ایم که نزد ارباب علم رود و از ایشان اخذ نماید مامون
گفت پسر برادر تو از اهل بیت نبوتست که رسول خدا در حق ایشان

فرموده است که نیکوکاران عترتم و پاکیزه ترین ذریه من در
صغر سن حلیم ترین و دانا ترین مردمانند پس در کبر سن ایشان را
که تعلیم میتوان داد زیرا که ایشان از عالمترند و مردم
را بباب سعادت و هدایت داخل مینمایند و از ورطه غوایت
و ضلالت رهائی میدهند و چون مردم متفرق کردیدند
حضرت امام رضا ع بمنزل شریف خود تشریف برد و من در
اول صباح روز دیگر بخدمتش رفتم و سخنان مامون و عم
او محمد را معروض داشتم حضرت تبسم نمود و فرمود یا ابن
جهم از سخنان مامون فریب مخوری که در این زودی قصد
جان من خواهد کرد و حق تعالی انتقام مرا از او خواهد کشید
ابن بابویه رحمه الله بعد از ایراد این حدیث گفته است که عجب
دارم از علی بن محمد جهم که با وجود بغض و عداوت با اهل
بیت عصمت و طهارت چنین حدیثی را روایت میکند

بدانکه آنچه از تواریخ و غیره معلوم میشود اینست که پنج مرتبه
در بلده طیبه مشهد مقدس رضویه علی مشرفها الاف السلام
والتحیه شورش و انقلاب و اهل آن در خوف و بیم و اضطراب واقع
شدند اول در حکایت عبد المؤمن خان ازبک که باغوای
فضل بن روزبهان که معلم و مربی و راهنمای آن اشقی بود و
کتاب مقاصد المتکلمین که در اصول عقاید اهل تسنن نوشته
بنام شوم او رقم نموده و او داشته او را که مشهد مقدس را قتل و
غارت نموده و اهل آن را اسیر و دستگیر نماید و آن ملعون چنین
کرد و بعد از تسخیر مشهد مقدس و گرفتن آن بلد را بغلبه اهل
آن را مقتول نمود بقسمی که در روضه رضویه خون چون سیلاب جاری
شد چنانچه در تحفة الرضویه در وقایع غریبه که از مرقد انور به
ظهور رسیده کیفیت آن را نقل نموده ام و قریب هزار بار اشتر از
اموال موقوفات روضه منوره آن نابکار بیغما برد چنانچه در
وسیلة الرضوان مسطور است و سابقا نیز اشاره شد دوم در زمن

باواخر دولت صفویه که اسد ابدالی فادر و بهجران ارض
فیض بنیان بعد از تسخیر هرات و فراه در سال هزار و صد و سی
آمده بود در مدت یکماه و پنج روز اهل آن ارض فیض قرین زیاد در
محنت و مشقت انداختند و آن حصن حصین را محاصره نموده تا آنکه
معجزات بسیاری از آن سرور بظهور رسیده آن ملعون روی بفرار
نمود و کیفیت فرار که بچه سبب بوده در واقعه سی و هشتم از تحفة
الرضویه نقل نموده ام سیم در سال هزار صد و سی و چهار که محمد افغان
از هرات بعزم گرفتن مشهد مقدس آمده بوده و دو ماه بدان
بلده طیبه را احاطه نموده و در تحفة الرضویه در وقایع قمر منود
انور در واقعه هشتاد و دوم شانزده واقعه از واقعات غریبه که از
صاحب آن قبه منوره بظهور رسیده در آن زمان بتفصیل تمام در تحفة
الرضویه نقل نموده ام هر که خواهد بانجا رجوع نماید تا مقام رافت
و مرحمت انور در باب مجاورین و ساکنین ارض فیض قرین برو معلوم شود
و قدر مجاورت آن درگاه بداند چهارم در قرب باین اعصار بود که از وفور

طغیان و سرکشان و معاصی اهل عصیان و تعدی ظالمان
تاثیری در عالم کون و فساد ظاهر گردید و بمضمون که ان
الله لا یغیر ما بقوم حتی ما یغیروا بانفسهم سبب انقطاع فیوضات
و برکات خداوند منان گردید و باعث کمی نزول برف و باران شده
و از این جهت در سنه هزار و دویست و هشتاد و هفت بعد از آن
عسرت و جوع بر اهالی خراسان اهل ایران و اکثر بلدان پدید آمد بقسمی
که اکثر مردمان بموت و فقر و فاقه و پریشانی و سایر امراض و علل
مبتلا گردیدند سیما اهل خراسان و مجاورین بقعه عرش بنیان
سلطان خراسان که بسبب کم بضاعتی ایشان بالنسبه ببلاد
ایران و انقطاع عبور زائرین و واردین بر آن بلده فیض بنیان و
تاخت و تاز طایفه ضاله ترکمانیه در آن زمان بر ایشان چنان
مجاعه و پریشانی روی داد که قریب بربعی از ایشان بجانب هرات
و طبرستان و سایر بلاد فرار نمودند و ربعی از غایت جوع و پریشانی
فوت نموده و جمع کثیری را اسقام و امراض گوناگون دست داده

چنان قیامت عظمی بر ایشان روی داد که اکثر بیماران در کوچه
و بازار بی پرستار و نعش اموات در کوچه و در راهها بی دفن و کفن
افتاده و بیشتر از محلات خانها خالی و ویران و دکاکین بسته
و صاحبانش بی بضاعت و سرگردان و اکثر مجاورین را از حسرت نان
کارد بجان و از آرزوی گوشت کارد باستخوان رسیده و نان جهه
که قدری گندم در او محتمل بود من تبریزی بمبلغ پنج هزار کم یاب بود
و باقی حبوبات از این قبیل بود و مجاورین روضه عرش بنیان روز
و شب در بخت بقعه سلطان خراسان بدعا و تضرع بدرگاه خداوند
منان مشغول بودند و بسبب پیران منحنی شکسته احوال و طفلان
صغیر خورد سال و ناله و زاری مشایخ عظام و اولوا الالباب آن
عسرت و انقلاب رفع گردید و تیر دعای سوختهجانان بدرگاه خداوند
منان بهدف اجابت مقرون شد و بسبب نزول باران و وفور رحمتهای
فراوان در آن ارض فیض بنیان و اطراف بلاد خراسان شد صفحهٔ دفتر
چهر هشت بهشت بر بن جوان در سنه هزار و دویست و شصت و پنج

از هجرت

از هجرت بود اساس و اوضاع روضه رضویه که سالهای
سال سلاطین صفوت نشان و خواقین عظمت بنیان
افشاریه و قاجاریه منتظم و برقرار نموده بودند از
تطاول فرقه اشرار و تعدی فوجی از پست فطرتان
روزگار که با پادشاه ایران زمین محمد شاه قاجار خلد
الله ملکه و دولته الی یوم القرار خروج نموده
دست تعدی و بیداد بمجاورین ارض فیض قرین
گشوده بودند بالکلیه تبدیل و تغییر پذیرفت
و چنان دست تعدی و بیداد بنهب و غارت
اساس آن روضه گردون مماس گشودند که
مرقدی بران متصور نیست و بقیمی پای
جرئت بسرقت و یغمای اساس آن روضه
عرش درجه نهادند که طراران روزگار و
یغمابران هر شهر و دیار را از آن عمل ننگ

وعار بود سیما در آن پیشی که توجه بباب الله
نموده بقصد کندن درب مرصع ضریح منور
معطر امام هشتم و درب طلای روضه مطهره
منوره قبله هفتم اقدام نمودند و جمیع قنادیل
طلا و نقره که بمرور ایام اهل اسلام پیشکشان
دار السلام نموده بودند ربودند و بشکستن
قفل خزانه روضه علیه جرئت نموده آنچه حلی
و حلل و پیرایه و زیور که در خزانه مبارکه
بود برداشتند و در آن مکان و باقی آن محفل
عرش بنیان ذره از طلا و نقره باقی نگذاشتند
بلکه بمجاورین ارض فیض قرین که از دولت
قریبه و بعیده بعزم توطن و مجاورت و
زیارت آن حضرت را بر جمیع لذاید دنیا و
آخرت اختیار نموده بودند چندان اذیت و

و اهانت روی نمود که مزیدی بر آن متصور
نتوان نمود و بنهجی در نهب و غارت
اموال ایشان جری شده بودند که هیچ
سارق و قطاع الطریق را چنین جرئتی
نبود و از تعدی اشرار و فجار و اهل طغیان
ارض فیض بنیان چون کشتی بی لنگر و بادبان
ساکنانش مضطرب و هراسان و از خوف
گرداب هولناک بر فتنه بی پایانش همه خلایق
در وحشت و گریزان بلکه راه گریز و ستیز بسته
و جمیع خلایق دل از مال و جان شسته متوسل
و ملتجی بآن روضه عرش درجه گشته بودند
که در آن زمان تیر دعای آن سوخته جانان
بهدف اجابت رسیده در سال هزار و دویست
و شصت و شش از هجرت بمقتضای اینکه

گفته اند نظم شهر خالی است ز عشاق بود
کز طرفی دستی ز غیب برون آید و کاری
بکند نسیم عنایت غیبی و نفحات کرامت لا
ریبی در اهتزاز برج ابی بر بزش و چرخ دولابی در
گردش و سحاب رحمت الهی بر بزش درآمده
شد صفحه زمین چه بهشت برین جوان
فرج بعد از شده و بهار دیر از خزان و صبح صفا
شب هجران روی نمود دست غیب آمد و بر سینه
نامحرم زد باطن شریعت و ولایت اعانت نمود پادشاه
عادل باذل دریا دل حضرت ظل الله نعم ناصر الدین شاه
قاجار بر تخت سلطنت متمکن و برقرار و بعساکر
منصوره رفع اشرار و فجار از این بلده فیض آثار
فرموده و مجاورین و متوطنین ارض فیض قرین را
قرین فیض و مرحمت خود فرموده ابواب فتوحات و عطیات بروی ایشان گشود

اقتباساً آنچه در بیان ترجمه علمای ربانی و فقهای صمدانی که در
ارض اقدس رضوی علی مشرفها الاف السلام و التحیه مدفونند
[illegible] الشیخ الامام امین الدین ابو علی الفضل بن حسن بن الفضل
الطبرسی ثقه و عادل و بصیر باخبار و نقاد الفاظ و کلمات محققین
و ادبا و بلغا بوده و جلالت قدر و عظمت شان آن بزرگوار از کلمات
در دربار اثر و اخبار معلوم میشود و از کتاب معالم العلما و نقد
الرجال و لؤلؤ و تعلیقه مدایح بسیاری از برای این شیخ جلیل نقل
شده و در دار المؤمنین سبزوار بتدریس و تعلیم و تألیف مشغول بودند
و از آنمکان آمدند بمشهد مقدس رضوی علی مهاجرها الف سلام
و تحیه در سال پانصد و بیست و سه و بعد بسبزوار عود فرمودند و
در شب عید قربان در سال پانصد و چهل و هشت برحمت خداوند
منان مستغرق گردیدند و از سبزوار جسد شریفش را نقل بمشهد مقدس
نمودند و در قبرستان قتلگاه مدفون گردیدند و سنگ مرمر بزرگی
در فوق مرقد آن عالم ربانی و فقیه صمدانی واقع شده که بنده آن سنگ

اول اشعار اینست بود
شیخ فضلت مآب بوعلی آن کو بدانست
در طبرستان نظیر اختیار اهل یقین
شیخ محمد و قطب جامع فضل و هنر
خارج از اوج و احد زینت محفل ارباب دین
کرد از چرخ و هجوم اندر بحر علوم
در صدف خالد از دهای صحیح دفین
شد ز دولتان علم النحو ادبی که بوده اند
طفل سبق خوان نحو بنا خود و خرده بین
هیچ نبود در حدیث آیت بدانش تنظیم
عقلا به دوران نهایت بدایه بینش بین
این زمانه چون فنا حاصل از آن بوید
رفت چون در مشهد خالد گشته و ضلک بین

دردیر خاک متواری بود در زمان مرحوم میرزا مهدی شهید
ثالث که احوال ان بعد ذکر خواهد شد برؤیای بعضی از روحانیان
مرحوم انرود را نشان داد بمرقد خود و بعد مرقد الشیخ جلیل معلوم شد
وان سنک را اندیر انخاک در فوق مرقد ایشان بالا اورده و مشاهده نمودم
که در انسنک چنین نقش شده هذا المرقد الشریف و المضجع المنیف
للعالم الفاضل الزاهد حاوی الفروع والاصول جامع المعقول و
المنقول الفضل بن سهل المبادی بعد از چند شعر فارسی نوشته
شده نظم کفت بغایب حرد انی تاریخ سال ثه کشت فرید زمان
داخل بهشد مبین فتوفی فی شهود سنة ٥٤٨ و مصنفات الشیخ بزرکوار
جلیل و حبر نبیل بسیار است از انجمله تفسیر بزرکی مسمی بتفسیر مجمع البیان
در ده مجلد است وان تفسیر بسیار خوب جامعیت اکثر فنون از
نحو و صرف و اشتقاق و معانی و تنزیل وغیره در ان منظور است
واکثر نقل ان از تفاسیر عامه است واز تفاسیر اهل بیت عصمت
وطهارت کم نقل نموده اند وکاه کاهی از تفسیر عیاشی و علی بن

ابرهیم قمی نقل میفرمایند واز انجمله کتاب وسیط مسمی بجامع الجوامع
در چهار جلد دو جلد از ان کتاب که در زمان مصنف نوشته شده و در
ظهر انکتاب نوشته شده که فوت انرود در سبزوار شده وجنازه
او را نقل بمشهد نموده ودر قبرستان قتلکاه مدفون شدند در نزد
ابن حیقر موجود است و تفسیر وجیزه در یکجلد واز انجمله کتاب اعلام الوری
باعلام الهدی در دو جلد واز انجمله کتاب اداب الدینیه للخزانه المعینیه واز انجمله
کتاب تاج المواليد واز انجمله کتاب غنیة العابد ومنیة الزاهد شیخ منتجب
الدین کوید من ان کتابرا دیدم وخواندم بعضی از ازابران شیخ جلیل
واز مرویات ان شیخ جلیل صحیفه الرضاست که انشاء الله بنسخه تحفه
الرضویه ملحق خواهم نمود و بعضی نسبت داده اند که کتاب احتجاج از
مؤلفات این شیخ بزرکوار است واین غلط است زیرا که ان کتاب
از مؤلفات ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی است که مرقد انجناب
در مازندران در قریه مشهور بطبرسی است وکتاب احتجاج وکافی در
فقه ومفاخر الطالبیه وتاریخ الائمه وفضایل الزهراء این کتب از

بخط زین کوفی

مؤلفات آنجنابست و این جناب از مشایخ علی بن شهرآشوب مازندرانی
اسناد الکل العالم الربانی والفقیه الصمدانی الشیخ الاوحدی
والفاضل الزهری وکوکبه فی سماء الفضل دری مولانا الامجد المحمد
العاملی المشهور بشیخ البهائی افاض الله تع علی مرقده شآبیب الرحمه
والغفران واسکنه فی اعلی غرفات الجنان ولادة این بزرگوار در بعلبک
که از قرای جبل عامل است قرب بغروب آفتاب در روز پنجشنبه
سیزده روز از محرم باقی بود واقع گردید و در دار السلطنه اصفهان رئیس و
پیشوا و شیخ الاسلام بود و شاه عباس تعظیم و تبجیل این شیخ بزرگوار
بسیار مینمود و کتاب مشهور بجامع عباسی که فارسی و در مسائل
فقه است جمیعا از برای شاه عباس تألیف نمود گویند عبادات
آن کتاب را خود آن شیخ تألیف فرموده و باقی را یکی از شاگردان ایشان
تمام نموده بعد از وفات جناب شیخ و سؤال و جواب بسیاری میان
این شیخ بزرگوار و شاه عباس واقع شده بود که از جمله سؤالات ایشان
یکی این بود که شاه عباس سؤال نموده بود از این شیخ بزرگوار که حال

ربیع بن خثیم الثوری الکوفی که در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی
مدفونست قریب برودخانه طوس چون این شیخ بزرگوار در جواب
نوشته بود که حدیثی از حضرت امام رضا ع بما رسیده که ما حصل
لی القدوم بارض خراسان الا زیارة الربیع و وفات این شیخ بزرگوار
در شهر اصفهان واقع شده و جسد شریفش را بارض فیض قرین
نقل نمودند و از جمله کرامات این شیخ جلیل حکایتی است که مرحوم
آخوند ملا محمد تقی مجلسی در شرح خود بر من لا یحضره الفقیه نقل نموده
که روزی با شیخ و استاد و مولای خود شیخ بهائی ره رفتیم بمرقد
بابا رکن الدین رضی الله عنه دیدم جناب شیخ بجانب من ملتفت
شد و فرمودند شنیدی که صاحب این مرقد چه گفت عرض نمودم
چیزی نشنیدم و بعد جناب شیخ شروع نمود بگریه و ضجه پرسیدم
چه گفت صاحب این مرقد باز جناب شیخ بگریه و ضجه مشغول بودند
تا بعد از مبالغه و اصرار شیخ بزرگوار فرمودند که بمن گفت که مردن تو
نزدیک شده آماده رفتن شو پس از این تقریبا ششماه جلوه دا شد

وبعد فوت نمودند ومشرف شدم بر نماز آن شیخ و اجتماع طلاب
وفضلا وعلما در نماز جناب شیخ قریب پنجاه هزار نفر شده بودند
وسن شریفش هشتاد ویکسال بود فانی سئلت عن عمره رضی الله
عنه فقال ثمانون او انقص بواحدة توفی بعده بسنتین انتهی کلامه
وجسد شریفش را قبل از دفن بمشهد مقدس رضوی نقل فرمودند
و از مرحوم سید نعمة الله جزایری نقل شده است که آن شیخ جلیل
با هر طایفه ومذهب وملتی بمقتضی طریقه ایشان تکلم مینمود حتی
اینکه بعضی از علماء عامه را گمان بود که جناب شیخ بر طریقه مذهب
ایشانست سید مزبور میفرماید کتاب مفتاح الفلاح در آن وقت
با من بود باو نشان دادم چون آن شخص سنی از دید تعجب نمود و اینکه
جناب شیخ در آخر کتاب مفتاح الفلاح فرموده اند ونعم ما قال الشیخ
الشبستری ه روا باشد انا الحق از درختی ه چرا نبود روا از نیکبختی ه
طعنی بر جناب شیخ وارد نمی آید چنانچه در مباحثات علمای اعلام
با علمای مخالفین اشاره بان خواهم نمود ان شاء الله تعالی وهمچنین بعضی

اشعاری

اشعاری که بدان حلول و غیره فرمود چنانچه در موضع خود ذکر شده
باری جلالت مرتبه وعظمت قدر و زهد و تقوی و ترویج شریعت
وتحقیق وتدقیق وحسن تقریر وتصنیف وکتبی که از این شیخ بزرگوار
در صفحه روزگار باقی مانده محتاج بتحریر وتقریر نیست لکن بجهة
تذکار آنچه از کتب این بزرگوار در لؤلؤ البحرین مسطور است بیان
مینماییم تا زائرین رحمت وشفقت این شیخ بزرگوار در احیای علوم
روشن آید وبقدم صدق ویقین بمرقد شریف وبمضجع منیف
او توجه نموده شاید از حضور مرقد آنجناب مستفیض گردند و
از جمله کتب مؤلفه این شیخ بزرگوار زبده وحاشیه آن که در علم اصول
فقه است وکتاب مفتاح الفلاح که در شهر گنجه تالیف نموده و پنج رساله
اثنا عشریه در طهارة وصلوة وصوم وزکوة وحج ورساله در علم
درایه ورساله در لغز زبده ورساله در تشریح افلاک ورساله در تحقیق
قبله ورساله فارسی در اسطرلاب ورساله دیگر عربی در اسطرلاب
ورساله خلاصة الحساب وکتاب کشکول وکتاب مخلاة وشرح دعای

هلالیه صحیفه سجادیه وکتاب اربعین که در شهر هراة تالیف نموده
وکتاب حبل المتین که در علم فقه است و مشتمل است بر طهارت و
صلوة وکتاب نوشیح المقاصد در ایام سال وکتاب عروة الوثقی
فی تفسیر القران وسوی سوره حمد ایه دیگر تفسیر نفرموده وکتاب
شرح عضدی بر مختصر اصول ورساله در مواریث ورساله در ذبایح
اهل کتاب ورساله صمدیه که از برای برادر خود شیخ عبد الصمد تالیف
فرموده وحاشیه بر کتاب من لا یحضره الفقیه که تمام ننموده ورساله
در علم نحو مسمی بتهذیب وبحر الحساب وجواب مسایل شیخ صالح
جزایری وجواب سه مسئله عجیبه دیگر وجواب مسایل مدنیات
وشرح فرایض نصیریه للمحقق الطوسی که تمام ننموده اند ورساله
در نسبت اعظم کوهها بالنسبه بعظم زمین وکتاب تفسیر موسوم
بعین الحیوة ورساله در معیار کرد وکتاب مشرق الشمسین در علم
فقه قدری ورساله در طبقات رجال از زمان شیخ طوسی تا بزمان
امام علیه السلام وحاشیه بر بیضاوی که تمام ننموده اند وحاشیه بر

و مسموع شد که در شرح رساله صمدیه نوشته اند که بعد از شنیدن شیخ خبر وفات خود را انجا یاد کرده تا سه روز حیات داشته اند و بعد مرحوم شده اند

مطول

مطول که تمام ننموده اند ورساله در قبله ورساله در سوانحات حجاز
از اشعار وانشاآت وغیره وحاشیه کشاف وحاشیه خلاصه که در علم
رجالست وشرح رساله اثنا عشریه شیخ حسن وحاشیه بر قواعد شهید
اول ورساله در قصر وتاخیر در حال سفر ورساله در بیان اینکه انوار
کواکب از شمس است ورساله در حل اشکال عطارد والقمر ورساله در
احکام سجود تلاوة ورساله در استحباب سوره ووجوبان وشرحی
بر شرح رومی بر ملخص که ذکر نموده است از ادر شرح حدیقه هلالیه
وغیر این کتب ورسایل وحواشی ومرقد منور ومضجع معطر از ود
در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الالف التحیه والثنا در جنب
روضه عرش درجه حضرت سلطان خراسان صلوات الله وسلامه
علیه وقریب بمسجد جامع کوهرشاه ومتصل بصحن جدید واقع است
ودایما زایرین ووادرین از صغیر وکبیر از در بقعه منوره آنشیخ
جلیل بمسجد جامع از صغیر وکبیر عبور ومرور مینمایند واین از جمله
اتفاقات وکرامات آنمرحوم است که بعد از بنای صحن جدید چنین پدید
مرحوم بوده

کردید بلکه سکنهٔ ارض فیض قرین بحضور روضهٔ انور شرفیاب شده
مطالب و حوایج خود را از خداوند عالم در انمکان درخواست نموده
بقبول حاجات فایض میشوند و نذر شمع و چراغ مینمایند و مرقد منور او
از شموع و درخشانی بسیار پیوسته روز و شب چون ثوابت و سیار
روشن و درخشانست و جلوه آن بقعهٔ منوره کالنور فی جبل الطور
لامع است ازانجمله العالم الماهر البحر الزاخر البدر الزاهر مولانا
محمد باقر المعروف عند مصنفی الکتب الفقهیة بالفاضل السبزواری
اعلی الله مقامه از اجلهٔ علما و مشاهیر فضلا و اساطین فقها
صاحب کتب عدیده و رسایل مفیده و تدقیقات رشیقه فریده
است از مصنفات آن فاضل کامل کتاب ذخیره و کفایه در فقه
معروف و متداولست و در کلام و در سایر علوم نیز زیاده رسایل دارد
و مولد شریفش در نامن بفتح نون اول و کسر میم و سکون نون آخر یکی
از قرای سبزوار است تحصیل فضایل در خراسان نموده و پس از
تکمیل علوم مهاجرت باصفهان نموده و در آن بلد اشتهار تام و

مرجعیت خواص و عوام بهم رسانید تا بمنصب جلیل شیخ الاسلامی
نائل گردیده گویند که اکنون که زمان تالیف کتابست این لقب منیفه
در آن بلدهٔ شریفه مخصوص نوادههای آنجنابست و نیز حکایت
کنند که چون فاضل مزبور مدتی چند آقا حسین خوانساری اعلی الله
محله باصفهان تشریف بردند فاضل مزبور چنانکه باید تکریم او کرد یکی
از بنات کریمه خود را بعقد ازدواج او در آورد چندی از زمان از
تفوضات صحبت یکدیگر برخوردار بودند و مرحوم آقا جمال رفع
الله تعالی فی فرادیس الجنان از آن مخدره بوجود آمد تا آنکه در اواخر
زمان حیات ترک اصفهان نموده مجاورهٔ آستان فیض بنیان امام
انس و جان علیه صلوات الملک المنان را اختیار نمود و یکی از مدارس
تدبهه مشهد مقدس را که آن اوان معروف بسمیعیه بود تعمیر و تجدید
فرمود و مبانی الغی کتب و املاک و دکاکین و ما یحتاج بر سکنه آن وقف
ساخت و خود بنفس نفیس در آنجا بمباحثه و تدریس پرداخت و تا
حال مجرا آن مدرسه معمور و بمدرسهٔ ملا محمد باقر مشهورست

وحال تحریر که سال هزار و سیصد و بیست اکثر طلاب ساعی و پرهیزکار
در این مدرسه مبارکه اشتغال بتدریس و مباحثه دارند و طلاب
این مدرسه و مدرسین و کارگذاران این مدخل بمدارس دیگر اهل ارض
فیض هرین ندارند و پیوسته شب و روز بتعلیم و تعلم اشتغال
دارند زمان ولادت و وفات فاضل مزبور در اخبار سلف مروی
و ماثور نیست همین قدر محقق است که در عام هزار و هشتاد
و سه تعمیر مدرسه مذکوره را بانجام رسانیده و این تاریخ در
کتیبه سر در این مدرسه نیز مرتسم گردیده مدفن انجناب در سردابی از
حجرات مدرسه موسومه بمیرزا جعفر متصل بصحن عتیق اقدس
اطهر است و جمعی دیگر نیز از علماء اطیاب در ان سرداب مدفون‌اند
مثل ملا میرزای شیروانی که محقق بصیر بوده و از جمله تلامذه
اقا حسین خوانساری بوده و گویند در مجلس درس چنان در مباحثه
و مناظره کامل بود که راه مجال گفتگو را سد مینمود و کمال دقت و حسن
کلام ایشان از حاشیه که بر معالم نوشته ظاهر میشود و نام شریف

میرزا محمد ابن حسن الشیروانی است و بعضی از طرق روایت مرحوم
اقای بهبهانی با ایشان میرسد رحمهم الله تعالی اجمعین از انجمله
الفاضل الکامل والعالم العامل الذی عرف الحقیقة منه فایح مولانا
تغمده الله بغفرانه واسکنه بحبوحة جنانه از اعاظم میرزا ابوصالح
و ارکان و اجله علمای خراسان و مقدم سادات رضویه این سامان
و منتسبین استان ملایک دربان بوده الی الان جمعی از اولاد
امجاد و احفاد انجاد اشراف و اعیان این ناحیت و صاحب منصبان
عتبه عرش درجه اند این جمع انجاب سلسله نسبا انجناب را باین
شمه تقریر مینمایند میرزا ابوصالح ابن میرزا محمد حسن ابن میرزا
الغ ابن سید ابی صالح ابن سید شمس الدین محمد ابن سید غیاث
الدین عزیز ابن سید شمس الدین محمد ابن سید محمود ابن سید محمد
ابن سید میرهادی ابن سید حسن ابن سید ابی الفتوح ابن
سید عیسی ابن سید ابی محمد ابن سید صفی ابن سید علی
ابن سید محمد الاعرج ابن سید احمد ابن موسی المبرقع ابن

الامام محمد تقی ع ابن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه
الطاهرین و ابنائه المعصومین صاحب این نسب را حق است
تمثل بقول فرزدق: اولئک آبائی فجئنی بمثلهم ۞ اذا جمعتنا
یا جریر المجامع ۞ گویند مادر پاکیزه گهر او فخر النساء بیگم صبیه
سلطان غازی شاه عباس ماضی بود در عهد شاه عباس
ثانی بصدر الممالکی کل ایران منصوب گشته و بناهای خیرات
سید بزرگوار بسیار باقی گذاشته یکی مدرسه صالحیه است
که در سال هزار و هشتاد و شش بنا نهاده و املاک بسیار
بر وقفیت آن داده و تا حال از مدارس دایره ارض فیض قرین
و مسکن افاضل طلاب علوم و محصلین بوده و در این عصر
بمدرسه نواب مشتهر است و این عاصی بنده روزگار و جامع
اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام قریب پنجاه سال الحمد لله
میشود که در آن مدرسه بدرس و مباحثه و تحریر فقه و اصول
و جمع اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام اشتغال دارم

وتا بحال

و تا بحال که سال هزار و سیصد و بیست در این مکان مبارک اشتغال
دارم و بسیار مدرسه میمون مبارکیست و اکثر تالیفات و تحریرات
این عاصی در این مدرسه در حجره تحتانی که در درب اول این مدرسه در
سمت دست چپ واقع است وقوع یافته بلکه چند نفر از علما
و فقها در اول ورود ایشان در این ارض فیض بنیان در آن حجره میمون
باعانت و اهتمامی این عاصی بتدریس و تربیت طلاب اشتغال
ورزیده شهره آفاق شدند که از آنجمله عالم ربانی و فقیه صمدانی
و حکیم الهی مرحوم میرزا هدایت الله ابرسیجی که یکی از قرای بسطام
است مدتی در این حجره مشغول مباحثه و تدریس و بالاخره در این
ارض فیض قرین ریاست عامه از برای ایشان دست داد و در سفر
مکه معظمه مرحوم شده در مقابر آل ابی طالب مدفون شدند و از
آنجمله که در این حجره میمون اولا اشتغال بمباحثه فرمود جناب علام
فهام مقتدی الانام و کفیل الارامل و الایتام و مروج شریعت
سید الانام حاجی ملا آقا بزرگ دام فضله بود که اول ورود ایشان

درین ارض فیض بنیان بی‌همتا نداری و راهنمای ابن عاصی مدتها
اشتغال بتعلیم و تدریس طلاب در انحجره نموده و بالاخره رئیس
و مقبول خواص و عوام و مروج مذهب سید الانام گردید و دیگر
از بناهای او ایوان مصلای مشهد مقدس است که از ابنیه
رفیعه است و بامر سلاطین صفویه در تاریخ هزار و هشتاد
و هفت بنیان فرموده اگرچه درین اوقات غالب شرفاتش
ریخته ولی از عمارات عالیه بوده است و زنبیرهای آن سید
جلیل سرکرده آستان مقدس دارای منصب سرکشیکی در
کشیک اول و ثانی و رابع مفتخر بوده‌اند و از اشعه انوار خورشید
الشموس بنور تقوی و صفات حمیده منور بوده رحمه الله تع
از آن جمله العالم المؤید الشیخ الاجل الامجد و الفقیه الاکمل
المسدد مولانا النبیل الشیخ محمد ابن الحسن بن علی بن الحسین
الحر العاملی المشغری قدس الله سره الشریف اگرچه حالات
قدسی آیات انجناب را در کتاب لؤلؤة البحرین چنانکه باید ذکر

فرموده

فرموده و برخی دیگر نیز در سند اجازه خویش یاد نموده اند ولی چون
از مشاهیر علمای امامیه و اساطین فقهاء اثنا عشریه است ما نیز
تبرک باسم شریفش جوییم و اجمالی از تفصیل ایشان گوییم مولد آن
شیخ کامل یکی از قرای جبل عامل مسمی بمشغره بافتح میم و شین
معجمه و سکون غین معجمه و فتح راء المهمله و هائی در آخر زمان ولادت
باسعادتش لیل جمعه هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و سی
و سه در همان قریه در خدمت والد و عم ماجد خویش شیخ محمد و
جد مادری خود شیخ عبد السلام ابن محمد و خالوی پدر خود
شیخ علی ابن محمود و غیرهم رضوان الله علیهم تحصیل فرموده و
مدتی در قریه جبع بفتح الجیم و الباء الموحده من تحت که نیز از قرای
جبل عامل است در محضر عم سابق الذکر و محضر شیخ اجل زین
الدین بن محمد بن حسن بن زین الدین و شیخ حسن ظهیری و دیگران
رحمهم الله علیهم اجمعین تکمیل نموده و چهل سال در بلاد مشغره
توقف کرده پس روی بجانب عراق آورده و بزیارت قبور متبرکه ائمه

انام علیهم السلام مشرف شد پس راه خراسان گرفت و بمجاورة
این آستان عرش نشان استسعاد جست و بقیه عمر خجسته مآل
را بیست و چهار سال با فال میمون در جوار عتبه علیه معتکف
بود تا طریق قرب الهی پیمود و در سایه هشتمین شاخ طوبای امامت
غنود و در ایام حیوة چهار مرتبه حج بیت الله الحرام گذارده بسی
کتب مبسوطه و مختصره مبروکه و مشهوره در فقه و آثار و درایة
و اخبار تالیف و تحبیر و جمع و تحریر فرموده غالب معروف و متداول
و محل انتفاع قاطبه طلاب و افاضل است از انجمله کتاب وسایل
است در شش مجلد تمام اخبار متعلقه بفقه را احاطه دارد اعتبار
و اشتهار این کتاب مانند آفتاب در رابعة النهار است و فهرست
ابواب و عدد اخبار وارده در هر باب این کتاب را رساله مفرده
نگاشته و نامش را فهرست وسایل گذاشته اند نیز معروفست
کتاب جواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة کتاب الصحیفة
الثانیة فی الادعیة الماثورة عن علی بن الحسین الخارجة عن الصحیفه

الکاملة کتاب هدایة الامة الی احکام الائمة کتاب منتخب الهدایة
کتاب الفوائد الطوسیة مشتمل بر صد فایده از مطالب متفرقه
کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات در دو مجلد کتاب امل
الامل فی احوال علماء جبل عامل کتاب الایقاظ من الهجعة
فی البرهان علی الرجعة کتاب فصول المهمة فی اصول الائمة
رساله فی الرد علی الصوفیه و رساله فی خلق الکافر و ما یناسبه
و رسالة فی تسمیة المهدی ع سماها کشف التعمیة فی حکم التسمیه
و رساله فی الجمعة و رسالة فی الاجماع و رساله فی تواتر القرآن
و رساله فی الرجال و رسالة فی احوال الصحابه و رساله فی تنزیه
المعصوم عن السهو و النسیان و رساله فی الواجبات و المحرمات
المنصوصة من اول الفقه الی آخره و بعد از آن فرموده واجبات
منصوصه هزار و پانصد و سی و پنج است و محرمات منصوصه
هزار و چهارصد و چهل و هشت میباشد و کتاب بدایة الهدایة
و کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات که بخط خود آن شیخ

بزرگوار بود نوشته دیدم که مدة بیست و شش سال که در این ارض
اقدس مجاورم و بسیاری از آثار عجیبه را خود مشاهده نموده ام
و بعد حکایت آن دختر کنیزکی که در جوار منزل ایشان حضرت امام رضا
علیه السلام او را شفا داده بود نقل نموده اند و بعد میفرمایند که بخاطر
ندارم که در این زمان مجاورت این سرور عالمیان مطلبی از خداوند
منان درخواست نموده باشم و بهدف اجابت مقرون نگردد
و مرحوم حاجی ملا محمد میفرمودند که خانه ایشان در سر حوض نان
که یکی از محلات ارض فیض بنیان است واقع است و مرحوم میرزا
محمد تقی مدرس روضه رضویه میفرمودند که از کرامات شیخ
بزرگوار یکی اینست که زمانی که در گنبد الله وردیخان مشغول
درس بودند و طلاب در خدمت آنجناب حاضر بودند یکی از طلاب
باجنابت در روضه درس حاضر شده بود جناب شیخ از صفای
باطن یافتند و درس را ترک نمودند و بطلاب بر سبیل عموم فرمودند
که راضی نیستم کسی باجنابت در اینجا حاضر شده و درنگ نماید

البته باجنابت در همچو مکان نیاید و درنگ نکند که خوب نیست
و نیز دیوان شعری دارد نزدیک بیست هزار بیت غالب در
مدح رسول مختار صلی و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک
الغفار طریقه و شعر ان شیخ بزرگوار سلک عاملین باخبار است
ولی از اعمال اصول نه چندان محترز نیست مذاق خوشی دارد
در بیست و یکم شهر رمضان المبارک سال هزار و یکصد و چهار
بجوار رحمت حق داور پیوسته مزار شریفش در یکی از صفه های
صحن مقدس عتیق است و متصل (قریب) بدرب مدرسه میرزا جعفر
و گنبد مبارک است در محاذی و از جانب قبله واقع میشود که حجره
فاصله است بین مزار عالم ربانی و فقیه صمدانی شمس الدین بن
جمال الدین البهبهانی شیخ ابن عبد ذلیل که احوال او در تحفة الرضویه
مذکور شده در شمار وقایع عجیبه که از آن گنبد عالمیان بظهور
رسیده و عنقریب نیز مذکور خواهد شد از آنجمله السید الامجد
والفاضل الاورع الازهد مولانا میرزا شمس الدین محمد رفع درجته

واعلی حسنه سیدی جلیل و بزرگی نبیل و عالمی خبیر و بزرگواری از
ارباب قلوب و صدق سریرت و صفای ضمیر است صاحب مقام
و مرتبت و سرکشیک رفیع المنزلت دربار امام علیه السلام و از اجله
فضلای عظام و سادات صحیح الانساب فخام رضویه علیه الف
ثناء و تحیه بود کتابی در بیان حالات و ذکر کرامات حضرت ثامن
الائمه و شفیع الامه مسمی بوسیلة الرضوان تالیف فرموده
در سال هزار و صد و سی و پنج و آن کتاب خلوص نیت و ارادت و
نهایت دیانت آنجناب را شاهدی مصدق و گواهی برحق است در
دیباچه آن سلسله نسب سامی و آباء گرامی خود را چنین تبیین
نموده شمس الدین محمد ابن محمد بدیع ابن ابیطالب ابن ابی القاسم
ابن ابی طالب ابن محمد ابن سید عزیز ابن محمد ابن محمود ابن امیر
باری ابن الحسن ابن العلی ابن ابی الفتوح ابن ابی جعفر ابن
ابی الفتوح ابن الحسین ابن احمد ابن موسی المبرقع ابن الامام
محمد تقی ع ابن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء

السیاده

السیادة کابرا عن کابر بتصحیح اسناد بلا التباس و در آن کتاب
قریب دویست معجزه از زمان حیات آنحضرت ع نقل میفرماید و
یکصد و بیست و چهار دانه غریبه بعد از وفات ایشان تا زمان
خود نقل فرموده اند و این عاصی بسیاری از وقایع آنکتاب را در
تحفة الرضویه نقل نموده ام و این سید بزرگوار در هریک از احوال
ائمه اطهار علیهم السلام کتابی تالیف نموده اند و از تامل در
کتب آثار فضل و علم ایشان ظاهر و روشن است و جناب مستطاب
عالم ربانی حاجی میرزا محمد حسین نوری نور الله قلبه الشریف مرقوم فرمودند
که دو جلد از کتب آن سید بزرگوار در نزد من میباشد و تعریف و توصیف
آنها را میفرمودند از اجله الفقیه المؤید و السید المسدد مولانا الحاج
سید محمد قده تراه الله فی دار القرب من الحی الاحد فاضلی نحریر
و محقق بصیر و در عصر خویش مرجعیت عامه و شهرت تامه
داشته است مولد شریفش بلده سبزوار فرزند عالم مقدار
میرزا شاه قاسم پس از تکمیل علوم ارض اقدس را موطن گزید

و در آنجا مشغول ترویج فنون و نشر احکام شریعت طاهره مشغول
گردیده کمال اعتبار و اقتدار حاصل نموده تا آنکه شاهزاده نصر الله
میرزا که از نوادهای نادر شاه بود امامت جمعه مشهد را با ایشان
تفویض فرموده چند سالی درین منصب جلیل اوقات را
میگذرانیده تا بجوار رحمت ایزدی پیوسته پس از او این منصب
بلند بجناب میرزا مهدی شهید اعلی الله مقامه رسید ترجمه
ایشان در وقایع آن زمان ان شاء الله تعالی خواهد آمد گویند
مصنفات آن سید بزرگوار بسیار است چندان اشتهار ندارد
و مکرر از دار الفیض زیارت قبور ائمه انام علیهم کرده و حجة
الاسلام گذارده در سنه هزار و صد و نود و هشت بخلد جنان
شتافته در یکی از حجرات شمالیه صحن مقدس جدید آثار دفن
دارد گویند در زمانی که بنای صحن جدید مینهادند بدن آن سید
جلیل را تازه دیدند که از هم نپاشیده بود و بر حال خود باقی بود
و عمر شریفش تقریبا هشتاد سال از آنجناب اولادی نمانده دو

همشیره

همشیره زاده آن بزرگوار بدرجه فضل و دانش و اشتهار رسیده
اند ذکر هر کدام ان شاء الله در مقام خود خواهد آمد رحمهم الله تعالی
ازانجمله العالم المبرا من کل مین و شین مولانا الجلیل الشیخ [illegible]
طیب الله ثراه و رفع فی علیین ماواه کوکب علمش بر آسمان جلالت
لامع و شمس فضلش از افق بزرگی طالع و امام جمعه و جماعت
ارض فیض قرین در آن زمان بوده از هر علمی حظی وافر داشته در
غالب فنون تدریس میفرموده کسانی از خوشه درس آن عالم
فاضل بدرجه کمال نایل شده اند که هر یک را درین دفتر ترجمان
و خبری جداگانه است بالجمله در فقه و اصول مفتی شهر خداوند
نهی و امر و در علوم ریاضیه سرآمد فضلای عصر بوده جناب
میرزا مهدی شهید اعلی الله مقامه که ذکرش خواهد آمد در نزد
این فاضل نبیل علوم ریاضیه را تحصیل و تکمیل نمود در مسجد
جامع تدریس میفرموده کرامات بسیار نسبت بآن بزرگوار
میدهند سن شریفش بهفتاد سال رسیده در اواسط مائه

تانیه بعد الالف برحمت ایزدی واصل گردیده ان فاضل علام
از احفاد کرام شیخ حافظ است که قبرش در یکی از قرای کوهپایهای
مشهد مقدس زیارتگاه هست از جمله عرفا و سر سلسله فقرا بوده
در اواخر مائه ثامنه بجوار قرب حضرت باری رسیده از ابنیه الفاضل
الکامل صاحب المفاخر والمناقب میرزا ابوطالب در مدح و مآثر این
جناب کفایت مینماید اینکه مدة سی و هفت سال تولیت آستانه
مبارکه امام علیه السلام نموده و بسی درجات قرب فزوده توضیح کلام
ان فاضل عالیمقام از مردمان دار السلطنه اصفهان است پدرش
میرزا علیرضا و جدش میرزا سهر علی پدر او میرزا کوچک پدر او
حکیم داود تمام در ان ولا از اعاظم و اکابر و مشاهیر اطبا و حکما بوده اند
و گویند بعزم زیارت عتبات عالیات از ان دیار سفر اختیار کرد
شبی از راه فرو افتاد پس از تجسس زیاد مأیوس شد دست توسل
بعروة الوثقی جناب ولایتمآب زد [illegible] بدر فرهت شود همت شحنه
النجف سواری اشکار شد راه را باو نمود و قران کوچکی از او اعانت

فرمود و غایب گردید چون پس از زیارت کربلای معلی بزیارت نجف
رسیده در عالم رؤیا حضرت شاه ولایت را دیدبا و فرمودند زیارت
تو مقبول است بزودی راه خراسان گیر و منت پذیر که امورات روضه
مطهره و خدمات بقعه منوره فرزندم علی بن موسی الرضا علیه
آلاف التحیه والثنا را بتو سپردم چون از خواب بیدار گشت بر سطیه
شوق نشست و زیارت مشهد مقدس را عزم رحیل در پیوست
چون بارض اقدس رسید در مدرسه پایین پای مبارک حجره را
منزل گزید و در انجا مشغول تدریس و طبابت گردید و ان اوقات
اوان ایالت نادر سلطان بود در اندک زمان معروف این و ان
و معالجات بیکش مشهور اکابر و اعیان شد روز بروز اختصاص
یافت تا مرجعیت عوام و خواص حاصل کرد در این بین یکی از خادم
باشیان عظام آستان که رونق احتشام از این عالم درگذشت و وارثی
نداشت منصب را با ایشان واگذاشتند پس از چندی دوری بدست
او برقی نیز وزارت آستان ملایک دربان را بر ان افزودند الحاصل

گویند در ظرف دو سال دارای هفت منصب از مناصب کرام این
دربار عرش مقام امد از انجمله خادمی ضریح مطهر و کلیدداری و
مهرداری و دیگر در اخر بار تولیت دربار عرش مدار است که گفته
اند کل الصید فی جوف الفرا در زمان تولیت نیز کما هی بمعالجات
مرضی میپرداخته ضعفا و فقرا را از مال خود دوا و غذا میساخته
طبیبی حاذق و جمیع تدابیرش موافق بوده و بر مسلک عرفان
و تصوف سلوک میفرمود و از غالب علوم معقوله و منقوله
بی بهره بوده تا در سنه هزار و دویست و شانزده اهنگ جنان
کرده و روی بجهان جاویدان اورده پس از خویش نه فرزند رشید
گذاشته که هر یک در این عتبه علیه بشغلی و عملی مشغول اند و اکنون
جمعی از نوادهای ایشان بخدمات استان فیض بنیان سرافراز و
ممتازند رحمه الله از انجمله السید الفاضل الهادی و العالم العامل
الکامل المهتدی الشهید السعید الاوحد مولانا میرزا محمد
المعروف بالشهید الثالث تغمده الله برحمته و اسکنه فی بحبوحة

جنته

جنته از مشاهیر علمای خراسان بل از معاریف فضلای ایران
است در معقول و منقول و فقه و اصول مهارت تمام و استحضار
ما لا کلام داشته پایه مآثر و مکرمت را در اعلا درجات علم
و عمل گذاشته تحصیل علوم شرعیه را در خدمت اقای بهبهانی
اعلی الله مقامه نموده گویند چهار مهدی نام از تلامذه عظام
انجناب بمقام بلند و اشتهار تمام رسیدند نخست فاضل نحریر
اقا سید مهدی بحر العلوم که له مقام معلوم دیگر جناب میرزا مهدی
شهید موسوم دیگر عالم علام مولانا مهدی نراقی دیگر زبده میرزا
مهدی معروف بشهرستانی اعلی الله درجاتهم و زید فی حسناتهم
و تکمیل علوم عقلیه در حضرت حکیم ربانی اقا محمد بیدابادی نموده
و علوم ریاضیه را در نزد مرحوم شیخ حسین که ذکرش گذشت
بانجام رسانیده بالجمله در غالب فنون ماهر کالسحاب الماطر و البحر
الذاخر همیشه مشغول افاضه انواع علوم و رسوم و اداب و تشویق
و تربیت محصلین و طلاب بوده کراماتی چند بان سید جلیل نسبت

میدهند از انجمله گویند چون در لیالی واسحار زیارت ایشان
آستان آسمان آثار مشرف میشد درب روضه مطهره از برای
او مفتوح میگردید ونیز میگویند که در جوف شب خود برای
ارامل وایتام حمل ما یحتاج وطعام ونفقه وانعام مینمود اما
کیفیت شهادة آن بزرگوار بطوری که جمعی از شیوخ کبار این دیار
تقریر مینمایند اینست که چون محمد حسین خان سردار دربار خاقان
گیتی مدار فتحعلیشاه قاجار طیب الله ثراه بفتح بلاد خراسان
مأموریت واستظهار یافت با جدی بلیغ ولشکری جرار شتافت
تا کار نادر سلطان افشار از مقاتله در معرکه کارزار بتحصن
واستحصار کشید وزمان محاصره بطول انجامید وامر مردم
بصعوبت رسید مرحوم شهید رؤسای بلد واکابر واعیان را
در خفا دید وبا ایشان مواضعه نهاد وقرار داد که در وقت معهودی
چون جمعیت سردار یورش آرند شهریان دست از جنگ بردارند
ودرویی حرم محترم وعمارات مبارکات گذارند پس کس نزد سردار

ونزد

فرستاد واو را از این تمهید اعلام واطمینان داد چون در آن
روز آثار چنین بروز کرد نادر سلطان از واقعیت امر مطلع
گشت استعداد خود را برداشت وبرای انتقام در طلب آن
سید نبیل رو بطرف بست مقدس گذاشت خبر بانجناب دادند
با مردم بسیار از علما واشراف در حرم مبارک ملتجی بودند دانست
اگر در آن موضع شریف توقف نماید رعایت احترام حرم را نخواهد
نمود وخون جمعی از مسلمانان را خواهد ریخت محض حفظ دماء
ایشان خود بنفس نفیس بیرون آمد وبطرف نادر سلطان
روانه شد شاید او را نصیحت کند وبراه دلالت باز آورد نزدیک
بست خیابان علیا در درب دار الضیافه رضوی ملاقات کرد نسبت
بان سید عالیمقام بی زشت ودشنام آورد تاب تحمل نماند و
برخی از آن کلمات ناسزا را جوابی بسزا داد کسان خود را آن
مردود اشاره بزدن وکشتن آن سید مظلوم نمود تیمور نام
تفنگچی تبریزی بامر آن شقی بر سر آن سید متقی فرود آورد

وخودان نابکار با پای چکمه دار لکدی چند بر سینه و پهلوی ان
بزرگوار زدند و در همان شب که شب یازدهم ماه مبارک رمضان
و سال سنه ۱۲۸ بود اولاً مرحوم قربان اردلان والد ماجد مرحوم
رمضان خان کشیکچی دروازه سرا برا بتصرف عساکر دولت
ابد مدت داد و بعد از ان کربلایی رضا خان کرد دروازه پایین
خیابان را بر روی لشکریان و جان نثاران دولت علیه مفتوح نمود
در این گیر و دار سپاه سردار وارد شهر گردیدند و تا قریب پشت
مقدس برسیدند چون مجال قرار نیافت روی بجانب فرار نهاد تا
و دو روز بیش نگذشت که سید عالیجاه بدین لطمات از
دنیا درگذشت گویند از کرامات مرحوم شهید ان بدبخت شقی
تا صبح راه برید بامداد خود را پشت دروازه مشهد دید بعضی
گویند اثار قدمش را براد کان بردند و در انجا او را بگرفتند و من
یعمل مثقال ذرة شرا یره عاقبة الامر ش در دار الباهره بکشتند
شهادة با سعادة شهید در سال هزار و دویست و هجده

ماه رمضان روی بجلد جنان نهاد مقبره انسرور در حرم انور در
مسجد پشت سر مبارک اطهر است و اکنون پیش اقایان مشهد
از اولاد و احفاد ان سید امجد و جد بنده رحمه الله از اجله الکبد
الاطهر والنجم الانور مولانا السید جعفر نور مرقده الشریف
وشرف مضجعه المنیف مولد پاک ان سید بزرگوار دار المؤمنین
سبزوار پس از تحصیل علوم و تکمیل اداب و رسوم و فوز بمرتبه
بلند اجتهاد و نیل مدارج فضل و سداد مهاجرت بارض فیض
قرین نموده و بجناب همشیره زاده سید جلیل مولانا سید محمد
سبزواری امام جمعه که ترجمه او گذشته بوده در کمال زهد و ورع
و تقوی مشغول و مادام العمر در جوار استان رضوان در بیان
ترویج علوم دینیه و نشر احکام شرعیه میفرموده تحقیقات
فریده و تصنیفات مفیده چند از ان جناب باقی مانده کتاب
ریاض الانوار در احوال ائمه اطهار و اثبات عصمت ایشان علیهم
کتاب اسرار الصلوة در حکمت تشریع نماز و اجزاء ان رساله در

اثبات حرمت غلیان رساله در علم قرائت و دیگر رسالجات از
این قبیل دارد که حال در کتابخانه این فقیر موجود است و قریب
بدویست جلد کتاب از مال خود وقف بر طلاب مشهد مقدس
رضوی نموده و تولیت از نیملا احمد هرانی واکذاشته معاصر
با مرحوم شهید اعلی الله مقامه بوده هم در زمان ایشان وفات
نموده در طرف پایین پای مبارک در صحن جدید قریب مقبره
خالوی خود متواری شده رحمه الله تعالی و تبارک از انجمله السید
الزکی العالم اللوذعی الالمعی مولانا الحاج میرزا معصوم الرضوی
ثراه الله فی مقام علی از علمای عظام و سادات جلیل الاقتدار
تمام ارض فیض قرین باسته در زهد و عفاف و تقوی و کفاف
سرامد علمای زمان و فضلای اطراف بوده پس از تکمیل علوم
نقلیه و تحصیل قوه قدسیه از مشایخ کرام ممتاز کردیده حجة
الاسلام کذارده و بمقام اصلی خویش معاودت نموده انزوا
و افتراق کزیده و بهیچ وجه تصدی حکومات و مرافعات را

قبول

قبول نفرموده از قناعت و زهادت میکفته است کویا من خود را
در کنار جهنم می بینم بالجمله از هر راه دنیا را از خود منع کرده و روی
بقناعت آورده در سال هزار و دویست و سی و دو برحمت ایزدی
پیوسته و در کفشکاه صحن مقدس عتیق در روضه خاک متواری
کشته رحمه الله تعالی از انجمله العالم العامل والفاضل الکامل صاحب
الصدق والوثاق مولانا الحاج ملا اسحق اعلی الله درجته
و ضاعف حسنته عالمی جلیل فاضلی نبیل و فقیهی بی بدیل
است مولد شریفش بلده تربت ساکن ارض اقدس بوده در انجا
تحصیل فقه و اصول و تکمیل معقول و منقول نموده و نشر علوم
و افاضه آداب و رسوم فرموده صاحب تصنیف و تالیف است
از انجمله تعلیقات بر شرح لمعه دمشقیه اکنون معروف و متداول
است مدة چهل سال کویند از حصار بند ارض اقدس خارج نشد
با مشاغلی که داشت ابدا الوده بامور مردم نکردید با جزئی مزرعه
معاش خود را میکذرانید کرامات چند بان عالم ارجمند نسبت

مید هند کو بند قبر خود را در زمان حیوة خود ساخت و هر روز
از برای انس در کناران سجاده عبادة میانداخت در اخر عمر زیارت
بیت الله مشرف کردید در ذهاب و ایاب از امنای دولت احترام
تمام دیدید پس از مراجعت چندی نکشید که بجوار رحمت ایزدی پیوست
و این در سال هزار و دویست و سی و هفت بوقوع انجامید و بان
قبری که در ایام حیوة در قبرستان قتلگاه ساخته بود رخت کشید
سنین سن شریفش هشتاد و تا شش بیشتر زید دانش همه از علما
وزهاد و علمای امجاد بوده اند و در پاره از علوم برخی تصنیفات
فرموده اند اول ایشان مولانا الحاج خداداد که معاصر ما و اهل صفوة
است و پس از او مولانا اسمعیل و همچنین تا بوالد مولانا اسحق
که پدر اسمعیل نام داشته هم سلسله علم باز در انخاندان استوار
بوده توارثه عن والد بعد والد رحمهم الله ثم از آن جمله العالم الفاضل
الزاهد الکامل مولانا الحاج محمد صالح افاض الله علی مرقده شآبیب
المغفرة عالمی نبیل و فاضلی جلیل از علمای یزد و تحصیل ادب

و دروس و تکمیل فضایل و علوم را در عتبات عالیات نموده
و در هر علم بهره و نصیب تحصیل فرموده و بعد از عود عتبات
عالیات مجاورت روضه رضویه را اختیار فرموده و در این بلد
فیض قرین بتدریس و مباحثه و نماز جماعت و قطع خصومت
اشتغال مینمود تا در سال هزار و دویست و چهل و شش برحمت
ایزدی واصل گردید در قبرستان قتلگاه مدفون شد از انجمله
العالم الربانی و الفقیه الصمدانی و الزاهد الوافی جناب
مستطاب ملا محمد یزدی تکمیل فقه و اصول در نزد جنابان
سیدان سندان آقا سید محمد علم الهدی و آقا میرزا محمد رضوی
رفع الله درجتهما نموده و بجماعت و تدریس مشغول بود از انجمله
السید الجلیل و الحبر النبیل الواثق بالله مولانا الحاج میرزا عبدالله
رفعه الله الی مقام القرب و محل الانس فاضلی کامل و عالمی عامل
همشیره زاده مولانا الحاج سید محمد سبزواری امام جمعه است
که ذکرش سبق یافت مقدس آستانه مینو نشانه و نایب الصداره

ارض اقدس بوده تحصیل علوم و تکمیل آداب و رسوم در خدمت
خال مکرم خود نموده ده نوبت حج بیت الله الحرام گذارده و
بزیارت قبور ائمه انام علیهم السلام فایز گردیده گویند در اهل
اولی اکراد عمارلو قافله را بین نیشابور و سبزوار تاراج کرده‌اند و
ما یعرف سید بزرگوار را بغارت بردند با کمال افسردگی معاودت
کرده روی بملجأ ضعفا و مساکین آورد نظم کرم نه پیر مغان
در بروی بگشاید ❊ کدام در بزنم چاره از کجا جویم ❊ پس آورد رو
شهر بکبر بحرم مطهر آمد بسی تضرع و زاری و عرض سوگواری
داد و روی عجز بخاک نیاز نهاد او را خلسه ربود در عالم مراقبه
بزرگواری بدره زری باو عنایت فرمود چون بخویش آمد کیسه
در دست او بود شمردند صد تومان خراسانی کیسه راه گرفت
و بر مسطبه شوق نشست و در همان سال زیارت مکه معظمه زادها
الله شرفا و تعظیما دریافت پس از آن پیوسته در آستان آسمان
جناب نشر آداب و تعلیم طلاب مینمودند تا بکبر رشاد را الفض

زیارت حاصل فرمود در سال هزار و دویست و سی و نه از این
جهان انتقال کرد سن شریفش هشتاد و هشت سال گویند
دوازده فرزند داشته تمام با وفا رود دانشمند و دو نفر از
ایشان بمنصب بلند تدریس نایل و سرافراز شده اول میرزا
حسن و دیگر میرزا محمد تقی رحمهم الله جمیعا از الجمله العالم
المؤید و الفاضل المسدد مولانا الحاج ملا محمد عالمی بی بدیل
و فقیهی جلیل استفاده علوم در خدمت جناب صاحب ریاض
فرموده و در خدمت جناب شیخ جعفر نجفی نیز باستفاده و تکمیل
مشغول بوده و در مشهد مقدس رضوی بنماز جماعت و
تدریس و تربیت طلاب مشغول بوده و اکثر اهل این ارض
فیض قرین از نماز جماعت او بهره ور میشدند و در پای
منار مسجد گوهرشاد در طیبه امامت داشت و صفوف جماعت
اغلب مسجد را پر مینمود و خوش بیان و خوش تقریر بود و با این
حقیر نهایت مرحمت داشت و تصنیفات بسیار از آن جناب باقی

مانده است از انجمله تدقیق شرح بردة مرحوم بحر العلوم و دیگر
سه جلد در حل احادیث مشکله و بیانات انها و رساله در حل
حدیث هیجدهم از خصال و رسالهٔ شرفی و برق در طهارت
خون امام و رساله کل جعفری کتابی در اصول فقه و رساله در
ترجمهٔ طب الرضا که ملحق خواهیم نمود باین نسخهٔ شریفه انشاء الله
و غیر این از رسایل و جواب و سؤال و کتابخانه انجناب در مشهد
مقدس رضوی نظیر نداشت و از هر کتاب در هر علم و فنی یافت
میشد مدت حیوتش هفتاد و پنجسال بود در سنه هزار و دویست
و پنجاه و هفت از دار فانی گذشت و در دار السیاده میون کوهر
ابدار در جوار امام هشتم متواری شد از انجمله السید الماجد
والعالم العلم العابد المخصوص بعنایة الله مولانا الحاج میرزا
هدایت الله اسکنه الله فی علیین و سلکه مسلک الصالحین از
علمای عظام و فضلای کرام ارض اقدس امتیاز تمام
داشت ارشد اولاد مرحوم میرزا مهدی شهید سابق

الذکر است و ریاست شرعیه خراسان در ان عصر منحصر بایشان
بوده در حضرت والد ماجدش تحصیل علوم و تکمیل فنون نموده
و مادام الحیوة نشر فضایل و ترویج احکام و رفع خصومات
میفرموده گویند پس از رفتن نواب خلد اشیان شجاع السلطنه
از خراسان سید محمد خان کلانی با جمعی از طایفه ترکمان بنای
تاخت و تاز و فتنه و اشوب گذاشت بسیار امر بر مردم تنگ شد
و راه چاره بر مردم مسدود گردید سید بزرگوار مولانا ملا اوتان
نام نیشابوری را که از تلامذه او بود بکلات فرستاد و انچه را
سودمند بود میدانست از امر و نهی و وعد و وعید و مواعظ
عارفانه و نصایح مشفقانه بمقتضای حال و مقام نوشت
و پیغام داد سید محمد خان بفرمایش ایشان از خرابی و فساد
کناره کرد و روی باطاعت و انقیاد اورد و از این قبیل امور در
خدمات دین و دولت و حفظ صلاح جمهور بسیار از این سید
بزرگوار ناشی و اشکار شده است ولادت باسعادتش در

ماه رجب سال هزار وصد وهفتاد وهشت ودر روز شنبه
هفتم شهر رمضان المبارک سنه هزار ودویست وچهل و
هشت ازین جهان فانی درگذشت از مصنفات آن مرحوم کتابی
در تفسیر کلام الله المجید با مباحث فاضلانه ودقیق نوشته
است ده جزو از اول قرآن وده جزو از آخر تفسیر فرموده رحمه الله تعالی
از آن جمله السید الاجل والفاضل الاورع الاکمل العالم الودود
مولینا الحاج میرزا داود طیب الله تربته واسکنه جنته نجل جلیل
مرحوم میرزا مهدی شهید وبرادر کهین میرزا هدایت الله
سابق الالقاب است از غالب علوم حظی وافر وبهره کامل
داشته در خدمت والد ماجد تحصیل فضل وادب وتکمیل
اخلاق وحسب نموده در فنون ریاضیه باسرها از هیئت و
حساب وهندسه وغیرها ماهر بلکه سرآمد علمای معاصر بوده
گویند برای تحصیل این علوم از اطراف بلاد در حضرتش فضلا
جمع آمدندی وتلمذ کردندی واعمال زیجیه را چون عمل پرگار

مناسب

مناسب بجای رسانیده که دست هیچ محاسب بر نرسیدی وایضاً
گویند که چون مرحوم مبرور مولانا الشیخ محمد تقی الاصفهانی
اعلی الله مقامه بزیارت آستان ملایک پاسبان مشرف گردید
سید مذکور چهارده ماه ایشان را درین ارض فیض قرین مهمان
کرده نگاه داشته درین مدت لوازم ضیافت را چنانکه باید از
از عهده برآمد وقروض ایشان را که زیاده از هزار تومان بود از
مال خالص خود ادا نمود ودر آن ایام فقه واصول را در خدمت
شیخ عالی مقام اکمال واتمام فرمود گویند کتابخانه آن سید
عالیشان در آن زمان از سایر علما واقران ممتاز ومختار بود
ولادتش در سال هزار وصد ونود ودر سنه هزار ودویست
وچهل در خلد جنان منزل کرد ودر روضه مطهره در جانب پشت
سر مبارک متصل بتوحیدخانه مبارکه روی بحجره بجانب بازار
رحمه الله تعالی از آن جمله السید المحقق النقاد صاحب الطبع الوقاد
مولانا الحاج میرزا عبد الجواد طیب الله ثراه وجعل الجنة مأواه

نیز فرزند ارجمند مرحوم شهید و برادر کهتر میرزا هدایة الله
واخوی مهتر میرزا داود متقدمی الاذکار است سیدی رفیع
المنزله و فاضلی شریف المرتبه از جمله ارباب زهد و تقوی
و اهالی علم و فتوی بوده در حضرت والد جلیل هر نوع
فضایل و مآثر را تکمیل نموده و مادام الحیوة نشر علوم شرعیه
و ترویج احکام علیه مینموده در رعایت طلاب و حمایت حمای
صاحبان سداد و ثواب اهتمام موفور و سعی مشکور مبذول
میداشت ولادت با سعادتش سال هزار و صد و هشتاد و
هشت و در سال هزار و دویست و چهل و شش ازین جهان
فانی در گذشت و در حرم مطهر در جنب تربت والد و برادر
قریب بتوحید خانه مبارکه مدفون گشت رحمهم الله اجمعین
از آنجمله الفاضل المؤتمن والعارف الممتحن مولانا الشیخ محمد حسن
جزاه الله بالاجمل الاحسن از طایفه باشتی کویند میلادش
در یکی از قرای نیشابور معروف بمعموری اتفاق افتاد آغاز

تعلم

تعلم علوم در مشهد مقدس نهاد در خدمت مرحوم میرزا معصوم
رضوی سابق الذکر بتحصیل فقه و اصول کرد و در حضرت مولانا
ملا عبد الوهاب شیخ الاسلام مدتی مدید مشغول
بنشر فضایل و تدریس فنون بود ناگاه جذبه شوق الهی او را در
ربود دست از گفت و شنید کشید و در گوشه عزلت منزوی
گردید و مدة مدیده این عبد ذلیل در جوار منزل آن شیخ
جلیل و عارف نبیل منزل داشتم و فیوضات بسیاری از آن
بزرگوار شامل حال این عاصی خاکسار شد و مدت چهار
سال در یکی از حجرات مدرسه پایین پای مبارک بریاضات
صعبه اشتغال ورزید تا در افعال و اعمالش بروزاتی چند
مشاهد آمد و وفاتش در دوم رجب سال هزار و دویست
و شصت و دو اتفاق افتاد سن شریفش شصت و یکسال و بر
حسب وصیت خودش در قبرستان قتلگاه روی زاری بر خاک
حجاب و تواری نهاد رحمه الله تبارک و تعالی از آنجمله السید

السند والعالم المؤید الفقیه الکامل المسدد مولانا علم
الهدی الحاج سید محمد المعروف بالسید القصیر قدس الله
نفسه الزکیه عالی خبیر و فقیهی بی نظیر و محققی نحریر در زهد
و تقدس و ورع و تقوی وحید عصر و فرید دهر بوده از اجله
سادات رضویه ارض فیض قرین است نجل زکی مولانا الحاج
میرزا معصوم رضوی سابق الذکر است تحصیل مبادی در مشهد
مقدس نموده و برای استفاضه فقه و اصول بعتبات عالیات
مشرف گردید چندی در محضر آقای بهبهانی و مدتی در خدمت
سید بحر العلوم و زمانی در حضرت مرحوم شیخ جعفر نجفی
اعلی الله درجاتهم و رفع مقاماتهم تلمذ و تکمیل فرموده
تا آنکه بقوه قدسیه اجتهاد فایز آمده و از ایشان مجاز شده
طریق مراجعت پیموده مدت چهار سال در مدرسه بالای
سر مبارک مشغول افاضه فنون فقهیه و نشر فتاوی شرعیه
بوده پس بتقریبی مهاجرت باصفهان کرده در آنجا نیز اشتغال

باین اعمال شریفه داشته و جناب مستطاب حجة الاسلام
و ملجا الخاص و العام حاجی سید محمد باقر و مرحوم جنت آشیان
حاجی محمد ابرهیم کلباسی نهایت تعظیم و تکریم در حق آن سید جلیل
مینمودند و مردم را امر بمتابعت آنجناب مینمودند و زنی در
اصفهان بحباله زوجیت خود در آورده و فرزندی از آن زن
داشتند فاضل و عالم و فقیه و ثقه و عادل موسوم بآقا میرزا
حسین رفع الله درجته و بسیار دقت نظر داشتند و چند زمانی
در مدرسه نواب بتعلیم طلاب اشتغال داشتند باری بعد از چند
سالی باز پس روی بمشهد مقدس آورده ملجا خاص و عام و مرجع
طلاب علوم از هر ناحیه و مقام گشته و منجوق علم و دیانتش
از اوج عیوق گذشته در آن اعوام حج بیت الله الحرام گذارده
و مکرر بزیارت قبور طاهره ائمه انام علیهم السلام تشرف جسته
شرایف اوقات را بوظایف طاعات و عبادات میگذرانید
ناگاه مرض فلج او را عارض مزاج بهاج گردیده و باسباب ظاهره

مداوات و علاج را مستبعد دید شوق زیارت عتبات زاد در
در دل تصمیم بست و عزم رحیل در پیوست در دار الخلافه طهران
مرحوم شیخ محمد رضا که از اکابر علما و اعیان بود ایشان را بمنزل
خود برد و اطبا را برای استعلاج جمع اورد و مدة شش ماه تمام اهتمام
کرد سعی جمیل ان شیخ پاک نهاد در رفع علت از طبیعت این سید
جلیل مفید نیفتاد در مرودان ان شهود پادشاه مبرور البسه
الله حلل النور از ان سید بزرگوار دیدن نمود و انچه سزاوار بود
از انعام و اکرام مبذول فرمود بالجمله چون از علاج مایوس امد
بقصد استان بوسی مشاهد مشرفه رفت در بلده قم شبی
سخت علاوه بر امراض سابقه گذشت در سال هزار و دویست
و پنجاه و پنج از این سرای سپنج رخت کشید و بساحت قرب
یزدانی از این عالم فانی رسید جسد شریفش را بارض اقدس
نقل کردند و در جوار امام مطهر منوره ما بین مسجد بن پشت
سر و بالا سر مبارک بخاک سپردند کسانی از خوضه درس ان

ان سید عالم مقدار بدرجه فضل و اشتهار رسیده اند که هر یک از
انها را در این اوراق ترجمه جداگانه است از انجمله مولانا السید الاجل
الانور الحاج میرزا حسن که ترجمه انرور عنقریب خواهد امد برادر
کهتر انرور و مولانا سیدنا الاجل الانور العالم المقدس المکرم
الازهر سید السادات و منبع السعادات الحبر النحریر اللوذعی
اقا میرزا محمد صادق الرضوی ناظر روضه رضویه علی مشرفها الاف
السلام و التحیة و جناب مولانا ملا محمد تقی جولایی و مولانا
ملا محمد رضای قاری و مولانا ملا محمد تربتی و مولانا ملا احمد
هروی و مولانا ملا محمد رضای سبزواری و مولانا ملا محمد رضای
مایانی و مولانا میرزا محمد مهدی و مولانا الحاج میرزا حسین هر دو
بزرگوار فرزندان جناب بودند و در علم و عمل کامل بودند و مولانا
حاجی میرزا محمد علی تربتی و این حقیر مهدی در خدمت ان سید بزرگوار
استفاده از کلمات دربار انرور مینمودم و نهایت مرحمت باین
عاصی داشتند کتب مصنفه ان عالم نبیل باین تفصیل است کتاب

مصابیح در فقه یکدوْد تمام کتاب اعلام الوری نیز در فقه از اول
طهارة تا مبحث تیمم شرحی مبسوط بر کتاب خمس و اجاره و
قضا و شهادات و مبحث لباس مصلی از لمعه دمشقیه کتابی
در علم رجال لبی خدمات عظام از آن سید عالیمقام نسبت بدین
دولت انجام یافت من جملتها آنکه پس از فوت خاقان خلد آشیان
مواد اشوب و فتنه در بلاد خراسان هیجان آمد خان خبوشان
باسی هزار او ذلك بطمع تنجیر مشهد مبارك افتاد و باین خیال
خام تا سرحد جام از قتل و غارت و هتك حرمت چیزی باقی ننهاد
زمانی برآمد و از سپاهی و مجنده آن حدود کاری نگشود و کسی از
امجاد و انجاد باب مرادی نکشاد سید مسدد چاره این فساد را از
راه سداد ندای جهاد و صلای دفاع در داد و خود با برادر کهتر و
دو پسر مهتر خویش راه آن بدکیش گرفتند و جمعی بسیار از علمای
اخیار و سادات جلیلة الاقتدار و سایر محترفان دیار سابه و از
از پی آن سید بزرگوار برفتند و دو روزی برای تهیه اسباب کارزار

نزدیك حصار بند شهر توقف فرمود مدلول این اخبار آن
نابکار استماع نمود کارش باضطراب و اضطرار کشید دعوة المظلوم
مستجابه خود را در چنگ اجل گرفتار دید و ضاقت علیهم الارض
بما رحبت مجال قرار نیافت ناچار بجانب فرار شتافت فتنه
بپا شود و شمشیری بجوش نیالود سن شریف آن سید نکو خصال
هفتاد و پنج سال است رحمه الله تعالی از انجله السید السند الماجد
العالم ابی المفاخر و المآثر و المعالی و المکارم مولانا الاجل الحاج
میرزا هاشم قدس الله نفسه الزکیه و زید فی درجاته العلیه سامی
فرزند اسعد و گرامی ولد ارشد مرحوم میرزا هدایة الله و نواده مرحوم
شهید اعلی الله مقامهما است در حضرت والد ماجد تحصیل
فقه و تفسیر و کلام و تکمیل هر نوع مرتبه و مقام نموده و از ایشان
اجازه اجتهاد و نیل مدارج فضل و سداد حاصل فرموده همواره
مشغول مباحثات علمیه و ترویج احکام شرعیه بوده و اکثر ایام
صایم و در لیالی قایم و پیوسته بذکر و دعا اشتغال داشتند و

ماه رجب وشعبان را ترک صیام نمی نموده اند و در جوف لیالی
بمنازل فقرا ومساکین قدم رنجه میفرمودند و از التفات
آنجناب کتابی بخط مبارک ایشان دیدم نظیر مسلیة الفواد
فی فقد الاحبة والاولاد واهتمام این داشتند که بقیة التفسیر
والد ماجد خود را که ده جزو وسط آن باقی بود تمام نمایند در
حین اشتغال بنوشتن آن تقدیر ایزد مبرم منحتم شد بلغو شی
وبا از دنیا روی بعقبی نهاد و در رونق امور مسلمانان
وانجاح مقاصد ایشان وکسب محاسن عادات وجلب محامد
وسعادات ساعی بودند گویند در ایام فتنه سالار آن
عالی تبار در نصرت لوای دولت وحمایت اردوی ظفر آیت
نبوی مجاهدت ومساعدت داشت اجامره واشرار از اتباع
سالار آن سید بزرگوار را با جمعی از اخوان وانصار در حبس
گذاشت بسیار صعوبت کشید ومرارت چشیدند تا سجن بالاخر
رسید پس از افتتاح شهر بدار الخلافة الباهره شتافت و از مراحم

اعلیحضرت

اعلیحضرت شهریاری امتیازات کثیره یافت مراجعت فرمود بر
آداب حسنه وسیرت مستحسنه خویش بیفزود تا در سال
هزار و دویست وشصت ونه از این جهان گذران درگذشت
ودر حرم محترم نزدیک مرقد والد ماجد معظم مدفون گشت
ولادتش در ماه رجب سال هزار و دویست ونه است رحمه الله
تعالی از آنها السید الممتحن والعالم المؤتمن مولانا الحاج میرزا
حسن رفع الله درجاته وزید فی حسناته برادر کهتر مولانا
الحاج سید محمد مشیر است چندی در خدمت ایشان تلمذ
نموده پس باصفهان رفته ومدتی در محضر مرحوم شیخ محمد
تقی ره استکمال نموده تا بدرجه رفیعه اجتهاد رسیده و
پس از آن بکربلای معلی مشرف شده دو سال در محضر درس
مرحوم آقا سید محمد نجل زکی سید صاحب ریاض حاضر گشته
واستفاده احکام وقواعد فقهیه نموده ومراجعت بارض
اقدس کرده بعد از وفات برادر مکرم مرجعیت عامه و ریاست

نامه بهمرسانیده در امورات شرعیه و ترویج احکام ملیه
اهتمام تمام داشت و با ارباب دول قدم در راه مراوده و معاشرت
نمیگذاشت و جمعی از علمای ربانی از حضور درس و استفاده
از آن فقیه صمدانی بمرتبه رفیعه علم و عمل ارتقا نمودند مثل
مولانا شمس الفضلا و الادبا بدر المجتهدین و المحققین حاجی
میرزا نصر الله دام الله توفیقاته و مثل مرحوم علام فهام
و مقتدی الانام و کفیل الارامل و الایتام ملا محمد صادق
نیشابوری ره و مثل مرحوم جنت اشیان علام فهام السید
الاجل الانور و العالم المقدس المکرم الاطهر اقا میرزا بابای
سبزواری و غیر ایشان رفع الله تعالی فی الجنان درجاتهم و این
عاصی نیز روزگار مدة دو سال در مدرس انجناب باستفاده
و تعلیم شرفیاب میشدم و در تشویق و ترتیب حقیر کوتاهی
نمیفرمودند و در ترویج حقیر و شیوع کتب مولفه حقیر کمال اهتمام
میفرمودند و در کتابه حجة المعاد انجناب بخط مبارک خود در

تعریف

تعریف و توصیف ان کمال مرحمت نمودند و باعث ترویج ان
کتاب و باقی مولفات این حقیر گردیدند در اوایل فتنه سالار
ان سید عالیمقدار او را دعوت کرد و لیکن نصایح مشفقانه با
او در میان اورد و اثری نبخشید و از طریق لجاج منصرف نگردید
زمانی برامد و امر بر وی از هر جهة تنک شده در حضرت سید جلیل
ملتمس گشت تا قدم بار دور نجه دارد شاید محصورین را از شکنجه
برادر راه اردو بوید بلکه چاره صلحی جوید جناب سید بر خواهش او
تقریع فرمود و تفریع نمود پس با جمعی از اصحاب بجانب معسکر
انجم قباب شتافت احترام تمام یافت چون ان صلح موافق صلاح
نبود از همانجا بسمت عتبات عالیات مرحله پیمود تا انکه افتتاح
مشهد مقدس صورت بست بر مرکب معاودة نشست در جوار
استان قدس با خصایص سابقه انس داشت تا در شهر شعبان
المعظم سنه ۱۲۷۸ ازین عالم فانی درگذشت و در مسجد پشت سر
ازحرم مطهر مدفون و مضمر گشت رحمه الله تبارک و تعالی

از انجمله السید السند و العالم الکامل المؤید فخر العلماء العاملین
و بدر الفقهاء و المجتهدین المولی الاعظم الامجد الاوحدی
آقا میرزا محمد الرضوی افاض الله تعالی علی مرقده شآبیب الرحمة
و الرضوان و اسکنه فی اعلا غرفات الجنان عالمی بی نظیر و فاضلی
بحر و محققی بصیر تکمیل فقه و اصول در خدمت صاحب ریاض
رضی الله عنه نموده و در مشهد مقدس رضوی بتدریس و
تربیت طلاب اشتغال داشتند جمع کثیری از افاضل از درس
و تربیت آنجناب بدرجات علم و عمل ارتقا نمودند که ترجمه
هر یک محتاج بدفتر جداگانه است و ریاست عامه و خاصه و نماز
جماعت ارض اقدس بجناب ایشان منتهی گردیده بود و مقبولیت
عامه و خاصه از برای ایشان بود و سن شریف از هفتاد
و چهار سال بود وفاتش در ماه رجب در سال ۱۲۶۴ و مرقدش
در حرم انور در مسجد پشت سر مشهور بمسجد زنانه واقع گردید
سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه از انجمله الفاضل المتقی و

العالم

العالم الماجد التقی مولانا حاجی میرزا نصر الله تربتی از اتقیا
و ازکیا و اجله علمای ارض فیض قرین در زمان خود بود و
استفاضه فنون شرعیه و علوم اصلیه و فرعیه در خدمت
جناب الحاج سید محمد علم الهدی و برادر کهتر ایشان نموده و در
مراتب علمیه بنهایت محل اعتماد و وثوق جناب حاجی میرزا
حسن سابق الذکر بوده و باجازه او مشغول نشر فتاوی شرعیه
و تدریس کتب علمیه گردیدند تا بمقبولیت عامه و مرجعیت تامه
رسیده تا در سال هزار و دویست و نود و هشت از این دار فانی
درگذشت و بر طرف مسجد بالاسر مبارک در صفه متصل بمسجد
زیور متواری گشت رحمه الله تعالی از انجمله السید الزهری و کوکب
فی سماء الفضل دری مولانا الحاج میرزا عسکری رفع الله منزلته
و زاد مغفرته فرزند سعادتمند میرزا هدایت الله مقدم الذکر
است پس از مرحوم والد امامت جمعه ارض اقدس با ایشان دون
سایر اخوان ایشان رسید بتعلیم علوم و ترویج آداب و رسوم اشتغال

ورزیدند بسیار در مواظبت حال و رعایت احوال فقرا و مساکین
میکوشید و اکثر طلاب ارض فیض قرین موظف بوظایف از
جناب بودند و جمعی از فضلا و علما و ادبا پیوسته در کتابخانه
ایشان حاضر بودند و بمباحثه علمیه و تحقیق مسایل گفتگو میکردند
و هر عالمی که از بلاد ایران مرحله پیمای ارض فیض بنیان میشد
در دید و بازدید و میهمانداری وغیره کوتاهی نمینمود و پیوسته
با علما طریقه افاده و استفاده مرعی میداشت و بجز مباحثه علمی
در مجالس بسخن و کلام دیگری نمیپرداخت و از مؤلفات آنجناب
ینابیع الشریعة فی فقه الامامیة از کتاب طهارة و قضا و شهادات
و نذری تمام و باقی ناتمام و رساله در مناسک حج و منظومه
در ارث و شرح بر تمهید القواعد که تمام نموده اند و رساله در
حدود و قصاص و رساله که بخواهش خاقان مغفور مرحوم محمد
شاه کساه الله ثیاب النور تالیف فرموده و رساله نجاة المتقین
در اکثر ابواب فقه مشتمل بر جمیع اقوال و طریقه احتیاط و

رساله

رساله صراط النجاة و خلاصة النجاة که هر دو در احکام شرعیه
و فرعیه اند و دو مسئله از فقه یکی در بیع فضولی که آیا سکوت
مالک کفایت در لزوم فضولی دارد یا محتاج بلفظ است و یکی قرائت
ماموم در خلف امام که قریب بده هزار بیت بتفصیل تمام مجتهد
زمان ایشان جناب حجة الاسلام مرحوم حاجی سید محمد باقر اعلی الله
درجته نوشته بودند و هنوز آن کتاب تمام نشده بود که جناب
حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر از دار فانی بدار باقی رحلت فرمودند
و در سال هزار و دویست و شصت و یک که این خادم اخبار و آثار
ائمه اطهار علیهم السلام بزیارت عتبات عالیات شرفیاب
شدم آن نسخه شریفه را بنظر علمای نجف و کربلا رسانیدم
نهایت تحسین فرمودند و اکثر علما در آن نسخه شریفه بخط مبارک
خود کمال مدح و تحسین نموده اجازات بلیغه رشیقه صریحه در
حق آنجناب نوشتند و جواب سؤالی که بین ایشان و اهل
خراسان و دیگران واقع میشد که جواب آنها را با این حقیر محول

میفرمودند که اجوبه آنها را موافق قواعد فقه بتفصیل نوشته
نوشته بنظر مبارک ایشان میرسانیدم و بعد از آن خلاصه
جواب را در حاشیه استفتا می‌نوشتم قریب بسی هزار بیت
میشود و در زمان خوف مرحوم محمد شاه قاجار کساه الله ثیاب
النور بتقریبی در دار الخلافه الباهره توقف داشت و بر جنازه
ایشان نماز گذاشت خدمات بزرگ را نسبت بدین دولت
منشا بوده مرحوم سامخان ایلخانی را او بمتابعت دولت علیه دلالت
نموده و در اوقات فتنه سالار با عساکر منصوره مواطات
و ارسال مراسلات داشته سالار او را با برادر مهترش مولینا
الحاج میرزا هاشم و جمعی دیگر در حبس گذاشته بدین زحمات
از دولت بسی احترامات یافت پاره امراض قلبیه بر وی مستولی
گشت و در چهاردهم شوال سال هزار و دویست و هشتاد از
این جهان بیداد درگذشت و در مسجد پشت سر از حرم مطهر
مدفون گردید و در ماه رجب سنه ۱۲۱۱ از مکمن غیب بعالم شهود

الید

رسید و از حسن اتفاقات بلکه میتوان گفت که از جمله کرامات
باشد که مدت زندگانی انمرحوم با والد والا گهرش مساوی بود و
هم چنین اولاد انجناب با اولاد والد بزرگوارش ذکوراً و اناثاً صغیراً
و کبیراً تساوی داشتند و ولادت انجناب در ماه رجب چنانچه ولادت
والد بزرگوار و برادر نامدارش جناب مستطاب میرزا هاشم در آن ماه بود
رحمه الله ثم و جعل الجنة مثویه از انجمله العالم النحریر والمحقق
الخبیر ناهج مناهج التقوی الی الله المخصوص بعنایات الله مولانا
الاجل میرزا نصر الله شیرازی طاب الله ثراه و جعل الجنة
مثویه دانشوری معالی گستاه و هنرپروری معالی انتباه
خواطر خطیرش از جمیع علوم آگاه و ضمیر منیرش در قاطبه فنون
و کمالات همراه مدرس اولین درگاه عرش اشتباه است نظم
سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی مولد شریف
دار العلم شیراز در آخر سنه هزار و دویست و سی و نه عالم را از
میلاد خود طراز بخشید والد ماجدش مولانا الحاج میرزا

عبد الغفار حشره الله مع مواليه الابرار در تربيتش كوشيد
هنوز بسن بلوغ نرسيده و در حضرت مولانا عبد الصالح
يزدى ضبط علوم ادبيه و حفظ قوانين عربيه نمود و مقدماتى را
از نحو و اشتقاق و متن اللغة و منطق و معانى و بيان و بديع
و عروض و قافيه و خط و انشا و دراوين شعرا و رسايل بلغا و
ايام معروفه جاهليت و وقايع اسلاميت و مخضرميت و كيفيات
ملل و تواريخ دول تكميل فرمود پس از آن بفنون فلسفه و تحصيل
شعب آن پرداخت و در خدمت حاج اكبر نواب تلمذ را مقام
ساخت در اول حكمت عمليه را از تهذيب اخلاق و تدبير منزل
بياموخت سپس در اقسام نظريه اصليه چون طبيعيات و امور
عامه و الهيات و هندسه و ارثماطيقى و نسب تاليفى و ادوار
لحنى از موسيقى با فرعيه مانند زيجات و احكام نجوم و اسطرلاب
و رمل و خواص عدد و حساب و سياق و جر اثقال و غيره كه برخى
علوم غريبه مندرج در آنست چراغ دانش برافروخت و انواع

طب را كليات و تشريح و معالجات و معرفت ادويه مفرده و
قرابادين از افادات مرحوم الحاج ميرزا على اكبر طبيب بيندوخت
پس علوم شرعيه را در محضر شريف مولانا الحاج شيخ محمد مهدى
الكجورى استفاضه كرده و هر يك را از فقه و اصول و رجال و درايه
و قرائت و تفاسير و اخبار بسر حد كمال آورده صاحب ملكه راسخه
گرديد و بقوت استنباط فروع از اصول برسيد از آثار تاييد
و دلايل توفيق آنكه درين قليل مدت با الهمه زحمت تمام كتب
متداوله در فنون مذكوره را بخط خود استنساخ نمود و بر هر كدام
حواشى و تعليقات از نتايج خواطر خود افزود در آن اوقات
اشتهار داشت كه بازار ادبيت را در يزد رواج است و امهات
عربيت را انتاج چنانكه اقسام حكمت را در اصفهان ميگفتند
و انواع رياضى را در خراسان و فنون شرعيه را در عربستان در
سال هزار و دويست و شصت و سه با شكوه نمايان و تجمل
فراوان كه از انجمله هجده صندوق كتب نفيسه و دفاتر عزيزه

بود عزم مسافرت نمود فاذا عزمت علی المعالی فاخرط عزماً
کما عزم الرجال الحوّل تا نوادر علوم و شوارد آداب و رسوم را
که احیاناً در دار العلم شیراز بدست نیاید از سکنه دیگر بلدان
اخذ نماید که گفته‌اند اذا لزم الناس البیوت رأیتهم عماة
من الاخبار حرف المطالب الحاصل با عده و عدید و طارف و
تلید روانه گردید در منزل سیم که دهی است معروف بسیوند خبر
فوت پادشاه ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه را شنیدند
جمعی از الواط و اشرار و راهزنان اطراف قریه را چاپیدند و تمام
کتب و دفاتر و اموال و ذخایر آنجناب را حتی کفش از پایش بغارت
بردند راجلاً حافیاً مراجعت کرد پاهایش از خاشاک صحرا زخم
شد و از پیاده رفتن آبله بر آورد شنیدم در آن زمان یکی از
همراهانش بسوی او شکایت برد و دریغ و اسف همی خورد از
آنجناب پرسید شما را حال چیست فرمود امروز و دیروز بر دو
یکسان عجب تر آنست که بمحض ورود دوباره شروع در انتساخ

و استکتاب کتب تازه نمود و هیچ مبالات با آنچه شد ابداً اردات
نفرمود ۵ من شوریده از آن شور که بر سر دارم ۵ خار را کوی که از پای
نباشد جزم ۵ و در مدرسه منصوریه که از ابنیه قدیمه و اماکن شریفه
دار العلم است تدریس پرداخت و آوازه فضل و علم و دانش و
بینش خود را در آفاق انداخت پس از چند سال مشاهد مشرفه ائمه
عراق عرب را علیهم الصلوة و السلام زیارت کرد و در حضرت علمای
آن ناحیت عرض فضل و هنر آورد و از رؤسای ایشان چون جناب
مولانا آقای دربندی و مرحوم شیخ مرتضی الانصاری اعلی
الله مقامهما مجاز گردید و در دوی معاودت بطرف شیراز بازگردید
سالی چند توقف فرمود و مستعدین طلاب را افاضت بخشود
در شهور سنه ۱۲۷۹ عزم زیارت مشهد مقدس را تصمیم نمود و فرزند
بزرگوار آن شیخ جلیل مولانا ملا عبد الرحمن گوید این حقیر در
السفر ملازم رکاب و مستفیض از خدمت آنجناب بودم چون
به یزد رسید دیوانیانش از حرکت ممانعت کردند که جماعتی از

طاغیان بلوچ در دربک شتران طلبی آماده نهب قوافل بودند
تا بر دید از قرآن مجید استخاره کشود این آیه نمود فاسر باهلک
بقطع من اللیل واتبع ادبارهم ولا یلتفت منکم احد وامضوا حیث
تؤمرون وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین در
همان شب روانه کردند چون نزدیک آن موضع برسید معلوم گردید
که حضرات بلوچ وقت سحری کوچیده اند بسلامت ادراک فیض
زیارت نمود سالی رحل اقامت انداخت اذان واسماع طلاب و
محصلین را اذن فاتق علوم بسوط لالی حالی والسنه وافواه
را بذکر مفاخر ومآثر خود مالی ساخت ٥ اذا حل ارضا ساد فیها
بعلمه فما عالم فی بلدة بغریب ٥ وابن حقیر خاکسار در خدمت
آن بزرگوار بسیار شرفیاب میشدم و در آن زمان بتالیف [illegible]
النجاة که شرح اشعار دره نادره مرحوم بحر العلوم عطر الله مرقده
میباشد اشتغال داشتم وآنچه از آن اشعار شرح مینمودم
بنظر مبارک ایشان میرسانیدم وتشویق ابن حقیر مینمودند

وبخط مبارک کمال مدح وتحسین در آن کتاب نوشتند وابن
حقیر کمال مرحمت میفرمودند چون بعد از اکمال مدة خواست
معاودت نماید فضلا وطلاب بر و گرد آمدند وبهر وسیله
مانع شدند وجناب علام فهام وفاضل قمقام فرزند ارجمند
[illegible] آخوند ملا عبد الرحمن زاد الله توفیقاته گوید این بنده حاضر
بودم در این مقصد از لسان الغیب تفأل زدند اول ما برای این شعر
آمد ٥ قبر امام هشتم سلطان دین رضا از جان ببوس ودر این
بارگاه باش ٥ بالاخره توسل باستان مینولشان با ایشان هم
داستان گردید وآنجناب را بمنصب متنیل شد در پس آستان مقدس
بر گزید مجاورت دایم را جازم شد خواست منزلی استیجار یا
رهن یا ابتیاع نماید با قرآن تعیین آن را استخاره کرد این آیه مبارکه
آمد انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج
فان اتممت عشرا فمن عندک الی آخرها همانا این آیه کریمه معجزی عظیم
از قرآن مجید بود که آنجناب پس از آن تاریخ هشت سال در منزل

اجاره لبریز بود و دو سال در منزل ملکی چون ده اتمام یافت در بین
الطلوعین روز پنجشنبه ماه جمادی الاخر سنه هزار و دویست
و نود و یک بمرض سل از این جهان مهر گسل بروضه خلد برین
شتافت ۵ یا دار این احبائی و ما صنعوا ؛ یا دار این هم یا دار یا دار ؛
و خود آنجناب پیغمبر بود که من از زمان استخاره ده سال پیش زنده
نخواهم بود و باز جناب علام فهام فاضل قمقام گوید این بنده
نیز در وقت رحلتش حضور داشتم تا یک ساعت چنان بوی عطر
گل بشدة فایح گردید که همه کس بشنید و هیچ مشمومی بدان طیب
احدی از ان جمع ندیده بود و ندید اشهد بالله که بنده نمیخواهم
که نسبت کرامت بوالد جلیل دهم و اگر نه ازین قبیل حکایات
بسیار از ایشان در خواطر دارم در این مدت اشخاص را در هر علم
تربیت نمود که یکان یکان را عنوان باید و هر یکرا ترجمه مفرده شاید
مدفن آنجناب بر حسب وصیت خودش در ایوان طلای صحن مقدس
جدید واقع گردید باز فرزند ارشد فاضل او بود گوید نتایج افکار

ابکار

ابکار ان بزرگوار بیرون از حیز شمار است انچه مدون و معنون
است تعلیقات و حواشی بر کتاب قوانین الاصول چهار مجلد
تقریبا دویست هزار بیت تعلیقات و حواشی بر کتاب روضه
در فقه نیز چهار مجلد یکصد و بیست هزار بیت حواشی بر اوایل
تفسیر بیضاوی رساله مبسوط در علم عروض و قافیه و احکام
متعلقه بخلل صلوة تقریبا سیزده هزار بیت رساله در نسبت ثنائیه
ما بین دوایر عظام از علم هیئت حواشی و تعلیقات بر شرح کبیر
هشتاد و پنج هزار بیت تعلیقات بر حجیه ظن و استصحاب و اصل برائة
و تعادل و تراجیح مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه چهار مجلد
تقریبا یکصد و پنجاه هزار بیت رساله در حل بعضی مسائل معضله
حسابیه و مسودات متفرقه در علوم عدیده نیز باقی مانده و مدون
نشده است استحضار ان جناب از مسائل هر علم بحدی بود که
هیچ وقت از سوالی نکردند که فی الفور جواب حاضر در نظر شریفش
نباشد ۵ خبیرا باطراف المسائل کلها بصیرا بمجاریها کالمراقب

رحمه الله تعالی وجعل الجنة مثویه از انجمله العالم الربانی والفقیه
الصمدانی والعارف الواقعی والحکیم الالهی الذی صنف فی کل
علم من العلوم الشرعیة ولم یری عین الزمان نظیره فی العلوم
النقلیة والعقلیة الحبر النحریر اللوذعی اعنی شیخی ومولای شمس
الدین ابن جمال الدین البهبهانی افاض الله تعالی علی مرقده شآبیب
الرحمة والغفران واسکنه فی اعلی درجات الجنان وهو از اهل محبت علمای
ربانی وان بزرگوار در خدمت جمعی از علمای عظام مثل آقای
بهبهانی ره ومرحوم بحر العلوم ومیرزا مهدی شهرستانی وصاحب
ریاض رضوان الله علیهم رسیده بود واستفاضه فیوضات از
حضور مجلس درس ان بزرگواران یافته ولیکن در ارض اقدس
رضوی علی مشرفها الاف التحیة والثناء غریب وار در زاویه عزلت
باب آمد وشد اهل این روزگار بر خود مسدود فرموده ودر حجره
خود که در صحن عتیق مقابل جنبه مطهره بود پیوسته بتحریر فقه و
اصول اشتغال داشتند وکتب بسیاری در فقه واصول وکلام و

علوم

علوم ادبیه تصنیف فرموده اند واین بنده روزگار پیوسته
بخدمتگذاری ان بزرگوار اشتغال داشتم وزهد انجناب چنین
بود که جمیع لباسهای او را کسی بهوای بیجهار بر نمیداشت
وجوع ومقام فقرش بمرتبه بود که اکثر روزها گرسنه بود وگاهی
که گرسنگی بر ان بزرگوار زور آور میشد سر از روی کتاب بالا مینمود
ونظر بجنبه مبارک حضرت امام رضا ع مینمود واین آیه را تلاوت
میفرمود که امن یجیب المضطر اذا دعاه واشک از دیدهای حق
بین او جاری میشد در این حال یا قریب بان کسی پیدا میشد که از
جناب بجهة او استخاره نماید یکپول یا دو پول میداد فی الفور همان
را نان بخریدم ومیاوردم بلع میفرمودند وشکر خداوند عالم
مینمودند وباز سر مبارک را بزیر افکنده مشغول بتحریر فقه یا اصول
میشدند ودر ان حین با خود همهمه مینمودند بقسمی که اگر کسی در
حجره ایشان مشغول صحبتی بود بواسطه ان همهمه او از صحبت
او مانع از تالیف انجناب نبود وان شیخ جلیل سوای وقت نماز

از صبح تا شام اشتغال بتحریر داشت و بهیچ امری از امور از
امامت و قضاوت وارد نشد و بدین سبب بنهایت راحت و در کمال
زهد و ورع و فقر و پریشانی بسر میبرد و اگر هم احیانا بعضی مردم
از برای آنجناب از اطعمه لذیذه یا البسه فاخره و عطیه میاوردند
بفقرا یا باطفال و عیال خود میداد و هرگز ندیدم که از اطعمه لذیذه
و نعمتهای دنیویه مثل آنکه ذکر کردند و با این عاصی نیز در کمال نهایت
رافت و مرحمت داشتند و بجز اینکه درس حقیر را میفرمودند درس
دیگر هم تقریر میفرمودند و حقیر هم محض تیمن و تبرک مهما امکن از
خدمت آنجناب غافل نمیشدم ولکن که از زمان بسیار فقیر و
پریشان حال بودم بقسمی که قادر بر تحصیل معیشت بقدر
ضرورت نبودم قصد این نمودم که از مشهد مقدس انور
بعزم مسافرت بجانب اصفهان روم و عیال خود را در این بلد گذاردم
چون بر این قصد مصمم شدم در صبح آن روزی که اراده این مطلب
را داشتم مادر پیری داشتم که تا زمان تالیف کتاب تحفة الرضویه

حیوة داشتند و زیاده از صد سال سن او میشد شب آن سرور
عالمیان را در خواب دیده بود که در روضه عرش درجه آنحضرت
بالای تختی قرار گرفته و نهری از پای تخت آنحضرت جاری است
و این عاصی در خدمت آنجناب بند دار ایستاده ام آنحضرت بمادر
این عاصی فرموده بودند که مگذار پسرت از مشهد ما بجای دیگر
برود اخراجات معاش و گذران او با ماست و در خدمت آنحضرت اشرفی
و در دال بسیاری بود یك مشت برداشتند و باین عاصی مرحمت
فرمودند و گفتند این را در امورات خود خرج نما و از اینجا بجای
دیگر مرو و این عاصی در وقتی که آن پولها را از آن معدن جود و
احسان گرفتم دو دانه اشرفی از آنها در نهر آب افتاد آن
سرور عالمیان باین عاصی فرمودند دو اشرفی را با دو دال را بردار و
از میان آب بردار من هم بفرموده آنحضرت داخل نهر آب شده
آنها را پیدا نمودم و برداشتم بعد از اینکه والده این تبه روزگار
این خواب را برای من نقل نمود فسخ عزیمت نموده مجاورت

انسرور را اختیار نمودم و بعد از چند زمانی از فیض نوّاب انسرور
که از ولایات بعیده بزیارت انسرور مشرف شده بودند مستفیض
شدم و افاضات کلی باین عاصی نمودند که از عسرت و انقلابها
شدم و بار در خدمت آن شیخ بزرگوار بودم و بتحصیل علم
مشغول بودم تا آنکه در اواخر سال ۱۲۴۸ در ماه مبارک رمضان
بجوار رحمت الهی قرین گردیدند و از مؤلفات مشهوره آن شیخ
بزرگوار شرح معالم الاصولست که پنج مجلد و قریب بیکصد و
سی هزار بیت است و حاشیه قوانین دو جلد است و حاشیه
مطول و رسایل متفرقه و جواهر کلام در اصول دین نظیر گوهر
مراد و در نحو و صرف و معانی و غیره که اسامی آنها در نظرم نیست
و مرقد شریفش در صفه همان حجره که قریب به پنجاه سال
در آن حجره مشغول تصنیف و تالیف بودند واقع گردیده بلکه
حجره بین مرقد آنجناب و مرقد شیخ جلیل و حبر نبیل عالم ربانی و
محدث واقعی شیخ حر عاملی صاحب وسایل الشیعه واقع است

افاض

افاض الله تعالی علی مرقدهما الرحمة و الرضوان و اسکنهما فی اعلی
غرفات الجنان ربیع ن پوشیده نباشد زایرین و واردین ارض فیض قرین
از احوال ربیع بن خثیم الثوری الکوفی سؤال مینمایند لهذا احوال
او را بیان مینمایم حق اینست که آنجناب از جمله اخیار و زهاد بوده
و قادح صریحی بالنسبه با ایشان بنظر نیامده از کتب رجال و غیره
مگر عبارة طریحی در مجمع البحرین که اشعاری دارد و لکن جواب
از اینها را بعد از نقل عبارت ایشان خواهیم داد و در کتاب مجالس
المؤمنین مسطور است که در کتاب خلاصه مسطور است که او از
زهاد ثمانیه بوده و در کتاب کشی مسطور است که شیخ اجل
فضل بن شاذان قمی را از زهاد ثمانیه پرسیدند گفت هشت
نفر بودند از ایشانست ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و اویس
قرنی و عامر بن عبد قیس که از اصحاب و زهاد و اتقیاء حضرت امیر المؤمنین
بودند و دیگری ابو مسلم خولانی و او فاجری بود مروانی صاحب معویه
و مردم را بحرب امیر المؤمنین ع ترغیب مینمود و دوری با آنحضرت

[illegible]

گفت مهاجر و انصار را که بر عثمان خروج کرده بودند بدست ما
بده که ایشان را بکشیم چون آنحضرت ازان ابا نمود گفت الان طاب
الضراب انما کان وضع فخا و مصیده یعنی الان ترغیب قوم
بمقاتله علی بن ابی طالب بر ما خوش و آسان شد چونکه از این
ابای او معلوم شد که قتل عثمان بسبب حیله او بود که نهاده بود
و دیگری مسروق بن الاجدع که متعلق معویه بود در اثنای اشتغال
او بان عمل در صفین فر بمرد و قبر او انجاست و دیگر حسن بصری بود
و او بهر طایفه بمقتضای هوا و هوس ایشان همراهی مینمود و آنرا
وسیله کسب و ریاست دنیوی مینمود و بدینحال دینش قدریه بود
و دیگری اسود بن زید بود در تاریخ ابن اعثم کوفی مسطور است که
آخر نایبی از نواب امیر المؤمنین که در وقت عزیمت او بجانب شام
رسید ربیع بن خیثم بود که از ولایت ری با چهار هزار مرد مصلح
مکمل بخدمت آنجناب آمد و چون بملازمت امیر رسید آنحضرت
مردمان را بر رفتن شام و جنگ معویه ترغیب مینمود و قریش نفس در

کنار

کنار رود خانه شهر طوس نزدیک بمشهد مقدس واقع است و آن
ثقات آن دیار شنیده شده که در وقتی که حضرت امام الجن و الانس
علی بن موسی الرضا با مامون عباسی در طوس بودند بزیارت خواجه
ربیع توجه مینمودند و کفی هذا فضلا و شرفا انتهی کلامه مؤلف
گوید در یکی از کتب دیدم که یکی از سلاطین از احوال ربیع از مرحوم
شیخ بهائی ره سؤال نموده بود شیخ در جواب فرمودند که حدیثی
بما رسیده که جناب امام رضا فرمودند که نیامدم بخراسان مگر
بجهت زیارت ربیع و مؤید اینست فقره که در بقعه شریفه ربیع
نوشته شده که قال الرضا ما حصل لی القدم بخراسان الا زیارة
الربیع و مرحوم علامه در خلاصه فرموده است که او از زهاد ثمانیه
است و قاعده علامه در خلاصه اینست که در باب عنوان فرموده
است باب الممدوحین و باب المذمومین و این برادر را در باب
الممدوحین نقل نموده اند پس بنا بر این ربیع از اربعه ممدوحه
است و این دلالت بر عظمت شان او مینماید و همچنین مرحوم

میرزا محمد در رجال وسیط فرموده است که ربیع یکی از زهاد ثمانیه
است واین کلام را کشی نقل نموده است وبعد از ان از فضل بن
شاذان نقل نموده که او با علی بن ابیطالب بود واز زهاد واتقیا
بود ودر حاشیه منه از کتاب فرموده عالم متبحر ربانی وهمچنین در
رجال کبیر اشعاری بمدح وی میباشد ودلیل دیگر بر مدح وخوبی
ان بزرگوار اینست که جماعتی از ثقات علما ما در اداب واخلاق
استشهاد بقول وفعل ربیع نموده اند واین نهایت مدح وخوبی
اوست بلکه این مقام تالی مرتبه معصومین میباشد از انجمله
در معراج السعاده وغیره در مقام استحباب سکوت استشهاد
باین نموده اند که ربیع کاغذی در نزد خود میگذاشت وهرچه
میگفت در ان مینوشت چون شب میشد حساب کلمات خود
را مینمود ومیگفت آه آه نجی الصامتون وبقینا یعنی خاموشان
نجات یافتند وما باقی ماندیم واز انجمله در خلاصة الاذکار در مبحث
باید رجوع الی الله
استغفار مرحوم فیض فرموده که باید مستغفر در حال استغفار

وبا توجه وحضور قلب باشد والا مرتکب گناه ودروغ شده و
استشهاد نموده بقول ربیع قال الربیع بن خثیم رضی الله عنه
لا یقل احدکم استغفر الله واتوب الیه فیکون ذنبا وکذبا بل
یقول اللهم اغفر لی وتب علی یعنی بذلک اذا استغفر عن قلبه
لا یستحضر طلب المغفرة ولا یلجأ الی الله بقلبه فیکون ذلک ذنب
واذا قال اتوب الیه ولم یتب فذلک کذب الی اخره ولفظ رضی
الله عنه در کلمات علما قرینه دیگر است بر مدح واز انجمله شیخ
بهائی در کشکول در مدح عزلت استشهاد بفعل ربیع نموده
وگفته قال سلیمان الدارانی بینما الربیع بن خثیم جالس علی باب
داره اذ جاءه حجر فصک وجهه وشجه فجعل یمسح الدم عن جبهته
ویقول لقد وعظت یا ربیع فقام ودخل داره حتی اخرج جنازته
وهمچنین در مقام دیگر فرموده است که ربیع گریه وتضرع بسیار
میکرد بحدیکه مادر او بتنگ امده بود بربیع گفت ای مادر مگر
تو کسی را کشته که این قدر گریه میکنی بگو بمن که بروم بسوی اهل

واز انجمله

مقتول وطلب عفو کنم که از تو بگذرند والله ای مادر اگر اهل
مقتول بدانند که تو اینقدر گریه میکنی از تو خواهند گذشت
ربیع گفت بلی ای مادر من نفس خود را کشته ام مؤلف گوید
ظاهر اینست که باید عبارت چنین باشد که من قصد این دارم
که نفس خود را بکشم و شیخ ابو علی در رجال خود احوال او را محول
به اویس قرنی نموده و در انجا فرموده است کان من الزهاد ثقتا
و در عنوان ربیع از مختصر ذهبی نقل نموده که ربیع در خانه خود
قبری حفر نموده بود و هر وقت قساوت قلب باو عارض میشد
داخل در ان قبر میشد و میخوابید بقدریکه خدا میخواهد و
بعد عرض مینمود ای پروردگار من برگردان مرا بدنیا شاید عمل
نمایم عمل صالحی در انچیزیکه ترک نموده ام در دار دنیا و بجا نیاورده
ام انرا بعد از ان نفس خود را مخاطب میساخت و میگفت ای ربیع
حال بدنیا برگشتی پس بکن ان عمل صالحی انچه را ترک نموده و این
نهایت مدح است از برای او و این مرتبه کاملین در علم و عمل است

سیما

سیما بملاحظه انچه در حاشیه رجال وسیط دیده شد که در حق
او فرموده عالم محقق ربانی و بعضی از اهل رجال و علما در باره
او توقف فرموده اند مثل علامه مجلسی ره در وجیزه رجالیه و در
بعضی از کتب خود فرموده ورایت بعض الطعون فیه وهو
المدفون بالمشهد المقدس الرضوی بلی نحوی که هست در کلام
طریحی است در مجمع البحرین والا غیر از ایشان از اهل رجال
قادح صریحی بنظر نرسیده و محل کلام ایشان اینستکه بعد از انکه
چهارصد نفر از اصحاب عبدالله بن مسعود که در جنگ صفین
بخدمت امیر المؤمنین مشرف شدند و در میان ایشان بود
ربیع بن خثیم ایشان عرض نمودند قالوا انا قد شککنا فی هذا
القتال مع معرفتنا بفضلك ولا غنی بنا ولا بك عمن یقاتل
المسلمین و بعد از این کلام عرض نمودند بما مفوض فرمائید
بعضی از سرحدات را که با دشمنان دین مقاتله نمائیم بعد از ان
حضرت امیر المؤمنین سرحدیرا مفوض فرمودند با ایشان و اول

علی که بجانب ری راست شد علم نصرت امیر ربیع بود و بعد
از چند سطری میفرماید که بنا برین العیاذ بالله ربیع از
جملهٔ مشککین است و جواب ازین ممکن است بچند وجه اول
اینکه خود طریحی بلفظ بنا برین العیاذ بالله فرموده اند و
معتقد ذم او نبوده اند نظیر لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا
و ثانیا اینکه بودن ربیع در میان جمعی که این کلام از ایشان
صادر شود قدحی بالنسبه بربیع نخواهد بود و دیگر انکه لفظ
انا قد شککنا فی هذا القتال ظاهر در اینست که ما شک داریم
که ایا غالب بر خصم میشویم یا مغلوب خواهیم بود نه در حقیت
قتال خلاصهٔ کلام نظر بمدح کشی و فضل بن شاذان و علامه
در خلاصه و همچنین میرزا محمد در رجال وسیط و شیخ بهائی
در کشکول و حدیث منسوب بشیخ و عدم قادح صریحی در مقام
هرگاه قطع بعظمت شان و جلالت قدر ایشان بهم نرسد
لا اقل گمان بحسن حال ان نیکو خصال بهم میرسد و گمان در

موضوعات رجالیه حجت است و کسی خلاف ننموده و قرینه
دیگر بر خوبی ایشان اینست که این بنائی که الان بر بالای مرقد
ایشان نهاده اند از اعمال سلاطین صفویه است و ایشان
تا حسن حال و عقیده او را بر خود قطعی نمیدانستند چنین
عملی نمی نمودند و از سیاق ایشان معلوم است که اشخاص
فاسد العقیده و اهل تسنن را اشعاری و بنائی ننموده اند
و معلوم میشود که این اعمال را بمشورهٔ و رای علمای عصر خود
مینموده اند و قرینه دیگر بر خوبی ایشان اینست که هر ساله
جمع کثیری از مجاورین و صلحا و علما بزیارت او میروند و این
دیدن و دابی شده است و همچنین از علمای عصر ایشان را منع
ننمایند بنا برین هرگاه کسی بزیارت ایشان برود نظر
بانکه زیارت برادران ایمانی و صالحین از ایشان مستحبست
از باب ان اطلاقات مثاب و ماجور خواهد بود و حدیث منسوب
لشیخ و عبارت قاضی نور الله دلیل دیگر است بر اجر و ثواب

زایر بلکه هرگاه در دفن ریاضتی بکشد و بتوجه تام بمرقد
او حاضر شود شاید فیضی باو برسد چنانچه ملا عبد الرزاق
در مبحث معاد از گوهر مراد فرموده که زایری هرگاه بتوجه تام
بمرقد مرقد کاملی حاضر شود و آن حضور مرقد را حضور صحبت
او داند لا محاله از فیض مرقد پرتوی بر نفس زایر افتد و بقدر
استعداد لا محاله او مستفیض میشود چنانکه نقل نموده اند
که شاگردان ارسطو هر وقت مسئله بر ایشان مشکل میشد
بر سر قبر آن حکیم ربانی میرفتند و مباحثه مینمودند و از یمن برکت
صاحب آن قبر مسئله ایشان بر ایشان منکشف میشد جناب
اقدس احدیت نفس کامل شده در علم و عمل همه شیعیان کرام
فرماید باب ششم در بیان شرح طب الرضا و مباحثاتی
که بین علمای شیعه و سنی در بین روضه عرش بیز جاری گردید
در حقیت مذهب شیعه و بطلان مذهب اهل سنت
طب الرضا که مشهور بذهبیه میباشد و فاطمه مردم در نزد برند

خود

خود محتاج بآن میباشند سابقا شرحی بر آن نوشته بودم
و بعد از چند زمانی شرحی دیدم از برای این رساله مبارکه که
مرحوم جنت آشیان جامع الاخبار و الآثار رئیس الزاهدین
و الاخیار عالم ربانی و فقیه صمدانی جناب حاجی ملا محمد بن حاجی
حسن مشهدی نور الله مرقدهما الشریف بر رشته تحریر در آورده
بودند شرحی لطیف و مزجی منیف با فهم مشتمل بر فوائد طبیه
و اخبار وافیه شافیه و آن نسخه شریفه را بهتر و جامعتر از شرح
خود دیدم لهذا آن شرح مذکور را با متن آن ملحق باین نسخه شریفه
نمودم و چون جناب مستطاب رئیس المحدثین شارح رساله
ذهبیه چند جلد کتاب در احادیث و اخبار و شرحی بر رده مرحوم
بحر العلوم عطر الله مرقده الشریف تالیف فرموده بودند و
سه جلد در بیان احادیث مشکله نیز مرقوم نموده بودند و در
زمان خود مروج و مربی طلاب بودند و اکثر اهل این ارض
فیض قرین بدیانت و وثاقت ایشان معتقد بودند و بجماعت ایشان

حاضر میشدند چنانچه در ترجمه فقها و علمای ارض فیض قرین
مذکور خواهد شد و حال از کتب مؤلفه ایشان در بین علما
و طلاب متداول نیست و از کتابخانه ایشان که قریب بشش هزار
مجلد مسموع شد بوده جلدی نیست و آثار و اولاد مذکور ایشان کسی
باقی نمانده و بلکه حسب از احفاد این سرور حال باقی نیست لهذا
بجهت خوشنودی خداوند عالم ملحق باین نسخه نمودم امید
اینکه این نسخه شریفه مجلسیه انطباع دراید و مؤمنین سیما
ساکنین ارض فیض قرین از ان سرور یاد نموده و منتفع شوند
و طلب مغفرت بجهت انسرور و این احقر نمایند شاید درین خدمت
نیز فیض و بهره از ان مرحوم جنت اشیان در عالم باطن باین
پیر شکسته احوال عاید گردد انشاء الله و نعم و در پاره از شراح
کلمات ان عالم نبیل مطالبی که ازین عبد ذلیل میباشد بر رشته تحریر
نیز در آوردم **بدانکه** رساله مبارکه ذهبیه مشهور است نزد علما
و منقول است از محمد بن حسن بن جمهور بصری چنانچه شیخ طوسی

بدانکه

در کتاب

در کتاب فهرست و محمد بن علی بن شهر آشوب در معالم العلما
در ترجمه ان ذکر کرده اند و ایضا شیخ نجاشی بچند بن سند آورده
اند و غواص لآلی اخبار محقق مجلسی ره در کتاب بحار الانوار نقل
نموده انچه مضمونش اینست که یافتم رساله ذهبیه را بخط شیخ
اجل افضل نور الدین علی بن عبد العالی کرکی و دیگر یافتم در تألیف
بعض فضلا این دو سند را سند اول انکه گفت موسی بن علی
بن جابر سلامی که خبر داد مرا شیخ سدید الدین یحیی بن محمد بن
علیان خازن گفت خبر داد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن جمهور از
پدرش سند دوم انکه گفت هرون بن موسی تلعکبری که خبر داد
مرا محمد بن هشام بن سهل از حسن بن محمد بن جمهور از پدرش
که در خدمت با رفعت حضرت علی بن موسی الرضا ع از مدینه تا مرو بود
تا انکه انحضرت در طوس شهید شد و از عمر شریفش چهل و نه سال
گذشته بود گفت در مرو یا در نیشابور چنانچه در سماء و عالم ضبط
شده مامون در مجلس نشسته بود با مولای من حضرت علی بن موسی

الرضا ع و جمع کثیری از اطبا و حکما مثل یوحنا بن ماسویه و جبرئیل
بن بختیشوع و صالح بن بلهمه هندی و غیر ایشان در آن مجلس
حاضر بودند و مامون با آن جماعت تکلم میکرد در علم طب و کیفیت
ترکیب بدن آدمی و اعضای آن از عناصر متضاده و اخلاط مختلفه
و مضرت و منفعت غذاها و اموری که عارض بدن میگردد
از علتها و مرضها و حضرت ساکت بودند پس مامون گفت یا
ابا الحسن چه میفرمایید در این امور حضرت فرمود که در نزد
من هست آنچه تجربه نموده ام و دانسته ام صحت آنرا بمرور
ایام با آنچه موافق اقوال قدما است و امری چند است که باید
انسان بداند و جاهل آن معذور نیست و من جمع میکنم آنها را
با هرچه احتیاج داری بآن راوی میگوید که مامون بتعجیل
متوجه بلخ شد و حضرت توقف فرمودند بعد از آن نامه
نوشت طلب کرد آنچه حضرت وعده فرموده بودند در تدبیر
طعامها و شرابها و دواها و فصد کردن و حجامت کردن و حمام

رفتن

رفتن و مسواک کردن و نوره کشیدن پس حضرت ع مکتوبی
ارسال نمودند مصدر باین فقره بسم الله الرحمن الرحیم
اعتصمت بالله و مضمونش این بود که رسید نامه امیر المومنین
در آنچه بمن امر کرده که مطلع نمایم او را باموری که محتاج است
بآنها از آنچه تجربه کرده ام و از آبای معصومین ع شنیده ام در
خصوص اطعمه و اشربه و ادویه و فصد و حجامت و حمام و نوره
و باه و غیر اینها از چیزهائی که موجب استقامت بدن میگردد و
تحقیق بیان نمودم آنها را و بالله التوفیق و در بعض نسخ
در آخر رساله نصیحت کرده اند که باید التفات نشود بقول
کسی که جاهل است و ریاضت علوم و آداب نکشیده و نمیداند
آنچه عمل میکند و ترک مینماید و میگوید مکرر خوردیم فلان غذا
را و هیچ مضرت ندیدیم و چیزها که میگویند مضر است مرتکب
شدیم و اصلا ناخوشی بهم نرسید و این شخصی که این کلام را
میگوید مثل حیوانات بی شعور است و از قبیل صوفی است

که نقش میشود و تمیز ما بین ضار و نافع نمیکند و حال او شبیه
است بدزدی که یکمرتبه گرفتار شود و مورد سیاست و تنبیه
نگردد پس حریص شود در دزدی وپی درپی بدزدی کند تا انکه گرفتار
گردد در دزدی عظیمی پس دست او را قطع نمایند و بسیاستهای
دیگر مبتلا شود اگر مرتبه اول که دزدی کرده مواخذه میشد عود
نمیکرد و عقوبت ان سهل بود و هم چنین ادمی هرگاه چند مرتبه
از غذاها و مشروبهای مضر صرف کند و ضرر نیابد جرئت
میکند و اخر الامر بامراض عظیمه عسر العلاج مبتلا میشود و از ابو
محمد حسن قمی نقل شده که چون رساله مبارکه را اوردند نزد مامون
خواند و شاد شد از بیان ان سرور و امر نمود که بنویسند انرا باب
طلا و مسمی نمایند برساله ذهبیه یا مذهبیه بنا بر اختلاف
نسخ اینست انچه مناسب بود نسبت برساله بیان والحال شروع
در شرح فقرات شریفه میشود وما توفیقی الا بالله علیه
توکلت والیه انیب قال الامام علیه السلام اعلم یا امیر المومنین

ان الله

ان الله تعالی لم یبتل العبد المومن ببلاء حتی جعل له دواء یعالج
یعنی بدان ای امر کننده مومنین که جناب اقدس الهی مبتلا نساخته
بنده صاحب ایمانی را بمرضی تا انکه گردانیده از برای ان بنده
مومن دوائی که باو معالجه نماید ولکل صنف من الداء صنف
من الدواء وتدبیره یعنی از برای هر قسمی از درد قسمی از دوا
وتدبیری قرار داده و مراد از تدبیر تصرف در سته ضروریه است اول
انها هواست و ان هرگاه معتدل باشد در گرمی و سردی
و مخلوط نباشد بانچه تغییر میدهد او را مثل چیزهای متعفن
یا بخارها یا گرد و غبار بسیار حفظ صحت میکند و ادمی
محتاج است باستنشاق هوا بجهة ترویح قلب و تعدیل حدت
روح حیوانی که عبارتست از بخار خون که در بطن ایسر قلب هم
میرسد دوم اکل و شربست و واجبست در انها مراعات حد
اعتدال و موافقت قوة اعضا و میل طبیعت بحسب کمیت
و کیفیت و غیر انها از خصوصیاتی که انشاء الله تعالی مذکور

حضرت کرم شود از حلبی حدیثی که در وسائل نقل شده که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که خداوند عالم رحمت مرا احسان فرموده که زنی بمن عطا نموده جمیع ... حضرت فرمود ... [illegible] ... صح

میشود سیم خواب وبیداریست وکیفیت حدوث انها
انست که روح حیوانی که از قلب منتشر میشود بواسطه رکها
در جمیع بدن هرگاه سرایت کند در اجزاء ظاهری وباطنی
حس وحرکت حاصل میشود وبیداری عبارت از انست واگر
در باطن بماند وبظاهر نرسد حواس ظاهری وحرکات ارادی
معطل میشوند وباین واسطه در وقت خواب حرارت در ظاهر
بدن کمتر میگردد ولهذا باید که درین حال پوشش بیشتر باشد
تا محافظت بدن بشود وهوا در وتاثیر نکند وخواب سه قسم
است یکی طبیعی مطلق وان خوابیست که ادمی در شب میکند بجهة
دفع ماندگی که در روز بهم رسیده است دیگر خواب طبیعی غیر
مطلق مثل خواب بعد از عروض تعب وکلال اعضا که طبیعت
بسبب ان عارض مستدعی است دیگر غیر طبیعی مثل انکه تابع امراض
والام باشد وخواب بسیار موجب ازدیاد رطوبت میگردد واز
بیداری بافراط بهم میرسد یبس دماغ واحتراق اخلاط وسوء

هضم

هضم وغیر اینها از مفاسد دیگر وافراط وتفریط هر یک باعث سستی
بدن میگردد پس معتدل بودن اینها لازم است چهارم استفراغ
واحتباس است واول طلب بیرون امدن چیزی یا دفع شدن انست از
بدن باسهال یا قی یا ادرار یا غیر اینها ودوم طلب حبس مواد است
چه اگر چیزی از اینها بتحلیل برود موجب عفونت وثقل میشود
ومع ذلک اشتها ساقط میگردد واگر استفراغ بسیار شود قوی و
رطوبات بدنی بتحلیل میروند وبدن ضعیف میشود پنجم
حرکت وسکونست واول باعث دفع فضلات بدنی وقلت حدوث
انهاست وثانی نافع است در هضم غذا ودفع کلال اعضا واز
حرکت باعتدال حاصل میشود خفت ونشاط وقوة مفاصل و
ایمنی از امراض مادیه وموجب قبول غذا میگردد ووقت ان بعد از
انحدار غذاست از معده واین مختلف میشود بحسب لطافت و
کثافت غذا وقلت وکثرت ان وضعف وقوت معده ششم
عوارض نفسانی است یعنی کیفیاتی که عارض نفس میشوند بعد از

انفعالاتی که از برای او حاصل میشود بسبب رسیدن امور
نافعه و ضاره در بعض قوای او و آن کیفیات موجب تحریک روح
میشوند یا بداخل بدن یا بخارج آن یا بهر دو و حرکت روح بداخل
اگر دفعة باشد خوفست و اگر بتدریج باشد غم و حزن است و
مکروه واقع است در آن و متوقع است در هم و حرکت بخارج
اگر دفعة باشد غضبست و اگر بتدریج باشد فرح است و
حرکت بداخل و خارج دو قسم است زیرا که اگر اول حرکت بخارج
باشد و بعد بداخل هم است و اگر عکس آن باشد خجل است و
افراط بعضی ازین عوارض مهلک است و هرگاه کسی در هر یک
از ستّه ضروریه مراعات نماید قوانین آنرا ایمن است بفضل
الهی از ناخوشیهای بدنی و نعنی ذلک ان الاجسام الانسانیة
جعلت علی مثال الملک و بیان این مطلب آنست که جسمهای
بدن آدمی که عبارت از روح و خلط و عضو است آفریده شده
بر نمونه مملکت فملک الجسد و هو ثانی القلب یعنی پادشاه

بدن آنچیزیست که در دل است یعنی نفس ناطقه که تعلق دارد اولا
بروح حیوانی که از بطن ایسر دل بجمیع اعضا میرود بواسطه
شرایین یعنی رگهایی که از دل رویده و متحرک و میان خالی و
صاحب دو طبقه اند الا یکی که از شرایین وریدی گویند و آن
روح زنده میدارد اعضا را و قدری ازین روح بدماغ میرود و
در آنجا حالتی دیگر بهم میرساند و روح نفسانی میشود و این روح
از دماغ بجمیع اعضا میرود از راه اعصاب یعنی پیهایی که در
بدن میباشد و باعث حس و حرکت اعضا میگردد و قدری دیگر
از روح حیوانی بجگر میرود روح طبیعی میشود و از آنجا بجمیع اعضا
منتشر میگردد و بواسطه اورده یعنی رگهایی که شبیهند به
شرایین الا آنکه ساکن و از جگر رویده اند و صاحب یکطبقه اند
الا یکی که او را ورید شریانی میگویند و آن روح باعث تغذیه
و تنمیه اعضا میشود و چون روح حیوانی موجب نظام امر بدن
و حیوانست احتمال دارد که آن پادشاه بدن باشد لکن موافق

بعض فقرات رساله بهیئت والعمال والعروق والاوصال والدماغ
وعاملان وکارکنندگان پادشاه رگها وبندها ومغز سر آدمی
است ومراد از رگها شرایین واورده است وعدد آنها چنانچه
از اخبار ظاهر میشود سیصد وشصت است نصف ساکن و
نصف متحرک ودر علم تشریح ضبط نشده بجهت بسیاری شعبهای
او وبندها عبارتست از مفاصل بدن واجسامی که موجب
وصل آنها میشوند مثل بعض اعضای مفرده از قبیل عصب و
امثال آن وتعریف عضو مفرده آنست که هر جزوی از آن شریک
کل باشد در اسم وحد ومقابل آن را مرکب وثالی نامند ومفرده
دو قسم است یکی غیر منویه وآن گوشت وچربی وپیه است ودیگری
منویه وآن باقی اعضای مفرده است مثل استخوان وغضروف
ورباط وعصب ووتر وغشا وعضل وعدد مجموع استخوان ها
دویست وچهل وهشت است سوای سمسانیه که عبارتند از
استخوانهای کوچک که در هر یک از دستها وپاها چهار استخوان

میباشند

میباشند وغضروف جسمی است سفید ونرم تر از استخوان و
صلب تر از سایر اعضا وواسطه است میان استخوان وعضو
نرم ورباط جسمی است سفید نرم تر از غضروف وصل میکند
میان دو طرف استخوان های مفاصل ومیان اعضای دیگر
وعصب جسمی است سفید ونرم در حال انعطاف وصلب در
حال انفصال وبواسطه او حس وحرکت از دماغ بسایر اعضا
میرسد وعدد اعصاب نزد جمهور پنجاه وهفت است وجمیع
آنها میان پر است الا یک جفت عصب که بچشم میاید وآن
میان خالی است ووتر جسمی است سفید شبیه بعصب ومرکب
است از عصب که میاید بسوی عضو متحرک واز رباطی که نابت
است از استخوان وآن ستونی است از برای عصب در تحریک
اعضا وغشا جسمی است عریض رقیق بافته شده از لیف عصب
ورباط وحفظ میکند شکل عضوی را که پوشیده بآن وعضل
جسمی است مرکب از عصب ورباط وگوشت وغشا واو محرک

عضو است باعانت وی و حافظ حرارت غریزی است و سایر
استخوانست و عدد عضلات نزد جالینوس پانصد و بیست
و نه است و بقول بعضی پانصد و هجده است و اما گوشت
پس متولد میشود از خون غلیظ و چربی و بهم میرسد از ما بین
خون و لیف و اول کثیر است و فواید اعضای مذکوره بسیار است
و بعضی از آنها عامل پادشاه است که بواسطه او حاصل میشود
حرکات از ایستادن و نشستن و تحریک اعضا و اما دماغ پس آن
جسمی است نرم و متخلخل و سفید و مرکب است از مغز و عروق و
غشاء رقیق که مسمی است بام الدماغ و غشاء صلب که ملاقی
کاسه سر است و از برای او سه بطن است و بطن اوسط مثل
منفذیست ما بین اول و آخر و در آن بطون پنج قوه باطن است
اول حس مشترک و آن قوتیست در مقدم بطن اول که مرتسم میشود
در آن صور محسوسات بحواس ظاهره دوم خیال است و آن را
مصوره نیز میگویند و آن قوتیست در آخر بطن اول که حفظ میکند

صورتی

صورتی را که در حس مشترک مرتسم شده پس این قوه حافظه حس
مشترکست سیم وهم است و آن قوتیست در مؤخر بطن اوسط
که ادراک میکند معانی جزئیه را چهارم حافظه است و آن را ذاکره
نیز مینامند و آن قوتیست در مقدم بطن آخر که حفظ میکند معانی
جزئیه را پس نسبت او بوهم چون نسبت خیال است بحس مشترک پنجم
متخیله است و آن قوتیست در مقدم بطن اوسط که ترکیب میکند
بعضی از صور و معانی را با دیگری یا فصل میکند میان آنها را
و این قوه را مفکره مینامند هرگاه عقل استعمال کند او را در
مدرکات و چون حیوة افاضه میشود بر دماغ از روح حیوانی
که پادشاه اولا باین تعلق میگیرد باین جهت داخل عمال است و هر
چند آن عضو فی نفسه رئیس است بجهة تولد روح نفسانی در آن
و بیت الملک قلبه و خانه پادشاه دل آدمی است و آن عبارت
است از جسم صنوبری الشکل که مرکب شده از گوشت صلب
و عصب و غضروف و اورده و شراین و رباط چند که دل متعلق

است با آنها و پرده که او را فرا گرفته و حفظ میکند از آفت و بر آن
دو زایده است که شبیه است بدو گوش و با آنها قبول
میکند خون را از منافذ و عروق و نسیم را از شش که باد زن
قلب است و قاعده دل بالای بدن واقع است و سر او با سفل
و در قاعده آن سه بطن است و بطن اوسط در وقت انبساط
مرئی میشود و بطن ایمن مملو است از خون متین مشاکل جوهر
دل و بطن ایسر خون او رقیق است و روح حیوانی که سبب نظام
امور پادشاه است از آن متولد میشود وارضه الجسد در
حکومت پادشاه بدن آدمی است والاعوان یداه و رجلاه و
عیناه و لسانه و اذناه و یاری دهندگان پادشاه دو دست
و دو پا و دو چشم و دو لب و یک زبان و دو گوش است و هر یک
از دستها مرکب است و از چند عضو که معروفند و هر دو مشتمل
اند بر شصت استخوان سوای سماسیه و همچنین پاها و اما
چشمها پس هر یک مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت

سوای اعصاب و عضلات و عروق طبقه اول ملتحمه گویند و
آن بلی هوا است شبیه بگوشت سفید چرب تا نرم دارد چشم را
طبقه دوم قرنیه است چه مثل قرن یعنی شاخ صلب است و این
طبقه متلون میشود بلون طبقه که بعد از آنست طبقه سیم
عنبیه است بجهة آنکه در وسط آن سوراخی است مثل سوراخ
انگور در حبی که از بیخش کنده شود و جرم او غلیظ و ظاهر او
صلب است و باطن او گوشت صاحب پرز است و این طبقه است
که صاحب رنگ سیاه و کبود و غیر ذلک است بعد از آن رطوبت
بیضی است که شبیه است بسفیده تخم مرغ بعد از آن طبقه
عنکبوتیه است که مانند بافته عنکبوت است بعد از آن رطوبت
جلیدیست و آن صاف و منجمد است مثل جلید یعنی تگرگ
و مقدم او عریض و موخر او باریک است بعد از آن رطوبت
زجاجیست که مایل است بسرخی و قوام او غلیظ است مثل
شیشه گداخته بعد از آن طبقه شبکیه است و این طبقه فرا

کرفته رطوبت زجاجی وجلیدیرا مثل شبکه نسبت بصید واز
غشاء رقیق دماغی عروق بسیاری اید بسوی او وبافته شده
مثل شبکه بعد از ان طبقه مشیمه است وبافته شده از عروق
بسیار وفرا کرفته طبقه شبکیه را مثل مشیمه یعنی بچه دان نسبت
بطفل بعد از ان طبقه صلبیه است که ملاقی استخوان چشم است
ولهذا باید صلب تر باشد از سایر طبقات وحاصل قوه باصره
روحی است در مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبه مجوفه
است که از یمین ویسار مقدم دماغ رسته اند بروجهی که تجویف
هر دو انجا یکی میشود بعد از ان میرود بطرف چپ انکه از جانب
راست امده وبالعکس وانچه درک میشود باین قوه بالذات
رنکها وروشنیهاست واحساس باقی اشیا بالعرض است
واما لبها پس هر یک مرکبست از پوست وکوشت وعضلات
واعصاب وعروق واما زبان پس مخلوق شده از کوشت سفید
نرم وعروق بسیار وقوه ذایقه مخلوقست در عصبی که در جرم او

مفروش

مفروش است واما کوشها پس هر یک مرکبست از پوست و
کوشت رقیق وغضروف وعصب ودر میان سوراخ او
عصبی است که محل قوه سامعه است وخزانه معدنه وبطنه
وخزانه پادشاه معده ادمی است وشکم او بجهة انکه غذا در معده
هضم میباید وبجمیع اعضا میرود مثل خزانه که سرمایه در انجا
جمع میشود وهمچنین شکم نیز خزانه است باعتبار معده وامعا
وتفصیل این مطلب اینست که هضم اول در معده است که غذا
دررو مانند کشکاب میکردد وانرا کیلوس مینامند واول این
هضم در دهانست در وقت خاییدن وفضله این هضم غایط
است که از سوراخ قعر معده دفع میشود واین فضله اولا داخل
میشود بر روده اثنا عشری که متصل بقعر است وطول او بقدر
دوازده انکشت بهم چسبیده صاحبش میباشد بعد از ان داخل
روده صایم میشود که محل ریختن صفر است وهمیشه خالیست
از غذا واثقال وکوتاه روده دارد بعد از ان داخل روده لفایفی

میشود وان روده چنداست که برهم پیچیده شده بعد از ان داخل
روده اعور میشود وان یک سر دارد وکویا یک چشم دارد و فضله
از انجا داخل میشود و بیرون میاید بروده دیکر و ثفل در انجا جمع
میشود که هر ساعت احتیاج بدفع نباشد بعد از ان میاید بروده
[illegible]
مستقیم که راست و منتهی بمقعد است و از انجا بخارج دفع
میکردد و سر روده اول را علیا و دقاق مینامند و سر روده
دیکر را سفلی و غلاظ مینامند و هضم دوم در جکر است زیرا
که کیلوس چون هضمش در معده تمام میشود خالص و لطیف
او از رکی چند که از معده بسوی جکر هست که ماساریقا کویند
داخل جکر میشود و پهن میشود در عروق ریزه چند که در تمام
جکر رویده و هضم دوم در انجا میشود و انرا کیموس میکویند
واول ان در ماساریقا است و فضله این بول است و هضم سیم
در رکهای بدن میشود و اولش وقتی است که اخلاط داخل
میشوند در رک بزرکی که از بالای جکر رسته است و از انجا

رکهای

زیر تفصیل از مطالب ... در کتاب تعیین المعاد نقل نموده ام

رکهای دیکر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود و هضم
چهارم در اعضا است و ابتدایش در هنکامیست که دهنهای
رکها منشرح میشود در اعضا و حجابه صدره و حجاب پادشاه
سینه ادمیست وان مخلوق شده از هفت استخوان و مفاصل
ان موثق است یعنی حرکت استخوانی بدون حرکت استخوان دیکر
متمشی نمیشود تا انکه فشرده نشود از مصادمات خارجی و اصل
استخوانهای او سبک و نرم و سست است تا انکه اسان باشد
حرکات خفیه ان و بتحلیل رفتن بخارات از ان و قلب ادمی که
خانه پادشاه است در سینه قرار داده شده بجهت انکه اعدل
واوثق مواضع بدن سینه است فلیدان عونان بقربان
ویبعدان ویعملان علی ما یوحی الیهما الملک یس و دست
ادمی دو یاری کننده اند از برای پادشاه که نزدیک میسازند نفع
را بسوی او و دور مینمایند ضرر را از او و عمل میکنند بانچه خبر میفرستند
پادشاه بسوی انها والرجلان تنقلان الملک حیث یشاء

ودو پا میبرند پادشاه را بهر طرف که خواهد والعینان تدلانه
علی ما یغیب منه لان الملک من وراء الحجاب لا یوصل الیه الا
بهما ودو چشم راهنمائی میکند پادشاه را بر انچه پنهان است
از او وبجهت انکه پادشاه در عقب چند حجاب است از انجمله
استخوانها و پردهای سینه است ودر سانده نمیشود بسوی
پادشاه انچه غایب است از ان مکر بسبب چشمها وهما سراجان
ایضا وحصن الجسد وحرزه ودو چشم دو چراغ اند در بدن
وحصار وحافظ اند اورا از موذیات ودشمنان وحواس دیکر
اکرچه بدن را همعنی شریکند زیرا که بدن را نکاه میدارد قوه شامه
از ضرر بویهای بد وذایقه از خوردن چیزهای کشنده وسامعه
از صداهای ناخوش ولامسه که حامل ان روح است ساری
در اکثر اعضا حفظ میکند بدن را از سرما وکرما لکن موقوف است
ادراک این حواس بر ملاقات کردن محسوسات ونزدیک
بودن بانها بخلاف باصره که اشیای ضاره ونافعه را درک

میکند

میکند هرچند دور باشند وبان سبب مطلع میکند سردار طبیعت
را بر خیر وشر ونفع وضرر تا بوسیله تدبیرات صایبه معمور شود
بدن واز جمله حکمتهای بالعجب اقدس الهی چنانچه در توحید
مفضل منقول است از حضرت امام جعفر صادق ع انست که چشم
ادمی در سر قرار داده مانند چراغ که در بالای مناره افروزند تا همه
اشیا مطالعه شود ودر اعضای پایین تر قرار داده نشده مانند
دستها وپاها که افتها باو برسد وباز دارد اورا از اعمال بان جوارح
علتی بدان حادث شود ودر اعضای وسط بدن مثل شکم و
پشت خلق نشده که دشوار باشد بکار فرمودن ان در دیدن
اشیا وچون هیچ موضع از برای ان حاسه مناسب تر از سر
نبود لهذا در انجا قرار داده که از همه اعضا بلندتر است والاذنان
لا تدخلان علی الملک الا ما یوافقه ودو کوش داخل نمیسازند
بر پادشاه مکر انچه موافق او باشد لانهما لا تقدران ان یدخلا
شیا حتی یوحی الملک الیهما بجهت انکه کوشها قادر نیستند بر انکه

داخل سازند چیزی را بر پادشاه تا انکه وحی کند بسوی انها
یعنی النفاث و اراده شنیدن کند فاذا اوحی الیهما الطرق
الملك منصتا لهما حتی یسمع منهما پس هرکاه پادشاه النفاث
کند بسوی دو کوش سکوت میکند درحالتی که مشغول بچیز
دیکر نمیشود تا انکه بشنود بواسطه انها ثم یجیب بما یرید بعد ازان
جواب میدهد پادشاه بانچه اراده میکند فیترجم عنه
اللسان بادوات کثیرة پس متکلم میشود زبان از جانب پادشاه
بالتهای بسیار منها ریح الفؤاد وبخار المعده ومعونة الشفتین
ازجمله التهای هوای دل و ان هوائیست که از دل میرود بسوی
شش وقصبه او و دیکر بخار معده است که میرسد از معده بتجاویف
شش پا بدهان وایضا تکلم باعانت دو لبست ولیس للشفتین
قوة الا بالاسنان و نیست از برای دو لب قوتی مکر بدندانها
یعنی دندان از قبیل ستونهاست از برای لبها شاهد برین انست
که کسی که دندانها پیش افتاده باشد لبهای او سست ومنحرکست

ولیس یستغنی بعضها وبنیست مستغنی بعض التهای
صوت از بعض دیکر بلکه هریك دخیل است در خروج صوت
وتقطیع حروف والکلام لا یحسن الا بترجیعه فی الانف
وتکلم خوب نمیشود مکر بسبب برکردانیدن و پیچیدن اواز در
بینی لان الانف یزین الکلام کما یزین النافخ فی المزمار بجهة
انکه بینی زینت میدهد کلام را چنانکه زینت میدهد کسی که
بادمیدمد در نی صوت خود را بواسطه برکردانیدن صوت را
در بینی با انکه زینت میدهد انکس صوت نی را بسبب سوراخی
که در عقب ان میباشد وشبیه است بسوراخ بینی در اینکه
کشاده است که اکر مسدود سازند اواز بیرون نمیاید وکذلك
المنخران وهما ثقبتا الانف یدخلان علی الملك ما یحب من
الریاح الطیبة وهمچنین دو منخر که دو سوراخ بینی اند داخل
میسازند بر پادشاه انچه دوست میدارد از بویهای خوش که
درك میشود بواسطه قوه شامه که حامل او روحی است ساری در

دو برآمدگی شبیه به پستان که در انتهای پیش از مقدم
دماغ رسته شده فاذا جائت ریح لشوء الملك اوحی الی
البدن پس هرگاه بیاید بویی که ناخوش باشد پادشاه را
امر مینماید بدو دست فحجبا بین الملك وتلك الریح پس
دستها مانع میشوند میان پادشاه وان بوی بد وللملك
مع هذا ثواب وعذاب واز برای پادشاه با آنچه مذکور شد
بخشش وعقوبتست وعذابه اشد من عذاب الملوك الظاهرة
القاهرة وعقوبت آن سخت تر است از عقوبت پادشاهان
ظاهری که صاحب قهر وغضبند در دنیا وثوابه افضل من
ثوابهم وبخشش آن بهتر است از بخشش پادشاهان واما
عذابه فالحزن اما عقوبت پادشاه حزن ودلگیریست واما ثوابه
فالفرح واما بخشش پادشاه فرح ودلشکفتگی است واصل
الحزن فی الطحال واصل حزن در سپرز است وان عضویست
بشکل زبان مرکب از گوشت وشراین ومتخلخل وتیره رنگ

ومتصل

ومتصل است بجانب چپ معده مایل به پشت ومقعر او از
جانب محدب معده واقع است ومربوط است باو بواسطه رگی و
از برای او دو گردن است یکی متصل بقعر جگر بجهة جذب سودا
ودیگر متصل است بفم معده از برای ریختن سودا بمعده وحزن
عبارتست از میل کردن خون وسایر مواد باندرون بدن وبا این سبب
زرد میشود رنگ در حزنی که از خوف باشد زیرا که سرخی بشره
از خون است که جاری میشود در زیر پوست نه از گوشت چه اصل
او سفید است چنانچه ظاهر میشود هرگاه مبالغه شود در شستن
او وهرگاه میل کند مواد باندرون بدن زرد میشود رنگ آدمی
اگر قدری از صفرا در تحت جلد مانده وسفید میشود اگر آنقدر صفرا
نیز حرکت بباطن کند وچون سپرز ظرف سوداست وان سرد وخشک
وغلیظ است یعنی ضد روح است در جمیع صفات وفرح روح
از صفای خون وخالص بودن او از کدورات پس هرگاه
ممزوج شود خون با سودا در انحال غلیظ وکثیف میگردد و

فاسد میکند روح را واصل الفرح فی الشرب والکلیتین واصل
شکفتکی در سپرز روی معده و در دو کرده ادمیست اما آن سپرز
پس رقیق و صاحب دو طبقه است و میان آنها عروق و شحم
بسیار است و منبسط است بر روی معده تا انکه اعانت کند
اورا بر هضم بسبب حرارتی که دارد و ابتدای آن از فم معده است
و منتهی برده قولون میشود و اما دو کرده پس هر یک از آنها
مرکب است از کوشت صلب سرخ کم رنگ و عروق و شحم بسیار
دارد و مثل نصف دایره است و محدب او بجانب پشت واقع
شده تا انکه ادمی باسانی دو تا تواند شد بجانب پیش و چون فرح
عبارتست از میل کردن مواد بظاهر بدن و سپرز روی معده بواسطه
بسیاری عروق جذب میکند رطوبت خون را و میرساند بکردها
و بان سبب حاصل میشود صفای خون و رقت و لطافت آن و
موجب بسط روح میکردد لهذا فرح بواسطه ان دو عضو حادث
میشود وفیهما عرقان موصلان الی الوجه ومن هناک یظهر

الفرح

الفرح والحزن فیری علامتهما فی الوجه و در سپرز و سپرز روی معده
و دو کرده دو رکیست که متصلند بروی ادمی پس از اینجا ظاهر میشود
فرح و حزن و دیده میشود اثر آنها در روی ادمی والعروق کلها
طرق من العمال الی الملک ومن الملک الی العمال و مجموع رکهای
بدن راهی چندند از عاملان پادشاه یعنی اعضا و جوارح بسوی
پادشاه و از پادشاه بسوی عاملان و مصداق ذلک انه اذا
تناولت الدواء ادته العروق الی موضع الداء باعانتها و مصداق
این مطلب اینست که هرکاه تناول نمودی دوائی را میرساند آن
دوا را رکها بعد از تصرف حرارت غریزیه قلب بموضع درد
باعانت عاملان و ایضا روحها و قوتها از پادشاه اخذ میکنند
و بمجموع اعضا قسمت مینمایند و این ظاهر است واعلم
یا امیر المؤمنین ان الجسد بمنزلة الارض الطیبة بدان ای امیر
کننده مؤمنین که بدن آدمی بمنزله زمین نیکوست متی
تعوهدت بالعمارة والسقی من حیث لا یزاد فی الماء فتغرق

منه ولا ينقص منه فتعطش فيجف فدامت عمارتها وكثر ريعها
وذکی زرعها هرگاه محافظت شود آن زمین بسبب معمور کردن
وآب دادن باین طریقه که آب بسیار ندهد که فرو گیرد زمین را
وکمتر از مقدار حاجت ندهد که تشنه بماند پس در آن وقت دایمی
میشود آبادی آن زمین وبسیار میشود حاصل آن ونمو
میکند زراعت در آن وان تغوفل عنها فسدت ولم ينبت
فيها العشب واگر غافل شوند از آن زمین فاسد میشود ونمیروید
در او گیاهی فالجسد بهذه المنزلة پس بدن آدمی باین منزلت است
وبالتدبير فى الاغذية والاشربة يصلح ويصح ويزكو العافية فيه
وبسبب تدبیر در ماکولات ومشروبات خوب میشود بدن و
صحیح میگردد وزیاد میشود صحت وسلامتی در آن فانظر الى
ما يوافقك ويوافق معدتك ويقوى عليه بدنك ويستمريه
من الطعام فقدره لنفسك واجعله غذائك پس ملاحظه کن
آنچه از ماکول ومشروب موافق تو وموافق معده تو باشد

ووة

ووقت داشته باشد بدن تو براو وتواند هضم کند وگوارا باشد
از طعام پس اندازه آنرا بگیر واورا غذای خود گردان واعلم ان
كل واحدة من الطبايع يحب ما يشاكلها فاغتذ ما يشاكل
جسدك وبدانکه هر مزاجی دوست میدارد آنچه موافق او باشد
پس غذای خود گردان آنچه موافق بدن تو است یعنی باید حاد
المزاج مثلا غذاهای بارده تناول نماید وهمچنین مراعات شود
موافقت در سایر امزجه با آنکه لازم است که صاحب هر مزاجی
غذایی بخورد که کیفیت اخلاطی که حاصل میشود از هضم آن غذا
زیاد نباشد بر کیفیت مزاج او نه آنکه صاحب طبع گرم مثلا غذای
گرم بخورد وعلى هذا القياس چه بزودی باعث ناخوشیها
میشود ومن اخذ من الطعام زيادة لم يغذه وهر که صرف کند
از طعام زیاده بر قدر حاجت البته آن طعام را غذای خود نکرده
بجهة آنکه معده مملو میشود از غذا پس هرگاه هضم یابد حجم او
زیاد میشود وموجب ثقل معده میگردد وکما ینبغی هضم نمیشود

وجزء بدن نمیگردد وبلکه موجب بعض امراض میگردد ومن
اخذ بقدر لا زيادة عليه ولا نقص في غذائه نفعه وکسی که اخذ
کند قدر حاجت را نه زیاده ونه کم در غذای خود البته آن غذا
نفع خواهد کرد او را وکذلك سبيلك ان تاخذ من الطعام
كفايتك في ايامه وهمچنین طریقه تو در طعام خوردن اینست
که صرف کنی بقدر ضرورت خود در اوقات تناول نمودن
وارفع يدك منه وبك اليه بعض القرم وعندك اليه ميل ودست
بکش از طعام در حالتی که بوده باشد با تو بسوی او قدری خواهش
ونزد تو باشد میلی بآن فانه اصلح لمعدتك ولبدنك وازكى
لعقلك واخف على جسمك پس بدرستیکه این طریقه مناسب
تر است از برای معده تو که زودتر هضم میکند واز برای بدن
تو چه جزء او میشود وموجب زیادتی عقل تو میگردد وبجهة
آنکه صعود نمیکند در انحال بخارات بد بسوی دماغ تا باعث
غلظت روح وتکدر حواس وقلت فهم گردد چنانچه از امتلا

بهم میرسد وسبکتر است بر بدن تو چه در انصورت اخلاط
فاسده که موجب ثقلند حادث نمیشوند يا امير المؤمنين
كل البارد في الصيف والحار في الشتاء والمعتدل في الفصلين
على قدر قوتك وشهوتك ای امیر بخور غذای سرد در تابستان و
غذای گرم در زمستان وغذای معتدل در دو فصل دیگر یعنی بهار
و پاییز بقدر قوة بدن تو در هضم ورغبت تو بآن بجهة آنکه حرارت در
تابستان مستولی است بر ظاهر اعضا پس هرگاه غذای گرم بالفعل
یا بالقوة تناول شود حرارت جمع میشود ومنشأ تحلیل حرارت
غریزی وشدة عطش وفساد هضم وغیرها میشود ودر زمستان
برودت غالب است بر سطح اعضا پس تناول بارد بالفعل یا بالقوة
باعث ضعف حرارت وسوء هضم میشود وچون حرارت در این
فصل میل بباطن میکند وهاضمه قوة دارد پس باید غذا در ان
وقت بیشتر خورده شود ودر تابستان امر بعکس است ودر دو
فصل دیگر که میل حرارة بظاهر وباطن مساویست باید مراعات

شود اعتدال در غذا بحسب کمیت و کیفیت وابدء فی اول الطعام
باخف الاغذیة التی یغتذی بها بدنك بقدر عادتك و بحسب
طاقتك ونشاطك وابتدا کن در اول تناول غذا بسبکترین
غذاهایی که بدن تو تناول کرده بقدر عادت و بحسب طاقت و
رغبت بجهة انکه هرگاه ابتدا شود بغذای غلیظ بطی الهضم و بعد
ازان لطیف تناول شود پس لطیف زود هضم میشود و غلیظ
که در تحت ان و در قعر معده است و هنوز منهضم نشده سد
میکند راه نفوذ لطیف را بسوی امعا پس لطیف فاسد میشود
و مخلوط بغلیظ میگردد و انرا نیز فاسد میکند و بخار بهم میرسد
لکن هرگاه معده خالی باشد از غذا و صفرا و اشتها بسیار
باشد و قدری از غلیظ صرف شود بعد از زمانی که فی الجمله هضم
حاصل شده لطیف تناول شود ضرری ندارد و تقدیم لطیف هرچند
نیز مضر است بجهة انکه بعد از هضم مخلوط میگردد با قدری
از غلیظ و موجب سده میگردد لکن ضررش از عکسش کمتر است و این

حکم مخصوص است بصورتی که ادمی خواهد تکلف کند و جمع
میان غلیظ و لطیف نماید یا انکه ضرورت داعی شده باشد
والا اصل جمع ممنوع است وزمانك الذی یجب ان یکون
اکلك فی کل یوم عندما یمضی من النهار ثمان ساعات اکلة
واحدة او ثلاث اکلات فی یومین تغتذی باکرة فی اول یوم ثم
تتعشی فاذا کان فی الیوم الثانی فعند مضی ثمان ساعات اکلت
اکلة واحدة ولم تحتج الی العشاء وزمان غذای تو که لازم است
خوردن تو انرا از زمان در هر روزی وقتی است که بگذرد از روز
هشت ساعت و تناول یکمرتبه باشد یا سه مرتبه در دو روز باین
طریق که در طرف صبح اول روز غذا تناول نمایی بعد ازان در عشا
تناول کنی پس چون روز دیگر شود نزد گذشتن هشت ساعت از
روز یکبار غذا صرف نمایی و احتیاج نداری بخوردن غذا در
عشای ان روز یعنی ضرور نیست تناول غذای غلیظ معتاد در
عشای روز دوم نه انکه هیچ تعشی نشود چه ان فضیلت بسیار دارد

از انجمله در احادیث مرویست که موجب قوة بدن وقوة جماع
وطریقه پیغمبران واهل بهشت است چنانچه جناب اقدس الهی
در وصف طعام ایشان فرموده لهم رزقهم فیها بکرة وعشیا
واز جناب حضرت ع منقولست که در بدن رگیست که عشا نام
دارد هر که در طرف شب چیزی نخورد ان رگ او را نفرین میکند
تا صبح ومیگوید خدا ترا گرسنه بدارد چنانچه مرا گرسنه داشتی
خدا ترا تشنه بدارد چنانچه مرا تشنه بداشتی پس العشاء ترک مکنید
اگر چه بلقمه نان باشد واگر چه بدی اب باشد کذا امر جدی محمد
ما ایاً فی کل یوم رحمة وفی عدة رحمتین ومثل طریقه دوم امر
فرمود جد بزرگوارم حضرت پیغمبر ص بحضرت امیر المومنین ع که در
روزی یکبار غذا صرف نماید ودر روز دیگر دو بار ولیکن ذلک لقدر
لا یزید ولا ینقص وباید بوده باشد غذا در هر مرتبه بمقداری که زیاد
و کم نشود وارفع یدک من الطعام وانت تشتهیه ودست بکش از
طعام در حالی که هنوز اشتها داشته باشی ومراعات این قانون

کمال

کمال لزوم دارد وازین جهة مکرر مذکور شد ولیکن شرابك
علی اثر طعامك من الشراب الصافی العتیق مما یحل شربه وانا واصفه
فیما بعد وباید بوده باشد مشروب تو بعد از خوردن طعام از
شراب صافی کهنه از ان شرابی که حلال است اشامیدن ان انچنان
شرابی که وصف میکنم انرا بعد ازین ونذکر الان ما ینبغی ذکره من
تدبیر فصول السنة وشهورها الرومیة الواقعة فیها فی کل
فصل علیحده وذکر میکنم الحال انچه سزاوار است ذکر کردن ان از
تدبیر فصلهای سال وماههای رومی که واقع شدن ان در هر فصلی
جدا کانه وما یستعمل من الاطعمة والاشربة وما یجتنب منه
وکیفیة حفظ الصحة من اقاویل القدما وانچه باید استعمال شود
از اطعمه واشربه وچیزیکه باید اجتناب نمود از ان وچگونگی حفظ
صحت موافق اقوال متقدمین ونعود الی قول الائمة فی صفة
شراب یحل شربه ویستعمل بعد الطعام ورجوع میکنم بسوی قول
ائمه در وصف شرابی که حلال است اشامیدن ان وباید استعمال

شود بعد از طعام ذکر فصول السنه اما فصل فصل الربیع فانه
روح الزمان اینست بیان فصلهای سال اما فصل بهار پس
بدرستی که روح زمانست یعنی طبیعت او مثل طبیعت روح گرم
وتر است با انکه پرورش میدهد نباتات زمین را چنانچه روح
پرورش میدهد بدن را واوله آذار وعدة ایامه احد وثلاثون یوما زاد
وماه اول فصل بهار مسمی باذار است وعدد روزهای او سی ویک
روز است وفیه یطیب اللیل والنهار ویلین الارض ودر اینماه
نیکو میشود شب وروز بسبب اعتدالی که در هوا بهم میرسد با قلت
اختلافات ان وزمین نرم میشود چه بواسطه هوای بهار که گرم
وتر است برطرف میشود صلابتی که دران حادث شده بود
بسبب یبوست هوای زمستان ویذهب سلطان البلغم و
یهیج الدم وزایل میشود سلطنت بلغم وحرکت میکند خون زیرا
که طبیعت بلغم که سرد وتر است مخالف طبیعت فصل است بخلاف
طبع خون که موافق است با ان ویستعمل فیه من الغذاء اللطیف

واللحوم والبیض النیمبرشت واستعمال کنند در اینماه غذاهای
لطیف وگوشتهای لطیف وتخم نیمبرشت بجهة انکه چون هوا
درانوقت میل بگرمی دارد وحرارت بدنی نیز قدری مایل بظاهر
بدن میشود پس لازم است تناول غذاهای لطیف تا طبیعت
قادر بر هضم ان باشد وحد نیمبرشت شدن تخم نزد جالینوس
انست که هرگاه در اب جوشیده بگذارند تا صد شماره کنند یا
در اب سرد در اتش گذارند تا سیصد شماره نمایند نیمبرشت
میشود وقدر شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است ویشرب
الشراب بعد تعدیله بالماء وباشامند در اینماه از شربت حلال
بعد از انکه معتدل کنند اورا باب یعنی قدری اب داخل نمایند
تا حرارت ان کمتر شود وکیفیت شراب حلال بعد ذکر خواهد شد
ویتقی فیه اکل البصل والثوم والحامض وباید اجتناب شود
در اینماه از خوردن پیاز وسیر که طبع انها گرم وخشک است
واز ترشی بجهة انکه اعصاب بسبب رطوبت هوا قدری ضعیف اند

وترشیها زیاده میکند ضعف را تا انکه شاید که موجب تغیرات هوا
کردد بسبب سردی شبها وصبحها وکرمی ظهرها ویجتنب فیه شرب
المسهل ونیکو نیست در این ماه اشامیدن مسهل بجهة تنقیه بدن از
فضلات ومواد محتبسه در زمستان که بحرارت بهار رقیق میشوند
وسیلان مینمایند تا حادث نشود مرض ودمل وورم وامثال
انها ویستعمل فیه الفصد والحجامه واستعمال کنند در این ماه
فصد وحجامت را بجهة انکه در انوقت خون بسیار متولد میشود
بسبب موافقت در کیفیت واز جناب پیغمبر صلعم منقولست که حجامت
در سه شنبه اول این ماه باعث صحت بدن میشود نیسان ثلثون
یوما فیه یطول النهار ماه نیسان که دوم فصل بهار است سی
روز است ودر انوقت بلند میشود روز ویقوی مزاج الفصل
ویتحرک الدم وتهب فیه ریاح الشرقیه وقوة میکیرد مزاج فصل
بهار وحرکت میکند خون ومیوزد بادهای شرقیه اما قوة
مزاج فصل بسبب انست که در این ماه حرارت ورطوبت ظاهر میشود

چه ماه اول شبیه است بزمستان ودر اکثر بلاد سرد است ولهذا
حرکت خون در انوقت بیشتر است وباد مشرق که در این ماه
میوزد نافعتر است از باد مغرب بدن اکرچه طبع هر دو قریب
باعتدال است بجهة انکه باد مشرق در اکثر اوقات در طرف صبح
وزیده میشود مصاحب حرکت افتاب وباین سبب صاف میشود
از ابخره واجسام غریبه بخلاف باد مغرب که غالبا میوزد طرف
عصر ضد حرکت افتاب ویستعمل فیه من المأکل المشویه وما
یعمل بالخل ولحوم الصید واستعمال کنند در این ماه از ماکولات
برشته مثل کبابها وامثال ان وغذایی که با سرکه پخته شده باشد
وکوشتهای صید تا بواسطه هر سه غذا تجفیف شود رطوبات غذا کنند
بدنی که از هوا کسب کرده لکن کوشت صید باید کمتر خورده شود
چه بسیار کرم است مکر کسی که بدن او فربه ومزاج او بلغمی
باشد ویعالج الجماع والتمریخ بالدهن فی الحمام وبسیار واقع
سازند مجامعت ومالیدن روغن بر بدن در حمام تا انکه رطوبه

وحرارت کم شود بسبب استفراغ منی وما لیدن روغنهائی که
که موجب کثفه رطوبت میشوند ولا یشرب الماء علی الریق
واشامید نشود آب در خلای معده تا آنکه موجب اطفای
حرارت غریزی نگردد لیکن قلیل آن ضرری ندارد از برای تبرید جگر
زیرا که مزاج فصل دراینماه قویست وحرارت غریبه در بدن
خصوصا در جگر ظاهر میشود وبرین معنی محمولست تجویز
آن در بعضی نسخ ولیشم الریاحین والطیب وبو کنند دراینماه
ریاحین وچیزهای خوش بو بجهة نشف رطوبات وتقویه
قوای بدنی وحدوث فرح وشادی ونشاط ایار احد وثلثون
یوما تصفو فیه الریاح وهو آخر فصل الربیع ماه ایار سی و
یکروز است صاف میشود درانوقت بادها از گرد وغبار بجهة
عدم شدت آن وحدوث رطوبات در زمین واین ماه آخر فصل
بهار است وقد نهی منه عن المملوحات واللحوم الغلیظة کالروس
ولحوم البقر واللبن وبتحقیق که منع شده دراینماه از غذاهای

شود

شور وگوشتهای غلیظ مثل کله وگوشت گاو بجهة آنکه طبع
هوا دراینماه نزدیکست بطبع هوای تابستان وحرارت بدنی میل
بظاهر میکند وقوة هاضمه ضعیف میگردد ویبوست هوا قوی
میشود واز شیر نیز منع شده چه در هوای گرم سریع الاستحاله
بفساد است وایضا چون هوا میل بگرمی وخشکی دارد پس ازین قسم
غذاها متولد میشود صفرا وموجب امراض صفراویه میگردد و
ینفع فیه دخول الحمام اول النهار ونافع است دراینماه دخول
حمام در اول روز زیرا که حمام ترطیب بدن میکند خصوصا در اول
روز که هوا میل ببرودت دارد بجهة تفتیحی که لازم حمام است حرارت
بدن مندفع میگردد وبدین وسیله موجب تبرید میشود ویکره
فیه الریاضة قبل الغذاء ومکروه هست دراینماه ریاضت پیش از
غذا بجهة آنکه هوا گرم وخشک است وریاضت در خلای معده
بدن را خشک میکند بسبب تحلیل رطوبات وموجب دق وهزال
میگردد بخلاف ریاضت بعد از تناول غذا که تحلیل مینماید

حزیران

فضلات ورطوبات را که از غذا بهم رسیده حزیران ثلاثون یوما
یذهب فیه سلطان البلغم ویقبل زمان المرة الصفرا ماه حزیران
سی روز است برطرف میشود در آن سلطنت بلغم واقبال میکند
زمان مره صفرا بجهة اینکه این ماه اول تابستان است وهوا گرم
وخشک میشود پس بلغم که مخالف فصل است کم میگردد وزیاد
میشود صفرا که در طبع با او موافق است واز جمله اعمال این ماه
اخراج خون است چنانچه از حضرت امام موسی کاظم ع منقول است
که ترک مکن حجامت را در هفتم ماه حزیران واگر میسر نشود در ۱۴
حجامت بکن وینهی فیه عن التعب واکل اللحم دسما والاکثار منه
وشم المسک والعنبر ونهی شده در این ماه از تعب کشیدن و
وگوشت چرب بسیار خوردن وبوکردن مسک وعنبر اما منع
از تعب بجهة آنست که مسام بدن در این وقت متخلخل میگردد
بسبب گرمی هوا ومواد بسیار بتحلیل میرود پس اگر حرکت واقع
شود موجب ضعف قوای بدن وزیادتی تحلیل میگردد

کوشت

گوشت چرب مهیج صفرا است وبوکردن مسک وعنبر که حرارت
ویبوست دارند مناسب فصل نیست بلکه باعث درد چشم وصداع
وزکام میشود وینفع فیه اکل البقول البارده کالهندبا وبقلة
الحمقا ونافع است در این ماه خوردن سبزیهای سرد مثل کاسنی وخرفه
واکل الخضر کالخیار والقثا والشیرخشت ونافع است خوردن سبزیها
مثل خیار وقثا وآن نوعی است از خیار که بفارسی خیار دراز وخیار چنبر
گویند ونافع است خوردن شیرخشت والفاکهة الرطبة واستعمال
المحمضات ونافع است میوهای رطبة وتناول غذاهای ترش
چه اول دفع یبوست طبع وتلیین میکند ودوم تبرید عظیم ودفع
عفونت هوا واخلاط مینماید ومن اللحوم لحم المعز الثنی والجدا
ونافع است از گوشتها گوشت بزی که دو ساله اشتر باشد وگوشت
بزغالها که لطیف وسریع الهضم اند چه قوه هاضمه در این فصل ضعیف
است ومن الطیور الدجاج والطیهوج والدراج ونافع است از
گوشتهای طیور گوشت مرغ خانگی وتیهو ودراج که لطیفند و

الالبان والسمک الطری ونافع است تناول شیرها و ماهی
تازه چه اول ترطیب ودفع یبوست مزاج میکند ودوم بزودی هضم
میشود واحداث رطوبت مینماید تموز احد وثلاثون یوما
فیه شدة الحرارة وتغور المیاه ماه تموز که دوم فصل تابستان است
سی ویک روز است ودرانوقت حاصل میشود شدة حرارت هوا
وکم میشود ابها بسبب فرو رفتن ابها باعماق زمین ویستعمل فیه
شرب الماء البارد علی الریق وباید استعمال شود درینماه اب
سرد درناشتا بجهت اطفای صفرا وحرارت هوا ویوکل فیه الاشیاء
الباردة الرطبة وخورده شود درینماه چیزهای سرد وتر تا
حرارت ویبوست کم شود ویکسر فیه مزاج الشراب ولشکند در
این ماه مزاج [حرارة] شراب حلال را بسبب ممزوج کردن باب ویوکل فیه
الاغذیة اللطیفة السریعة الهضم کما ذکر فی حزیران وبخورند درینما
غذاهای لطیف سریع الهضم را همچنانکه مذکور شد در ماه حزیران
بجهت انکه درین فصل حرارت درا ندرون بدن کمتر است واکثر حرارت

تموز

میل بظاهر

میل بظاهر دارد ویستعمل فیه من السموم والریاحین الباردة
الرطبة الطیب الرایحة واستعمال شود درینماه از انچه بوئیده
میشود وازریاحینها انچه سرد وتر وخوشبو باشد مثل بنفشه و
نیلوفر بجهت دفع حرارت ویبوست هوا وتقلیل انها اب
احد وثلثون یوما فیه تشتد السموم اب ماه که اخر فصل تابستان
سی ویک روز است شده میکند درانوقت بادهای گرم چون هوا
کمال حرارت ویبوست دارد لکن دراخر ماه شاید وزیده نشود
بجهت انکه مخلوط میشود هوای فصل بهوای پاییز ویهیج الزکام
باللیل وحرکت میکند زکام در شب زیرا که از حرارت هوا جرم
دماغ سست ومتخلخل وضعیف شده پس ازانکه سردی شب
بخارات متصاعده بدماغ محتبس میگردد وزکام عارض میشود
ویهب الشمال ومیوزد باد شمال وان بادیست که از طرف شمال
بشخص مستقبل مشرق وزیده میشود ومنافع بسیار دارد لکن
موجب کثرت فضلات میگردد بواسطه انکه حبس مواد میکند

ویصلح المزاج بالتبرید والترطیب وباید اصلاح شود مزاج
بسبب تبرید وترطیب کردن یعنی غذاهای سرد وتر تناول
نماید تا آنکه تدارک در کیفیت فصل شود وینفع فیه شرب
اللبن الرائب ونافع است در این ماه آشامیدن ماست که سرد
وتر است ویجتنب فیه الجماع والمسهل وباید اجتناب شود
در این ماه از جماع کردن ومسهل خوردن بجهة آنکه حرارت فصل
تابستان تحلیل مواد میکند وبدن را متحلل میگرداند وجماع
نیز تحلیل عظیم میکند وممکن است که موجب دق وهزال گردد
وبدین سبب اجتناب از مسهل لازم است وبا ضرورة شدید
اسهال برفق میتوان کرد ویقلل من الریاضة وباید کم ریاضت
کشید چه بسیار آن محلل مواد است ویشم الریاحین البارده و
بوییده شود ریاحین سرد بجهة تعدیل مزاج دماغ وقلب ایلول
ثلاثون یوما یطیب فیه الهوا ویقوی سلطان المرة السودا ماه
ایلول که اول فصل پاییز است سی روز است نیکو میشود هوا در

آنوقت وقوی میشود سلطنت خلط سودا بجهة آنکه طبع او موافق
طبع این فصل است که سرد وخشک است ویصلح شرب المسهل
ونیکوست آشامیدن مسهل بجهة آنکه اعتدالی در هوا بهم رسیده
مثل فصل بهار واخلاط بدنی رقیق ومنجمد نیست بخلاف فصل
تابستان که بسبب حرارت هوا اخلاط رقت وسیلان دارند ودر
فصل زمستان منجمدند وهر یک مانع سهولت دفعند وینفع
فیه اکل الحلاوات واصناف اللحوم المعتدله کالجدی والحولی
من الضان ونافعست در این ماه خوردن شیرینیها واقسام
گوشتهای معتدل مثل گوشت بزغاله ویکساله از میش بجهة آنکه
هوای فصل سرد وخشک ومضاد طبیعت خونست در هر دو
کیفیت ولهذا خون در بدن کم میشود وچون هر یک از شیرینی
وگوشت معتدل مولد خونست پس تناول آنها مناسبست و
یجتنب لحم البقر والاکثار من الشوی ودخول الحمام وباید اجتناب
شود از گوشت گاو وبسیار خوردن گوشت بریان وداخل شدن

حمام اما منع از دو چیز اول بجهة آنست که متولد میشود
سودا از آنها باعانت هوای فصل که موافق است با او در کیفیت
واما حمام رفتن پس ممنوع است بسبب اختلاف هوای فصل
ویستعمل فیه الطیب المعتدل المزاج وباید استعمال کند در این ماه
بوی خوش معتدل المزاج بجهة تقویت قوای بدنی ویجتنب
فیه اکل البطیخ والقثا واجتناب شود در این ماه از خوردن خربزه و
خیار بجهة کثرت مائیت وقبول عفونت آنها تشرین الاول
احد وثلاثون یوما تهب فیه الریاح المختلفة وتتنفس فیه ریح
الصبا ماه تشرین الاول که دوم فصل پاییز است سی ویک روز است
میوزد در این وقت بادهای مختلف وشروع میکند باد مشرق در
وزیدن ویجتنب فیه الفصد وشرب الدوا وباید اجتناب شود
در این ماه از فصد کردن ودوا آشامیدن و بجهة آنکه سردی هوا در
آنوقت اضافه میگردد بسبب نزدیکی بفصل زمستان ووزیدن
بادهای مختلف وباد مشرق که هیچ باعتدال اقربست اما چون

غالبا طرف صبح میوزد لهذا سرد میباشد وبواسطه سردی هوا
چون اخلاط قدری انجماد بهم میرساند مناسب آنست که احتراز
شود از فصد ودوا لکن منع از آنها در حال اختیار است چه اگر
ضرورة داعی شود ملاحظه فصل ضرور نیست ویجتنب فیه الجماع
ونیکو نیست در این ماه جماع کردن زیرا که ماکولات مستعمله در
آنوقت خالی از قوتی نیست وامثال این قسم غذاها تولید منی
بیشتر میکند وچون منی زیاد گردد اگر دفع نشود موجب بعض
امراض میشود وینفع فیه اکل اللحم السمین والرمان المز والفاکهة
بعد الطعام ونافع است در این ماه خوردن گوشت فربه وانار
ترش وشیرین ومیوه بعد از طعام واول بجهة آنست که حرارة
باطنی وقوه هاضمه مجتمع شده اند در آن فصل ودوم بجهة
تقویت جگر واطفای حرارتست وسیم بجهة آنست که خوردن
چربی موجب ارتفاع بخار میگردد وتناول میوه بعد از آن فرو
مینشاند بخار را ونفع عظیم میکند لیکن باید بلا فاصله با بعد ان

کیموس صرف شود ویستعمل فیه اکل اللحوم بالتوابل واستعمال
کند درانماه کوشتهارا با توابل یعنی ادویه کرم از قبیل میخک
ودارچینی وفلفل وامثال ان بلکه مثل عدس ونخود وماش را
هم شامل است ویقلل فیه من شرب الماء وتقلیل کند در
اشامیدن اب چه امثال غذاهای مذکوره بیشتراب مطلبد
واکر اب بسیار اشامیده شود معده فاسد میکردد با انکه تولید
بلغم درانفصل بسیار میشود واب بسیار غلظت اورا زیاد میکند
ویحمد فیه الریاضة ونیکو است درانماه ریاضت کشیدن تا انکه
فضلات متفرقه تحت جلد بعرق دفع کردد تشرین الثانی ثلثون
یوما فیه ینقطع المطر الربیعی ماه تشرین الثانی که اخر فصل پاییز
است سی روز است منقطع میشود درانوقت باران بهاری
وینهی عن شرب الماء باللیل ومنع شده درانماه از اشامیدن
اب در شب بجهة انکه قوه هاضمه درانوقت کمال قوة دارد بسبب
سردی هوا ومیل حرارت بدنی بباطن واب هم نفوذ دهنده

غذا است در عروق وچون معده خالی شود از غذا در ان شبها
بلغم فضول ریخته میشود دران وموجب مفسده میکردد و
ایضا اجتماع سردی هوا در شب با سردی اب باعث سستی
اعصاب وقوی میشود ویقلل من دخول الحمام والجماع وباید
تقلیل شود درانماه از حمام رفتن وجماع کردن بجهة انکه هوای
حمام با هوای خارج نهایت مخالفت دارد پس موجب ضرر هوا
میشود وهمچنین است جماع درچنین هوا ویشرب بکرة کل یوم
جرعة ماء حار وبیاشامد درانماه ناشتا هرروز جرعه اب کرم
بجهة تنقیه معده از بلغم ورطوبات لزجه که متولد میشوند به
مقتضای هوای فصل ویجتنب فیه اکل البقول کالکرفس والنعنع
والجرجیر واجتناب شود از خوردن سبزیهای کرم مثل کرفس و
نعناع وتره تیزک بجهة وفور حرارت در باطن کانون الاول
احد وثلثون یوما یقوی فیه العواصف ویشد فیه البرد ویقع
فیه کلما ذکرناه فی تشرین الثانی ماه کانون الاول که اول فصل

زمستانست سی و یکروز است قوی میشود در انوقت بادهای
تند و شدة میکند سردی هوا و نفع میکند جمیع انچه ذکر کردیم
در ماه تشرین الثانی که اخر فصل پاییز است و قریبست بان در
طبع ویحذر فیه عن اکل الطعام البارد و باید حذر شود در اینماه
از خوردن طعام سرد تا برودت باطنی و ظاهری جمع نشود و
موجب سوء هضم نگردد وینبغی فیه الحجامة والفصد و اجتناب
شود در اینماه از حجامت کردن و فصد کردن چه اخلاط در این فصل
بسبب سردی هوا منجمد است ویستعمل فیه اغذیة الحارة بالقوة
والفعل و باید استعمال شود در اینماه غذاهای گرم بالقوة و
بالفعل تا آنکه بسبب گرمی بالفعل معارضه کند با سردی هوا
و بسبب گرمی بالقوة زود هضم شود زیرا که هوای فصل سرد
و تر است و لهذا تولید بلغم در بدن بسیار میشود و با نسبت
مزاج سرد است و قدرت کامله بر هضم ندارد کانون الثانی
احد و ثلثون یوما یقوی فیه غلبة البلغم ماه کانون الثانی که دوم

فصل

فصل زمستانست سی و یکروز است قوی میشود در ان غلبه
بلغم بجهة زیادتی سردی هوا وینبغی ان یخرج فیه الماء الحار
علی الریق و سزاوار است که بتدریج اشامیده شود اب گرم ناشتا
تا آنکه بشوید معده و امعا را از بلغم لزج ویحمد فیه الجماع و نیکو
است در اینماه جماع کردن زیرا که هاضمه در انوقت قوة دارد
بواسطه میل حرارت بباطن و غلیظ بودن غذاهایی که استعمال
میشود در اینماه نسبت باوقات دیگر پس تولید منی بیشتر میشود
و محتاج بدفع است وینفع فیه من الاحساء ما یقع فیه مثل
البقول الحارة کالکرفس والجرجیر والکراث و نافع است در اینماه
غذاهای مایعی که داخل شود در ان سبزیهای گرم مثل کرفس
و تره تیزک و کندنا که طبع انها گرم و خشک است و ازاله بلغم
مینماید وینفع فیه دخول الحمام اول النهار والتمریخ بدهن
الخیری وما ناسبه و نافع است در اینماه داخل حمام شدن اول
روز و مالیدن روغن گل شبو بجهة آنکه اول روز معده خالی

وصاحب حرارتست وچون با حرارت حمام جمع شود بیشتر
دفع بلغم میکند وهمچنین مالیدن روغنهای گرم اعانت
بر تحلیل بلغم میکند ویجتنب فیه الحلو واکل السمک الطری
واللبن وباید حذر شود در این ماه از سر تراشیدن یعنی در
خارج حمام که موجب زکام میشود واز خوردن ماهی تازه و شیر
که معین اند بر تولید بلغم شباط ثمانیة وعشرون یوما یختلف
فیه الریاح ویکثر الامطار ویظهر العشب ویجری فیه الماء
فی العین ماه شباط که اخر فصل زمستانست بیست وهشت
روز است میوزد در این وقت بادهای مختلف وبسیار میبارد
باران وظاهر میشود گیاه وجاری میشود در این وقت آب در
چشمه بجهة آنکه نزدیکست بفصل بهار ورمیدن در حرکتست و
مسامات زمین قدری وسیع میگردد وینفع فیه اکل الثوم
ولحم الطیر والصیود والفاکهة الیابسة ونافع است در این ماه
خوردن سیر وگوشت پرنده وگوشتهای شکاری ومیوهای

شباط

خشك اما نفع کردن سه چیز اول بجهة آنست که اذابه بلغم میکند
ومیوه خشك بواسطه کمی میوه تر است در این وقت ویقلل من
اکل الحلاوات وباید تقلیل شود در خوردن شیرینیها تا موجب
زیادتی خون واخلاط دیگر در فصل بهار نگردد ویحمد فیه کثرة
الحرکة والریاضة ونیکوست در این ماه بسیار حرکت کردن وریاضت
کشیدن بجهة برطرف نمودن بلغم هذا صفة الشراب الذی یحل
شربه واستعماله بعد الطعام وقد مر ذکر نفعه عند ابتدائنا
بالقول علی فصول السنة وما یعتدل فیها من حفظ الصحة
اینست طریقه شرابی که حلالست آشامیدن واستعمال کردن
آن بعد از طعام وبتحقیق گذشت بیان نفع او نزد شروع نمودن
ما در مبحث فصلهای سال وآنچه باو اعتماد میشود در حفظ
صحت بدن وصفته ان یوخذ من الزبیب المنقی عشرة ارطال
وصفت شراب حلال اینست که اخذ شود از زبیب منقی که دانه
او را بیرون کرده باشند مقدار ده رطل که هر رطلی صد وسی درهم است

وهر درهمی مقدار چهل وهشت شعیر است واین نصف
مثقال شرعی وخمس مثقال است چه مثقال شرعی شصت
وهشت شعیر وچهار سبع شعیر است واز این جهت موافق است
مثقال شرعی با یکدرم وسه سبع درهم وهر درهمی هفت عشر
مثقال است پس هر ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است وهذا
هر رطلی نود ویک مثقال شرعی است وچون مثقال صیرفی نزد مشهور
یکمثقال شرعی وثلث مثقال است ووزنش نود ویک شعیر وسه سبع
شعیر است ومثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس هر
رطلی شصت وهشت مثقال صیرفی وربع مثقال است لکن
تحدید مذکور مبنی است بر آنکه مراد رطل عراقی باشد بمعنی
مشهور که آنرا بغدادی نیز میگویند وآن نصف مکی است که
دویست وشصت درهم است ودو ثلث مدنی است که صد و
نود وپنج درهم است واگر مراد رطل طبی باشد که آن رطل
عراقی است بقول بعضی وعبارتست از صد وبیست وهشت

درهم

درهم وچهار سبع درهم پس نود مثقال شرعی خواهد بود که موافق
است با شصت وهفت مثقال ونیم صیرفی واین احتمال ظاهر
تر است فیغسل وینقع فی ماء صاف فی غمره وزیادة علیه اربعة
اصابع پس بشویند ده رطل مویز منقی را وبخیسانند در آب
صاف بمقداری که فرا گیرد آنرا با زیادتی چهار انگشت بر بالای
مویز ویترک فی اناءه ذلک ثلثة ایام فی الشتاء وفی الصیف یوما
ولیلة وبگذارند آنرا در ظرفش سه روز در زمستان ویکروز و
یکشب در تابستان ثم یجعل فی قدر نظیفة بعد از آن بریزند
مجموع مویز را وآب را در دیگ پاکیزه ولیکن الماء ماء السماء
ان قدر علیه والا فمن الماء العذب الذی ینبوعه من ناحیة
المشرق ماء براقا ابیضا خفیفا وباید بوده باشد آن آب
باران اگر ممکن شود وبهم رسد والا از آب شیرین باشد از جانب
الی که چشمه آن از طرف مشرق آفتاب باشد وبراق وسفید وسبک
باشد وهو القابل لما یعترضه علی سرعة من السخونة والبرودة

وتلك دلالة علی خفة الماء وان آبی است که قابل است بزودی
آنچه عارض او میشود از گرمی وسردی واین علامت سبکی آب است
ویطبخ حتی ینتفخ الزبیب وینضج وطبخ نمایند مویز را تا آنکه
برآمده شود ونضج یابد ثم یعصر ویصفی ماؤه ویبرد پس
بیفشارند وصاف کنند آب او را وبگذارند که سرد شود ویرد
الی القدر ثانیا ویؤخذ مقداره بعود ودر برند در دیگ مرتبه
دوم وتعیین نمایند مقدار او را بچوبی ویغلی بنار لینة غلیانا
لینا رفیقا حتی یمضی ثلثاه ویبقی ثلثه وبجوشانند با آتش
هموار جوشانیدن هموار ملایم تا آنکه برود دو ثلث او وبماند
یک ثلث از او ثم یؤخذ من عسل النحل المصفی رطل بغدادی آن
اخذ شود از عسل زنبور عسلی صاف یک رطل طبی که نود مثقال
است فیلقی علیه ویؤخذ مقداره ومقدار الماء الی این کان
من القدر پس داخل کنند یک رطل عسل را در ثلثی که باقی مانده
از آب مویز واخذ کنند مقدار عسل ومقدار آب را اگر یکجا

رسیده

رسیده از دیگ ویغلی حتی یذهب قدر العسل ویعود الی
حده وبجوشانند مجموع عسل وآب مویز را تا آنکه برود مقدار
عسل وبرگردد بهمان قدر اول که هنوز عسل داخل نشده بود باشد
ویؤخذ خرقة صفیقة واخذ شود پارچه محکمی که نازک نباشد
ویجعل فیها زنجبیل وزن درهم پس داخل کنند در آن پارچه زنجبیل
یکدرهم که نصف مثقال صیرفی وربع عشر است ومن قرنفل
نصف درهم ومن دارچینی مثله واز میخک نیم درهم واز دارچینی
مثل میخک ومن زعفران درهم ومن سنبل نصف درهم ومن
الهندبا مثله ومن مصطکی نصف درهم واز زعفران یکدرهم
واز سنبل یعنی سنبل الطیب نیم درهم واز کاسنی مثل سنبل واز
مصطکی نیم درهم بعد از آن یسحق کل واحدة علیحده ویجعل
بعد از آنکه هر یک از او را علیحده کوبیده وبیخته باشند و
یجعل فی خرقة ولیشد بخیط شدا جیدا وداخل کنند ادویه را در
پارچه وببندند سر او را بخیاطه بستن خوبی ویلقی فیه وثم س

الخرقه فی الشراب بحیث ینزل قوی العقاقیر التی فیها وبینداز ند
ان پارچه را دران دیگ و بما لند اورا در میان شراب مجدی
که داخل شود دراو قوتهای دواهایی که دران پارچه است و باید
انداختن کیسه دوا در دیگ وقت داخل کردن عسل باشد
ولا یزال یتعاهد بالتحریک علی نار لینه برفق حتی یذهب مقدار
العسل و پیوسته محافظت شود بر حرکت دادن او بالای اتش
ملایم بهمواری تا انکه برود مقدار عسل بالکلیه ویرفع ویبرد
ویوخر مدة ثلثه اشهر حتی یتداخل مزاجه بعضه فی بعض ویح
لیستعمل پس دیگ را بردارند و بگذارند که شراب سرد شود و صبر
نمایند مدة سه ماه تا انکه تداخل کند مزاج بعضی ازان ادویه
در بعضی دیگر و بعد ازان وقت استعمال نمایند ومقدار ما یشرب
منه اوقیه مع اوقیتین من الماء القراح ومقدار انچه اشامیده
شود ازان شراب یکوقیه است با دو وقیه از اب خالص که ممزوج
نمایند با او و اوقیه بحسب لغة مشهور و اطلاق مشهور بر دو وزن

میشود چهل درم و این اشهر است در عرف حدیث و دیگر
هفت مثقال است و در اصطلاح اطباء ده درهم و پنج سبع
درهم است که هفت مثقال شرعی و نصف مثقال باشد و این
مراد است علی الظاهر فاذا اکلت یا امیر المومنین مقدار ما
وصفت لک من الطعام فاشرب من هذه الشراب ثلثه اقداح
بعد طعامک وهرگاه تناول نموده باشی ای امیر مقدار انچه
وصف کردم از برای تو از طعام بیاشام ازین شراب سه قدح بعد
از خوردن طعام خورد فاذا فعلت ذلک فقد امنت باذن الله یومک
ولیلتک من الاوجاع البارده المزمنه کالنقرس والریاح وغیر
ذلک من اوجاع العصب والدماغ والمعده وبعض اوجاع
الکبد والطحال والامعا والاحشا پس هرگاه بجا اوردی این
عمل را بتحقیق که ایمن خواهی بود باذن الله تعالی در ان روز و شب
از دردهای بارده مزمنه مثل نقرس و ان وجعی است در مفاصل
قدمین مثل مفصل کعب و انگشتها و اکثر اوقات ابتدا از شصت

پامیکند ودود بالا میرود ومانند ریاح یعنی بادهائی که اکثر
ان از ضعف هضم بهم میرسد وغیر اینها از دردهای عصب
از قبیل تمدد وتشنج وامثال ان ودردهای دماغ مثل درد
سری که ماده ان بلغم باشد یا سرسام بلغمی که عبارتست از
ورم جوهر دماغ یا یک پرده ان یا ورم هر دو یا ورم هر سه وایضا
نافع است از آزارهای معده که از سردی ورطوبت باشد و
بعضی از ناخوشیهای جگر وسپرز ورودهها والات اندرون
شکم که ماده انها بلغم باشد فان صدقت بعد ذلک شهوة
الماء فلتشرب منه بمقدار النصف مما کان تشرب قبل پس
اگر بعد از ین صادق باشد تورا خواهش اب پس باید بیاشامی
از ان شراب بقدر نصف انچه اشامیده بودی پیش از ین یعنی
نصف ونیم اشامیده شود اگر عطش صادق باشد وان عبارت
است از انکه حرارتی در معده بهم رسد بسبب غذای غلیظی یا
شوری یا حاری یا بسبب صفرائی که بمعده ریخته شده که طبیعت

درانوقت مستدعی انست تا انکه حرارت برطرف شود بخلاف
عطش کاذب که بسبب بلغم غلیظی یا لزج یا شوری که در معده
حادث شده خواهش اب میشود وهرچند اشامیده شود برودت
وغلظت ان بلغم زیاد میگردد واشتیاق باب بیشتر میشود
فانه اصلح للبدن یا امیر المومنین واکثر للجماعة واشد لضبطه وحفظه
بدرستیکه عمل مذکور بهتر است از برای بدن یا امیر المومنین و
زیاد تر میکند خواهش جماع را ومحکمتر است از برای ضبط بدن
وحفظ ان وان صلاح البدن وقوامه یکون بالطعام والشراب
وفساده بهما بتحقیق که صلاح حال بدن واستقامت او
بطعام وشرابست وفساد بدن بواسطه این هردو است وان
اصلحتهما اصلح البدن وان افسدتهما افسد واگر اصلاح کنی
این دو چیز را نیکو میشود بدن واگر فاسد سازی انها را فاسد
میگردد بدن مؤلف گوید که شخص عاقل هوشیار با وجود فرمایش
السرور اخبار در نفع اشامیدن الشراب حلالا هرگز مرتکب اشامیدن

شراب انگوری با غیر آن از شرابهایی که مستی و زوال العقل بسبب
آن میشود نمیشود و آن شرب جنیث قطع نظر از ورود آیات
و اخبار بسیار که در ذم آن وارد شده است ضررهای بدنی
نیز دارد و خداوند حکیم دور نماید از رحمت خود بعضی اطبای
جاهل بیخبر از طب را که در نزد ظلمه و فساق که میروند بجهة خوش
آمدن ایشان که از حرارت دنیویة ایشان خیال بهره دارند
تعریف آن شرب جنیث و منافع را ذکر مینمایند و لیکن اطبای
حاذق دین دار چون از مضار و منفعت آن مطلع شده لهذا
بزبان و تجربه عیبها و ضررهای آنرا ذکر مینمایند از انجمله در کتاب
قرابادین صالحیه نقل نموده اند اول چیزی که در اکثار آن عارض میشود
زوال عقل است که او پادشاه ملک بدن است پس حال او چون
حال دیوانگان شود همچنان حرکتها بکند و سخنان پوچ و باطل
و هرزه گوید و حدوث اخلاق ردیه بهیمیه بهم رساند چنانچه
مادر و خواهر و دختر و زن را فرق نکند و بطلان حواس ظاهره

عقلیه

عقلیه تا بحدیکه بیهوش و بی شنوا و بی بصیرت گردد و هیچ تدبیر
نتواند کرد از دفع مضار و جلب منافع بجود و بعد از آن خمار
تولد کند و این از جمله مضرتهای عاجل و سهل العلاج است که
با ثقل بقلب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک
و بد نفسی و بلادت فهم و کلالت حواس و ضعف هضم و سوء
استمرار و فتور شهوة طعام و حدوث هیج دوی و لاغری میباشد
و غیرها از اعراض ردیه مهلکه چون مراض مغلجات و خناق و
امراض دماغی چون سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و لقوه
و رعشه و تشنج و تمدد و اختلاج و کزاز و حدر و دوار و سدر و
امثال آن و درد چشم و گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان
و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و
بطلان باه و ورمهای خطرناک و آکله و خوره و جوششها و فساد
هضم و ضعف قوتهای دماغی و تبهای محرقه و مرکبه و حمی
غشیه و استسقایی که علاج نداشته باشد و سنگ مثانه و گرده

وحرقة البول وضعف اعصاب وسایر مضرات که حدی ندارد
واین قلیلی از مضراتست که از منافعش بیشتر است واز جناب
جالینوس الزمان ووحید الدوران جلالتمآب میرزا جعفر سلمه الله
که در هر علمی از علوم سیما در علم طب ونجوم سرآمد روزگار
میباشند خواهش نمودم که علت حدوث این امراض را از شرب
این خبیث مرقوم فرمایند لهذا چنین بیان نمودند اما
مضرت شراب به دماغ را از جهة اینست که تبخیر میکند وان
بخارات ارواح دماغی را منافی است وگرم میکند روح نفسانی
را ومشوش مینماید افعال او را واختلاط عقل وجنون وسرسام
ومانیا وامثال آن عارض میشود وبسبب آنکه بطون وافضیه
دماغ پر میشود از آن بخارهای ردیه سبب سکته وصرع وصداع
وخدر ودوار وسدر است وچون از شرب آن سستی در اعصاب
وعضلات واوتار ورباطات بهم رسد فلج واسترخا وتمدد
ولقوه ورعشه حادث میگردد وبواسطه حدت کیفیت حرارت

کزندگی

کزندگی در مبادی تشنج وکزاز عارض میشود وچون سیلان
مواد ورطوبات دماغیه میدهد باعث درد چشم وگوش
وضفدع اللسان وهمچنین باعث اورام حلق وخناق واشباه
آن میشود وضرر شراب بر اعضا از قبیل انقلاب نفس وقی
وتهوع وغثیان بسبب آنست که مهیج اخلاط ورطوبات معده
است وگزیدن فم معده خاصه هرگاه ترش شود در معده بالخود
ترش وتلخ بوده باشد که طبیعت منزجر میگردد وقوه دافعه قوی
باشد قی حاصل میشود والا غثیان وتهوع بهم میرسد و
همچنین باعث نفخ ورباح شده بسا باشد که ورم معده پیدا
شود وسوء هضم طعام شود وبدین جهة فعل معده ناقص
گردد اسهال معدی ومعوی وباعث سحج امعا ودوسنطیا و
ذرب وخلفه واورام جگر وسپرز ویرقان شود وچون جگر را
مضرت رساند اخلاط فاسده غیر کامل تولید نماید ودر این
هنگام تمیز ما بین از دم وقیح نمیتواند نمود وصفرا بسا

باشد که مندفع بمراده نگردد و منتشر شود باعضا یرقان حاصل
شود و آن مائیت را بکلیه و مثانه نتواند دفع کند بسبب استسقا
گردد و خود جگر آماس نماید و چون دم کدر شود و بجهت احتراق
سودا و تپ بهم رساند سبب ورم سپرز گردد و هرگاه جذب
نماید سپرز و قوه دافعه جگر ضعیف شده باشد با خون
سودا بر اعضا رسد یرقان اسود حاصل شود و بسبب آنکه غذا را
قبل از اتمام طبخ از معده منحدر میسازد و آن غذا خام است
و هر عضوی نقلش از آن غذای وارد بآن ناقص است باعث
هیج و لاغری بدن میشود و بسبب آن تپش روح قلبی را تجدید
که دارد در صعود دادن ابخره بدنیه را بقلب و حوالی قلب و
خلو قلب از آن روح بجهت ورود ابخره کدره باعث خفقان و
موت فجاه است یا بسبب سرور و نشاط مر روح قلبی را که اهتمام
سبا میشود بسر حد هلاک میرساند و چون آلات تنفس از
ابخره متصاعده و از مواد متنازله پر شود ضیق النفس و بحه

الصوت حاصل شود و از کثرت حدت و حرافت نزف الدم
و سعال و حمیات مختلفه مرکبه و حاده و مزمنه حادث نماید
و سبب جوششها گردد تا باینجا بود بیانات و جوابهائی که
احداث این مرضها از شراب این خبیثه رجس پلید میشود مولف گوید
هرگاه هیچ مضرتی و مرضی بر فرض محال از شراب این نجس پلید حاصل
نشود آیا چگونه شخص مسلمانی که اعتقاد باین دین و آیین و
فرمایش سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین
داشته باشد که آن عقل کل و اوصیای کرام آن هادی سبل
بفرمایند که کسی که مرتکب شراب این رجس پلید شد موطوء شیطان
شود با وجود این فرمایش چگونه راضی میشود که شیطان با او
وطی نماید و عروس شیطان شود پول دادن و که خوردن و
دیوانه شدن و موطوء واقع شدن و آنگهی موطوء شیطان
گردیدن اف بر چنین اشخاصی باد که خود را مرد مردانه دانند و
راضی شوند که موطوء شیطان شوند مگر اینکه اعتقادی

کونده اند و شب عروس شیطان بودن

با این دین و آثار و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام نداشته
باشند و لاابالی و بی پروا اسلام را بخود بندند که مردم آنها را
مسلمان دانند که امر دنیای آنها درست شود و در واقع لامذهب
و از اسلام بهره ندارند و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در شراب
ده چیز را لعن نموده چنانچه این حدیث در کتب اخبار مشهور است
علاوه بر آنکه ثابت عروسا للشیطان واقع میشود و در هیچ
معصیتی باین طریق تاکید و تشدید نفرموده زیرا که مفاد
انه من عمل الشیطان افاده مینماید که لا یصدر من شاربه الا
الشر البحت کعمل الشیطان در حین تحریر این کلمات مشرف
شدم بحضور باهر النور سیدی جلیل و علی النبی دودمان
حضرت خلیل با این عبد ذلیل فرمودند حکایتی در زمان
سلاطین صفویه نشان صفویه بین یکی از علمای آن عصر
با سلطان زمان خودش واقع شده بوده مناسب است که در این مقام
تحریر شود امتثالا للامر العالی ذکر میشود آن بزرگوار فرمودند

جناب

جناب شیخ محمد طاهر قمی اعلی الله تعالی مقامه که از زهاد و اعبد
عصر خود بودند و پیوسته بمواعظ و نصایح خود گمگشتگان
وادی جهالت و غفلت و غوایت را بشاهراه هدایت دعوت مینمودند
تا اینکه زمانی رشته کلام انجر در منبر ببیان اخبار و آثاری
که از ائمه طاهرین علیهم السلام در خصوص آشامیدن شراب
واقع شده بیان میفرمودند و مردم را از ضررهای عاجل
و آجل این شرب خبیث مستحضر میفرمودند و این حدیث را
بیان میفرمودند کسی که بیاشامد از آن موطوء شیطان میشود
و در آن عصر گویا سلطان زمان که شاه طهماسب بود باین
شرب خبیث مزاول بود بعضی از حضار مجلس آن عالم ربانی
که بنای ایشان از حضور مجلس وعظ نه تکمیل نفس و ارشاد
هدایت بلکه منظور تماشای مجلس و اهل مجلس و نکته گیری
و کذا اینده زمان و وقت چنانچه حال هم بعضی برین طریق
میباشند بنای فساد و عناد نموده بسلطان زمان این جمله

را رسانیدند و معروض داشتند که فرمایش جناب شیخ تلویحا
بحضرت ظل اللهی بود و مردم هم گویا از فرمایش ایشان چنین
فهمیدند باری مفسدین و شیاطین زمان بنشتر سخن قلب
پادشاه را مجروح نموده نایره آتش غضب از قلبش شعله ور
شده حکم نمود که آن عالم ربانی را بمجلس او حاضر سازند تا او را
اذیت و اهانت نماید و از بعضی دیگر چنین مسموع شد که
او را بقتل آورند مادر سلطان چون از قضیه و امر او مطلع
شد در مقام نصیحت او بر آمد و او را مانع شد و گفت این عمل
را ترک نما که باعث بدنامی درین دودمان خواهد شد و
این دولت بزودی منقرض خواهد شد علی ای تقدیر او را
مانع از قتل آن عالم ربانی گردید باری بعد از حضور آن عالم
ربانی بحضور آن سلطان و گفتگوی درین باب آن عالم ربانی
در جواب سلطان گفت من نگفته ام که هر کس شراب بیاشامد
موطوء شیطان میشود سلطان گفت سخنی که در مجمع عام

که چندین

که چندین هزار کس شنیده باشند چگونه میشود انکار
نمود و آنگهی اشخاصی که از شما این سخن را شنیده اند
پاره آنها در اینجا حاضرند آن عالم ربانی فرمودند بشنو گفتم
که من این کلام را نگفته ام بلکه جد بزرگوار شما این سخن را
فرموده که هر کس شرب خمر نماید موطوء شیطان میشود
بمحض اینکه پادشاه این سخن را از آن عالم ربانی شنید بدنش
مرتعش گردید بی اختیار اشک از دیدهای او جاری گردید و در
مقام معذرت بر آمد و در خدمت آن عالم ربانی توبه نمود و از
کردهای خود نادم شده شست و شوی معاصی و مناهی خود را
باب توبه نموده و صحیفه گناهان خود را شست و شوی داد باری
در کتاب تفسیر ملا نظام نیشابوری که شافعی بوده در ذیل آیه
شریفه و اثمهما اکبر من نفعهما از بقراط حکیم نقل نموده که ده
منفعت برای شراب میباشد پنج جسمانی و پنج نفسانی فالنفسانیه
انها تسر النفس و یقرب الامل و یشجع الفتی و حسن الخلق و تزیل

البخل والجسمانیة انها یجود الهضم ویدرّ البول ویحسن البشرة وتطیب النکهة وتزید فی الباه یعنی آن پنج چیز نفسانی سرور و نزدیکی آرزو و شجاعت و حسن خلق و سخاوت است و آن پنج جسمانی هضم طعام و زیادتی قوّه باه و نیکوئی بشره و خوش بوئی دهن و ادرار بول است و هرگاه کسی بعین الیقین درست تأمّل و تدبیر نماید میباید که شخص عاقل با وجود آن ضررهای بسیار پیرامون این نفعها نمیشود سیّما بملاحظه اینکه سخاوت و شجاعتی که در نفع آن ذکر نموده تبذیر و تهوّر است نه سخاوت و شجاعت زیراکه سخاوت اینست که یاخذ الشیء عن موضعه ویضعه فی موضعه فلو صرف الحرام فی المستحقین او صرف الحلال فی غیرهم لا یکون سخیا و در شجاعت حفظ نفس لازم است و هرگاه بی باکی نماید و بدم گلوله توپ و تفنگ برود تهوّر است نه شجاعت چون شجاعت دو طرف دارد که جبن و تهوّر است و هر دو طرف مذموم میباشد چنانچه سخاوت دو طرف مذموم دارد

که امسال و تبذیر باشد و اینکه خداوند عالم فرموده است انه من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون شاید اشاره باین باشد که افعال و حرکاتی که از شاربین خمر بظهور میرسد از تأثیرات عمل شیطان است که او کار داران نموده چنانچه در بعضی روایات وارد است که چون حضرت آدم علی نبینا و آله و علیهم السلام تاک را غرس نمود شیطان لعین اول طاوس را آورد و در بیخ آن ذبح نمود و بخون آن آب داد و چون برگ برآورد بخون میمون آب داد و چون غوره بست بخون شیر آب داد و چون غوره ترش و شیرین شد بخون خوک آبش داد و لهذا شارب الخمر رنگش چون پر طاوس سرخ و ملوّن میشود و چون مست میشود مانند میمون شوخی و بازی میکند و چون مستی زیادتی میکند مثل شیر نعره و عربده میزند و هذیان میگوید و چون از حد گذشت مثل خوک سر در پیش انداخته بخوابد و چون این صفات از برای شارب خمر بهم رسید محبوب شیطان میشود زیراکه

این تأثیرات از عمل شیطان بروز نمود درین وقت منظور
نظر شیطان میشود و شیطان نهایت خوشنودی از وبهم
میرساند و او را بمنزله زن خود اکرام و مهربانی مینماید و از این
گذشته با و موافقه مینماید و بآن عروسا للشیطان میشود
چنانچه در حدیث وارد است و کسی را که شیطان با او وطی
نمود معلوم است که محبت و دوستی شیطان بمقامی رسید
که در هیچ معصیتی از معاصی شیطان اینقدر محبت بهم نمیرساند
که او را بمنزله عروس در بغل بگیرد و کام دل از او حاصل کند لیکن
کسی که موطوء شیطان شد باید بسیار در نزد او مقرب باشد
زیرا که در هر وقت هر چه شیطان باو امر نماید اطاعت مینماید
زیرا که عروس میخواهد خود را بنظر داماد جلوه دهد و هرچه
بیشتر و سریعتر فرمان او را برد محبوب تر میشود و از این جهة
است که در حدیث وارد شده است که شراب ام الخبائث است
چنانچه در کتاب کافی بابی در این خصوص ایراد نموده و اخبار بسیار

ودر ذیل

در ذیل آن نقل نموده و مفاد آن اخبار اینست که از آنجمله حدیثی
است که از حضرت باقر یا صادق روایت نموده که ان الله عز و جل
جعل للمعصیة بیتا ثم جعل للبیت بابا و جعل للباب غلقا
ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح المعصیة الخمر یعنی بدرستی
که خداوند عز و جل قرار داده است از برای معصیت و نافرمانی
خانه و از برای آن خانه قرار داده است دری و از برای در قرار داده است
قفلی و از برای آن قفل کلیدی قرار داده پس کلید جمیع معاصی شرب
خمر است و نظیر این خبر بسیار است و مفاد این حدیث شریف و
مثل آن اینست که کسی که مباشر شرب خمر شود از هیچ معصیتی از
معاصی پروا نخواهد داشت و در حدیث دیگر از کتاب مذکور
از اسمعیل بن یسار از حضرت صادق روایت نموده که قال
سأل رجل اصلحک الله اشرب الخمر شر ام ترک الصلوة فقال شرب
الخمر ثم قال اوتدری لم ذاک قال لا قال لانه یصیر فی حال لا یعرف
فیها ربه یعنی اسمعیل بن یسار میگوید که سؤال نمود از آنحضرت

مردی که اصلاح نماید خدا امر نودا ای بزرگوار بفرمایند که شرب
خمر بدتر است یا ترک نماز آنحضرت فرمودند بلکه شرب خمر بدتر است
بعد آنحضرت فرمودند آیا میدانی که بسبب چه چنین است
راوی عرض کرد نه حضرت فرمودند بجهة اینکه شارب خمر میگردد
بحالی که در آنحال نمیشناسد پروردگار خود را و شاید ما حصل
این حدیث شریف این باشد که چون در شرب این خبیث اختلال
واضمحلال عقل انسانی که راهنمای ساحل نجات و ما عبد به
الرحمن واکتسب به الجنان است لهذا در آنحال نفس اماره که
قاید بسوی بدیها و سیئات و مایل بشهوات است چون عقل را
مضمحل و مغلوب بیند او را بسوی نافرمانیها و معصیتها
بدستیاری شیطان عنید وا دارد پس در آنحال از پروردگار خود
غافل شود و بالمره از ارتکاب معاصی و مناهی هیچ پروا نداشته
باشد و از این جهة است که روح ایمان در حین مستی از جسد
شارب الخمر خارج شود چنانچه در کتاب مذکور از یونس بن ظبیان

روایت

روایت نموده که حضرت صادق فرمودند یا یونس من شرب
جرعة من الخمر لعنه الله عز وجل و ملئکته و رسله والمومنون
فان شربها حتی یسکر منها نزع روح الایمان عن جسده وکانت
فیه روح سخیفة ملعونة الحدیث یعنی آنسرور فرمودند ای یونس
کسیکه بیاشامد جرعه از شراب لعنت مینماید او را خداوند عز
وجل و ملئکه و انبیا و مومنین پس اگر بیاشامد جرعه از شراب
آنقدر که مست شود کنده میشود روح ایمان از جسد او و داخل
میشود در جسد او روح سخیفه ملعونه که روح کفر باشد پس
مفاد این حدیث است که در آنحال که روح کفر داخل در جسد او شد
و از ساحت قرب خداوند متعال دور شد در ارتکاب معاصی
و مناهی جری میشود و از این جهة است که در آنحال خیر و شر
نظام شخصی نوع خود را نخواهد دانست و چون سفیهان و
بیخردان باعمال ناشایست اقدام خواهد نمود چنانچه در حدیث
وارد شده که حضرت صادق ع فرمودند فهل سفیها اسفه من

من شارب الخمر ایا سعیبهی هست که سعینه ترونا دان نباشد از
شارب خمر وحکیم علی الاطلاق شرب این خبیث را در هیچ شریعتی
از شرایع انبیاء سابقه وهیچ ملتی از ملل ونحل امم ماضیه مباح
وحلال ننموده بلکه در جمیع مذاهب حرام وخبیث بوده چنانچه
اخبار متظافره کثیره درین خصوص وارد شده که مفاد جمیع ان
اخبار اینست که مبعوث نفرمود خداوند عالم هیچ پیغمبری
را برسالت مگر اینکه در علم خداوند حکیم بود اینکه هرگاه کامل
نماید دین ان پیغمبر را حرام نماید شرب خمر را در شریعت او
وپیوسته شرب خمر در جمیع مذاهب حرام بوده واعلم یا امیر
المؤمنین ان قوة النفوس تابعة لامزجة الابدان وان الامزجة
تابعة للهواء بدان ای امیر که قوة نفسهای انسانی تابع مزاجهای
بدنهاست ومزاجها تابعند هوا را وتتغیر بتغیر الهواء فی الامکنة
ومتغیر میشوند مزاجها بسبب اختلاف هوا در مکانها فاذا برد
الهواء مرة وسخن اخری تغیرت بسببه امزجة الابدان واثر ذلک تغیرا

[illegible]

فی القوة پس اگر سرد شود هوا یکمرتبه وگرم شود مرتبه دیگر متغیر
میشود مزاجها بالنسبه وتاثیر میکند این تغیر یافتن این مزاجها
در قوه نفس ادمی فاذا کان الهواء معتدلا اعتدلت امزجة الابدان
وصلحت تصرفات الامزجة فی الحرکات الطبیعیة کالهضم و
الجماع والنوم والحرکة وسایر الحرکات وهرگاه بوده باشد
هوا معتدل در حرارت وبرودت معتدل میماند مزاجهای
بدنها ونیکو میباشد تصرفهای مزاجها در حرکتهای طبیعی
مثل هضم نمودن غذا وجماع کردن وخواب کردن وحرکت طبیعی
وسایر حرکتها لان الله تعالی بنی الاجسام علی اربع طبایع وهی المرتان
والدم والبلغم بجهة انکه جناب اقدس الهی بنا نهاده جسمها را
برچهار طبیعت که انها مره سودا ومره صفرا وخون وبلغم است
وبالجملة حاران وباردان قد خولف ما بینهما فجعل الحارین لینا
ویابسا ومجملا دو خلط گرمند که خون وصفرا باشد ودو خلط
سرد که بلغم وسودا باشد ومخالفت قرار داده شده ما بین این دو

قسم پس گردانیده دو خلط گرم را یکی تر که خون باشد و دیگری
خشک که صفرا باشد و همچنین دو خلط سرد را یکی را تر قرار داده
و آن بلغم است و دیگری را خشک و آن سوداست ثم فرق ذلک
علی اربعة اجزاء من الجسد علی الراس والصدر والشراسیف
واسفل البدن بعد از آن متفرق فرموده این چهار خلط را
بر چهار جزو بدن و آن سر و سینه و سر استخوانهای پهلو که
آنرا قبرقه گویند و جانب زیر شکم واعلم یا امیر المومنین ان
الراس والاذنین والعینین والمنخرین والفم والانف من الدم
بدان ای امیر که سر و گوشها و چشمها و دو سوراخ بینی و دهان
و بینی از خون است بجهة آنکه خون در این اعضا بسبب کثرت عروق
و شراپین بیشتر جمع میشود یا آنکه اعضای مذکوره محل
احساسند و آن موقوف است بروحی که حامل آن خون است
و ان الصدر من البلغم والریح بدرستی که سینه از بلغم است و
ریح زیرا که بلغمها از دماغ و سایر اعضا جمع میشود در سینه

و اما ریح چون اشبه است از باقی اخلاط ببلغم مرادف آن
گشته و سبب حدوث او آنست که هرگاه عمل کند حرارت
ضعیف در مادهٔ غلیظ بخار غلیظی از آن مرتفع میشود و
چون حرارت از آن منفک شود و غلظت آن زیاد گردد ریح میگردد
وان الشراسیف من المرة الصفرا و قبرقه از مره صفراست چه مراد
که ظرف او سب نزدیک است بان وان اسفل البطن من المرة
السودا و زیر شکم از مره سوداست بجهة آنکه سپرز که محل
سوداست در اینجا واقع شده واعلم یا امیر المومنین ان النوم
سلطان الدماغ بدان ای امیر که خواب مسلط است بر دماغ
و غالب است بر آن بجهة آنکه در آن وقت بر طرف میشود حس و حرکت
بواسطه رسیدن بخارات رطبه بسوی دماغ و سستی عصبها
و غلیظ شدن روح دماغی یا آنکه حاصل میشود بسبب خواب
ترتیب دماغ و اثر ظهور او در این عضو بیشتر است از سایر اعضا
زیرا که در ابتدای خواب ثقل در آن در این ظاهر میشود که آدمی

سر را نمیتوان برداشت وهو قوام الجسد وقوته وخواب
قوام بدن وموجب قوة اوست چه در ان وقت قوی استراحت
میکند از حرکات واحساسات وحرارت میل بباطن میکند
وبأین سبب افعال طبیعی مثل هضم کامل میشود فاذا اردت
النوم فلیکن اضطجاعك اولا علی شقك الایمن ثم انقلب علی
الایسر وکل قم عن مضجعك علی شقك الایمن کما بدأت
به عند نومك پس هرگاه اراده خواب نمائی باید که بوده باشد
خوابیدن تو اولا بر پهلوی راست بعد از ان بگرد بجانب چپ
وهمچنین برخیز از خوابگاه خود از پهلوی راست چنانچه ابتدا
نموده بودی بان وقت خوابیدن واین بجهة انست که قعر
معده مایل است بجانب راست وچون اولا بان جانب خوابید
شود غذا باسانی بقعر معده میرسد بعد از ان بگردد واری
بجانب چپ باید خوابید تا آنکه جگر که در طرف راست است وطبع
او گرم است واقع شود بر روی معده واز قبیل پوشش باشد

وموجب زیادتی حرارت معده شود وهضم قوة یابد
بعد از ان عود باید نمود بجانب راست تا آنکه کیلوس باسانی
منحدر شود بسوی جگر واطلاق احادیث داله بر فضیلت خوابیدن
بر دست راست محمول است بر تفصیل مذکور تا منافات
لازم نیاید وعود نفسك القعود من اللیل ساعتین وعادة
بده خود را بنشستن وبیداری در دو ساعت اول شب وادخل الخلا
لحاجة الانسان وداخل شو بیت الخلا را بواسطه حاجتی که آدمی
را میباشد والبث فیه بقدر ما تقضی حاجتك ودرنگ
نما در ان بقدر حاجت خود ولا تطل فیه فان ذلك یورث
داء الفیل وبسیار مکث مکن در ان بجهة آنکه باعث آزار داء
الفیل میشود وان غلیظ شدن قدم وساق است که شبیه گردد
بپای فیل در بزرگی وهمواری واکثر ان از مواد سوداوی بهم
میرسد وهرگاه توقف بسیار شود سودا بیشتر از اخلاط دیگر
بپاها ریخته میشود بسبب ارضیه وثقل ومیلی که دارد بسفل

وایضا موجب بواسیر میگردد چنانچه از حضرت لقمان علی
نبینا و علیه السلام منقول است واعلم یا امیر المؤمنین ان اجود
ما استکت به لیف الاراک بدان ای امیر که بهترین چیزی که بان
مسواک کنی لیف درخت اراک است و آن خوطیست محیط بان
درخت که بهم چسبیده میشود مانند پوست میگردد و شاید
مراد ریشه آن درخت باشد یا چوب آن که ریش شده باشد
فانه یجلوا الاسنان و یطیب النکهة و یشد اللثة و یسمنها یعنی
که مسواک کردن بان لیف جلا میدهد دندانها را و خوش بو
میکند دهان را و محکم و فربه میکند گوشت پای دندانها را و این
سه خصلت از دوازده خصلت که حضرت امام جعفر صادق ع
فرموده اند و باقی آنها اینست که از سنت پیغمبر است و ملئکه
بان خوشنود میشوند و موجب خوشنودی پروردگار است
و حسنات را مضاعف میکند و جلا دهنده چشم است و بلغم را
دفع میکند و حافظه را زیاد میکند و اشتهای طعام را زیاد میکند

وپوس

و پوست انداختن و پوسیدن دندانها را میبرد وهو نافع من
الحفر اذا کان باعتدال والاکثار منه یرق الاسنان و یزعزعها
و یضعف اصولها و مسواک نافع است هرگاه واقع شود
باعتدال زیرا که کثافات و رطوباتی که بر روی دندان مینشیند
و لطیفها و بتحلیل میرود و کثیف او باقی میماند و بطول
مدت صلابت بهم میرساند و بسیار مسواک کردن لاغر
میکند دندانها را و حرکت میدهد آنها را و ضعیف میکند
بیخهای آنها را فمن اراد حفظ الاسنان فلیاخذ قرن الایل
محرقا و کزمازجا و سعدا و وردا و سنبل الطیب و حب الاثل اجزاء
سواء و ملحا اندرانیا ربع جزو و هر که خواهد محافظت کند
دندانها را باید که بگیرد شاخ گوزن را که سوخته باشد از شاخ
باین طریق که در کوزه سفالی گذارند و سر او را بگل حکمت گرفته
و در تنور حمام گذاشته باشند تا سفید شود و ایضا بگیرد
کزمازک که میوه درخت بزرگ گزاست و سعدوان بیخی است

معروف وتخم گل سرخ باغبان وسنبل الطيب وحب الاثل كه
ميوه درخت كوچك كز است واين اجزا برابر هم باشد ونمك
اندرانى كه شبيه بلور است وبفارسى نمك ترکی گویند چهار یك جزو
فيدق الجميع ناعما ويستن به فانه يمسك الاسنان ويحفظ اصولها
من الآفات العارضة پس میکوبند جمیع را وسنون میکنند یعنی
بپای دندان میباشد که نگاه میدارد دندانها را وحفظ میکند
بیخهای آنها را از آفاتی که عارض میشود ومن اراد ان یبیض
اسنانه فليأخذ جزء ملح اندرانى ومثله زبد البحر ويسحقهما ناعما
ويستن بهما وكسى كه خواهد سفيد كرده دندانهاى او بايد
بگیرد یک جزو از نمك اندرانى ومثل وى از كف دريا وبكوبد
هر دو را و بپای دندان باشد واعلم يا امير المؤمنين ان احوال
الانسان التى بناه الله عليها وجعله متصرفا بها فانها اربعة
بدان اى امير بدرستيكه احوال انسان كه جناب اقدس الهى كه بنا
گذاشته اورا بر آنها وقرار داده اورا صاحب تصرف بسبب آنها چهار

حالت

الحالة الاولى

حالت است الحالة الاولى الى خمسة عشر سنة وفيها شبابه و
حسنه وبهاؤه وسلطان الدم فى جسمه حالت اول پانزده
ساله است ودر آنوقت است جوانى آدمى وحسن وبهاى او وزیادتی

الحالة الثانية

خون در بدن اوست ثم الحالة الثانية من خمسة عشر سنة الى خمس
وثلثين سنة وفيها سلطان المرة الصفراء وقوة غلبتها على
الشخص وحالت دوم از پانزده سالگى است تا سى وپنج سال
ودر آنوقت است سلطنت مره صفرا وقوة غلبه آن بر این کس وهى
اقوى ما يكون ولا يزال كذلك حتى يستوفى المدة المذكورة وهى خمسة
وثلثين سنة واين حالت قوى ترين حالات است وپیوسته
همچنین است آدمی تا آنکه منقضى شود مدة مذكوره كه آن
سى وپنج سال است ثم يدخل فى الحالة الثالثة الى ان يتكامل
مدة العمر ستين سنة فيكون فى سلطان المرة السوداء بعد
از آن داخل میشود در حالت سوم تا آنکه برسد مدة عمر شصت
سال را ودر آنوقت میباشد در تحت سلطنت مره سودا وهو

سن المعرفة والحكمة والدراية وانتظام الامور وصحة النظر
فی العواقب وصدق الرای وثبات الجاش فی التصرفات
وآنست سن معرفت وحکمت وعلم وانتظام امور وخوبی نظر
در عاقبتها ونیکوئی رای وبرطرف نمودن خوف از خود وثابت
بودن قلب در تصرفات یعنی ابتدای حصول این امور از
سی وپنج سال است تا شصت پس منافات ندارد با آنچه
مشهور است که انسان در چهل سالگی کامل میشود ثم یدخل ثم
فی الحالة الرابعة وهی سلطان البلغم بعد از ان داخل میشود
ادمی در حالت چهارم که استیلای بلغم است وهی الحالة
التی لا یتحول منها الا الی الهرم ونکد عیش وذبول و
نقص من القوة وفساد فی کونه واین حالتی است که منتقل
نمیشود از ان ما دام که باقی باشد مگر بسوی پیری و
دشواری عیش ولاغر شدن وکمی قوت وفاسد شدن نحوه
وجود ونکتة ان کل شیء کان لا یعرفه حتی یعود ینام عند

القوم

القوم ولیسهر عند النوم ودلیل وعلامت او انست که هر چیزیکه
گذشته ذکر نمیکند او را تا انکه عود کند باو ومیخواید نزد مردم
وبیدار میماند وقت خوابیدن ایشان ولا یتذکر ما تقدم و
ینسی ما یحدث فی الاوقات ومتذکر نمیشود آنچه گذشته وفراموش
میکند اموری را که حادث میگردد در زمانها ویبدل عوده وشیبه
معهوده ولاغر میشود قامت او ومتغیر میگردد آنچه معهود بود از
از احوال بدن ودروحش ویجف ماء رونقه وبهاوه وبرطرف
میشود آب وزینت وطراوت وحسن او ویقل نبت شعره واظفاره
وکم میشود روئیدن موی وناخن او ولا یزال الجسم فی انعکاس
وادبار ما عاش وهمیشه جسم او در برگشتن وپشت کردن است
مادامی که عیش کند لانه فی سلطان البلغم وهو بارد جامد بجهت
انکه در تحت سلطنت بلغم است واو سرد وغلیظ است فجموده
وبرده یکون فناء کل شیء یستولی علیه فی اخر القوة البلغمیة
ومیباشد بسبب غلظت وبرودت بلغم برطرف شدن هر چیزی

که مشغولی باشد بران در منتهی قوة بلغمی وقد ذکرت لامیر المؤمنین
جمیع ما یحتاج الیه فی سیاسة المزاج واحوال جسمه وعلاجه
وبتحقیق که ذکر کردم از برای امیر جمیع انچه احتیاج دارد بان در
تدبیر مزاج واحوال بدن وعلاج ان   وانا اذکر ما یحتاج الی
تناوله من الاغذیة والادویة وما یجب ان یفعله فی اوقاته و
الحال بیان میکنم چیزها که محتاج است بخوردن او از غذاها ودوا
وانچه لازم است که بجا اورد در اوقات خود   فاذا اردت الحجامة
فلیکن فی اثنا عشر لیلة من الهلال الی خمسة عشرة فانه اصح لبدنک
پس هرگاه ای امیر اراده حجامت داشته باشی باید که از دوازدهم
ماه باشد تا پانزدهم چه این بهتر است از برای بدن تو   فاذا
نقص الشهر فلا تحتجم الا ان تکون مضطرا الی ذلک لان الدم ینقص
فی نقصان الهلال ویزید فی زیادته   پس هرگاه کم شود نور ماه
حجامت مکن مگر انکه مضطر باشی بحجامت کردن بجهة انکه خون
کم میشود در وقت کم شدن نور ماه وزیاد میشود در وقت زیاد شدن

نور ماه چه تاثیر عظیم دارد در رطوبات ولهذا اخلاط بدنی در
نیمه ماه بحرکت میایند وطغیان میکنند وابهای چشمها ومغزها
در دماغها ومیان استخوانها زیاد میشوند ومیوه‌ها درانوقت
هرگاه موسم باشد زودتر میرسند   ولکن الحجامة تقدیرها بمضی
من السنین   وباید بوده باشد حجامت بعدد انچه گذشته از سالها
فابن عشرین سنة یحتجم فی کل عشرین یوما   پس شخصی که بیست
سال دارد حجامت کند در هر بیست روز یکمرتبه   وابن الثلاثین
فی ثلثین یوما مرة واحدة   وسی ساله حجامت کند در هر سی روز
یکمرتبه   وکذلک من بلغ من العمر اربعین سنة یحتجم فی کل اربعین
یوما   وهمچنین کسی که برسد عمر او بچهل سال حجامت کند در هر
چهل روز یکمرتبه   وما زاد فبحسب ذلک   وزیاد بر چهل سال بر
همین حسابست ومراد این کلام انست که هرگاه حجامت ضرور
شود باید که در بیست سال مثلا اقل تفاوت ما بین دو حجامة
بیست روز باشد وبهمین نسبت تا اخر عمر حساب شود وموافق

انچه كذشت در تقسيم حالات انسان لازم بود مراعات فاصله
بعد از سن پانزده سال زيرا كه خون تا ان سن غلبه دارد ودر ان
وقت فاصله چندان شرط نيست ولكن تا بيست سال باز قدری
سلطنت خون است لهذا بان ابتدا شده واعلم يا امير المؤمنين
ان الحجامة انما تاخذ دمها من صغار العروق المبثوثة في اللحم بدان
ای امير كه حجامت ميكشد خون را از رگهای كوچك كه پراكنده
است در گوشت ومصداق ذلك انها لا تضعف القوة كما
يوجد من الضعف عند الفصد ودليل برين مطلب انست كه حجامت
ضعيف نميكند قوت را مثل ضعفی كه بهم ميرسد نزد فصد
كردن وحجامة النقرة تنفع من ثقل الراس وحجامت گودی كه
در پشت سر است چهار انگشت بالای نقرات كردن وتحت موضع
مرتفع از سر نافعست از برای سنگين بودن سر وحجامة الاخدعين
تخفف عن الراس والوجه والعينين وحجامت دو رگی كه واقع اند
در پشت گردن از جانب راست وچپ سبك ميكند سر ورو وچشمها را

وهي

وهي نافعة لوجع الاضراس واين حجامت نافع است از برای درد
دندان اسيا وربما ناب الفصد عن جميع ذلك وبسا باشد كه
نايب شود فصد از حجامت در جميع امور مذكوره وقد يحجم تحت
الذقن لعلاج القلاع في الفم ومن فساد اللثة وغير ذلك من
اوجاع الفم وگاهی حجامت ميشود زير زنخ از برای علاج جوششی
كه در لب ودهان وزبان ومجرای حلق بهم ميرسد واز برای فساد
گوشت بن دندان وغير ان از دردهای دهان وكذلك الحجامة
بين الكتفين تنفع من الخفقان الذي يكون من الامتلاء والحرارة
وهمچنين حجامت ميان دو كتف نافعست از برای خفقانی كه بهم
رسيده باشد از امتلای خون وحرارت والتي توضع على الساقين
قد تنقص الامتلاء نقصا بينا وحجامت ساقين كم ميكند دنيا
خون را كم كردن ظاهری وينفع من الاوجاع المزمنة من الكلى
والمثانة والارحام ويدر الطمث ونافع است از برای دردهای
مزمن در گردهها وبول دان ورحمها وروان ميكند خون حيض را

غير انها تنهك الجسد وقد يعرض منها الغشي الشديد لكن
اين حجامت لاغر ميكند بدن را وگاهي عارض ميگردد
بسبب او غشي شديدي الا انها تنفع ذوي البثور والدماميل
مگر انكه نفع ميكند صاحبان جوششها ودملها را والذي
يخفف من الم الحجامة تخفيف المص اول ما يضع المحاجم و
انچيزي كه كم ميكند الم حجامت را سبك ميكند نشتر اول مرتبه
كه گذاشته ميشود آلت حجامت ثم يدرج المص قليلا قليلا
بعد از ان بتدريج قوي شود مكيدن والثواني ازيد في المص
من الاوائل وكذلك الثوالث فصاعدا ومرتبه دوم زياده
باشد در مكيدن از مرتبه اول وهمچنين مرتبه سيم ومراتب
بعد از ان هر يك قويتر باشد از مرتبه سابق ويتوقف عن
الشرط حتى يحمر الموضع جيدا بتكرير المحاجم وتوقف كنند در
تيغ زدن تا انكه موضع حجامت خوب سرخ شود بواسطه مكرر
گذاشتن آلت حجامت بر ان موضع ومكيدن ان ويلين المشرط

على

على جلود لينة ونرم كنند آلت قطع را كه تيغ باشد بپوستهاي
نرم ويمسح الموضع قبل شرطه بالدهن وتماليدن موضع
حجامت را بروغن پيش از تيغ زدن وكذلك الفصد يمسح الموضع
الذي يفصد فيه بدهن فانه يقلل الالم وهمچنين در فصد
كردن تماليدن موضع فصد را بروغن بجهة انكه روغن ماليدن
كم ميكند درد را وكذلك يلين المشرط والمبضع بالدهن عند
الحجامة وعند الفراغ منها ويلين الموضع بالدهن وهمچنين
نرم گردانند تيغ ونشتر را بروغن نزد حجامت وبعد از فارغ
شدن از ان نرم كنند ان موضع را بروغن وليقطر على العرق
اذا فصد شيء من الدهن لئلا يحتجب فيضر ذلك بالمفصود وبايد
چكانيده شود بر رگها هرگاه اراده فصد شود چيزي از روغن
تا انكه مختفي ومحتجب نگردند در حال نشتر زدن پس ضرر كند كسي
كه او را فصد ميكنند وليعمد الفاصد ان يفصد من العروق ما
كان في المواضع القليلة اللحم لان في قلة اللحم من فوق العروق

قلة الالم وباید فصد کند فصاد ان رکی را از رکها که بوده
باشد در مواضع کم کوشت چه بسبب کمی کوشت بالای
رکها درد کمتر است واکثر العروق الما اذا فصد حبل الذراع
والقیفال لاتصالهما بالمفصل وصلابة الجلد وبیشتر عروق
که موجب الم است هرکاه فصد حبل الذراع وقیفال است بجهة
متصل بودن این هر دو رک بمفصل وصلب بودن پوست
ان مواضع واول رکیست کشیده از طرف راست ذراع تا اعلای
ان وما یل است بطرف چپ ذراع وفصد ان در این زمان متروک
است دوم رکیست نزد باطن مرفق ما بین اعلای ذراع وجانب
راست او واز طرف شانه می اید بسوی دست وفصد این
رک از برای امراض سر تا چنبر کردن وقدری پایین تر نافع است
وبرودی خون را جذب میکند از ان مواضع واما الباسلیق
والاکحل فانهما فی الفصد اقل الما اذا لم یکن فوقهما لحم اما
باسلیق ورک بدن پس درد انها کمتر است در حال فصد کردن

اکر بالای ان دو رک کوشت نباشد وباسلیق رکیست نزد مرفق
در جانب راست وما یلست باسفل ذراع از وسط طرف راست
او وکشودن ان نفع میکند امراض سینه وجکر ودست را ورک
بدن واقع ما بین باسلیق وقیفال وکشودن او جذب میکند خون را
از مواضع اندورک وبدانکه رکهای دست که فصد میشود شش
است چهار از ان مذکور شد وپنجم ابطی است وان رکیست ما بین
اسفل ذراع وطرف راست او وان شعبه ایست از باسلیق که در
بخنان واقع شده لهذا انرا باسلیق اعلا مینامند واین قسم
مسمی شده بابطی بجهة قرب او بابط یعنی زیر بغل ودر استفراغ
خون مانند باسلیق اعلاست ششم اسیلم است وان رکیست
ما بین انکشت کوچک دست وانکشت پهلوی او وکشودن او
نافع است از برای دردهای جکر اکر از دست راست باشد و
از برای علتهای سپرز اکر از دست چپ باشد وباید فصاد بداند
که هر یک از رکهای مذکور را چه قسم فصد کند والواجب تکمید

موضع الفصد بالماء الحار ليظهر الدم وخاصة في الشتاء
وواجبست گرم کردن موضع فصد را باب گرم یعنی ترکند
لته را باب گرم وانرا بر ان موضع بگذارد تا انکه بخار اورا بان
موضع برساند تا انکه ظاهر شود خون خصوصا در زمستان
فانه يلين الجلد ويقلل الالم ويسهل الفصد بدرستی که عمل
مذکور نرم میکند پوست را وکم میکند الم را واسان میکرداند
فصد کردن را ويجب في كل ما ذكرناه من اخراج الدم اجتناب
النساء قبل ذلك باثني عشر ساعة وواجبست در هر اخراج خونی
که ذکر شد بفصد یا بحجامت اجتناب کردن از زنان قبل از ان
بدوازده ساعت زیرا که صحبت ایشان موجب هیجان اخلاط
میکردد وصالح وفاسد بهم مخلوط میشود ودر چنین اخراج
خون باید سکونی در اخلاط باشد تا خون فاسد بیشتر دفع
کردد وفرق اما بین تاثیر شهوات وزیادتی نور ماه که از قبل
تاثیر طبیعی است چه در انحال رطوبات بدنی واخلاط زیادی میشوند

نه انکه بحرکت اید یا ممزوج شوند ويحتجم في يوم صاح صاف
لا غيم فيه ولا ريحا شديدا وحجامت کنند در روزی که هوا صاف
باشد یعنی ابری وباد تندی نباشد چه هوای تیره وابر موجب
کدورت اخلاط میکردند ويخرج من الدم بقدر ما يرى من
تغيره واخراج شود خون بقدری که ظاهر شود تغیر دران ولا
يدخل يومك ذلك الحمام فانه يورث الداء وداخل مشو حمام را
در روزی که میخواهی حجامت کنی که باعث درد والم میشود
بجهة انکه اب حمام در جراحت نفوذ میکند وموجب تشنج وورم
کردد ودیکر حرارت حمام زیاد میکند حرارت اخلاط را وهیجان
می اورد انهارا وصب على راسك وجسدك الماء الحار ولا تفعل
ذلك من ساعتك وبریز بر سر وبدن اب گرم را ومکن این عمل
را در ان ساعت که حجامت کرده باشی یعنی قدری صبر کن وبعد از ان
اب گرم بر بدن ریخت تا انکه اکر بعضی اخلاط در تحت جلد باقی
مانده باشد بتحلیل برود وایاك والحمام اذا احتجمت فانه يورث

الداء فان الحمی الدائمة تکون فیه واجتناب کن از حمام هرگاه
حجامت کرده چه تب دایمی بهم میرسد از آن فاذا اغتسلت
من الحجامة فخذ خرقة من غزی فالقها علی محاجمك وهرگاه نشستی
موضع حجامت را بگیر پارچه کرك از ماده بز او بگذار از برای
مواضع حجامت او ثوبا لینا من قز وغیره یا جامه نرمی از قز
که معرب کج است یا نوعی است از ابریشم وغیر آن وخذ قدر حمصة
من الترياق الاكبر وامزجه بالشراب المفرح المعتدل وتناوله او
بشراب الفاكهة وبگیر بقدر یك نخود تریاق اکبر یعنی تریاق فاروق
وممزوج کن بشربت مفرح معتدل مثل شربت سیب وامثال ان
وتناول کن انرا یا ممزوج کن بشربت فاکهة که از اشربه هفت
میوه گویند وطریقش انست که اب انار اب به اب امرود که هر یك
ترش وشیرین باشد اب سماق اب سیب از هر یك یك جزو واب
دغرود که کویج نامند آب زرشك هر یك نیم جزو با ثلث انها
شکر سفید بقوام اورند واگر اب انگور اضافه شود باید علیحده

بجوشانند

بجوشانند که دو ثلث او برود وصفت شربت سیب انست که
سیب را از پوست وتخم پاك کنند وبکوبند وبفشارند وبا ثلث
یا نصف اب او شکر بقوام ارند وان تعذر فشراب الاترج و
اگر این شربتها ممکن نشود پس تریاق فاروق را با شربت اترج
ممزوج کنند وصفت او انست که ترشی ترنج را در گلاب مکرر
بشویند تا اثر ترشی در جرم او نماند پس بازاء هر ترنجی هفتاد
وپنج مثقال قند اضافه نموده بقوام اورند فان لم یجد شیئا من
ذلك فتناوله بعد علکه ناعما تحت الاسنان واگر یافت نشود
هیچ کدام از این شربتها بخورد تریاق فاروق را بعد از انکه خوب
خاییده شود در زیر دندانها وباید که تریاق فاروقی که استعمال
میشود با شربت یا بدون او قسمی باشد که شراب وگوشت افعی
در او داخل نکرده باشند واشرب علیه جرع ماء فاتر و
بیاشام بر بالای ان تریاق که بدون شربت تناول میشود چند
جرعه اب نیم گرم تا برساند اورا باعماق بدن وان کان فی

زمان الشتاء والبرد فاشرب علیه سکنجبین عسلی واگر بوده
باشد حجامت در فصل زمستان و سردی هوا بیاشام بربالای
ان تریاق سکنجبین عسلی که معرب سرکه انگبین است وصفت
ان انست که سرکه وعسل را برابر بجوشانند تا بقوام اید فانک
متی فعلت ذلک امنت من اللقوة والبرص والبهق والجذام باذن
الله تعم بدرستیکه هرگاه بجا اوردی این اعمال را ایمن خواهی
بود باذن جناب اقدس الهی از لقوه وسفیدی که از ظاهر بشره
بباطن نفوذ کرده باشد واز سفیدی رقیقی که در ظاهر باشد
وپیسی واز خوره که ان علتی است مشهور وامتص من الرمان
المزّ فانه یقوی النفس ویحیی الدم وباید بمکی از انار ترش وشیرین
که او قوی میکند نفس را بسکون یا بتحریک وزنده میدارد خون را
یعنی او را از کدورات خالص میکند یا انکه تقویت جگر مینماید
ودر انوقت تولید خون بیشتر میشود ولا تاکل طعاما مالحا
بعد ذلک بثلث ساعات فانه یخاف ان یعرض من ذلک الجرب

وتناول

وتناول مکن طعام شور بعد از اخراج خون تا سه ساعت
که خوف انست که عارض شود جرب وان جوششها ئیست کوچک
وسرخ رنگ با حکه شدیدی واکثر اوقات در دستها میباشد
بسبب وصول مواد بانها بواسطه بسیاری حرکت وهمچنین بسیار
است درمیان انگشتان که ضعیفتر است وگاهی عارض مجموع بدن
میشود نزد کثرت مواد واز جمله اسباب حدوث او مخلوط شدن
خون است با بلغم که متولد میشود از طعام شور که موجب احتراق
اخلاط خصوصا بلغم میشود با انکه نمک در هر دو کیفیت ضد
بلغم است وحرکت میدهد انرا بسمت جلد وقوة او وفا نمیکند
بتحلیل بردار او وتخصیص به سه ساعت بجهة انست که ممکن است
که طبیعت بعد از ان مدت مجال یابد ومفسده مذکور حاصل
نشود وان کان شتاء فکل من الطباهیج اذا احتجمت واگر فصل
زمستان باشد تناول کن از گوشت یهوج هرگاه حجامت کرده
باشی واشرب علیه من الشراب المزکی الذی ذکرته اولا وبیاشام

از شراب پاکیزه که ذکر کردیم اورا سابقا وادهن بدهن الخیری و
شیء من المسك وماء بارد وصب منه علی هامتك ساعة فراغك
من الحجامة وباید بمالی روغن گل شبو را و قلیلی از مسك و آب
سرد بر بر مذاری ازان روغن بر پیش سر در ساعتی که فارغ شوی
از حجامت واما فی الصیف فاذا احتجمت فکل السکباج والهلام
والمصوص ایضا والحامض اما در تابستان هر گاه حجامت کنی
تناول کن یکی از چهار غذا را اول سکباج است بکسر سین که معرب
شوربا است وان غذائیست که با سرکه ترتیب میدهند و
قامع صفرا و مسکن خونست وطریق طبخ او باین نحو است که
گوشت را پارهای وسط کرده واگر مرغ خانگی باشد از بندها جدا کنند
و نیم پخته سازند و پاره دردك ونره را چند جوش داده واز
اب بیرون اورده ولزوجت اورا گرفته باب سرد بشویند و با
گوشت و سرکه وادویه خوشبو مهرا بپزند با عسل یا شکر یا شیئی
داده قدری زعفران اضافه کنند دوم هلام است بضم ها و ان دوم

نوعی است از غلیها وطریق ترتیبش اوانست که گوشت گاو
یا گوساله یا بزغاله بعد از پختن باب ونمك در جائی گذارند
تا اب او چکیده شود و بعضی از سبزیها با سرکه بپزند پس سبزیها
را ازان برداشته گوشت مذکور را دران سرکه اندازند سیم سیم
مصوص است بفتح میم وان غذائیست که از جوجه و مرغ جوان
و سبزیهای سرد وگرم وادویه خوشبو بحسب احتیاج ترتیب
دهند وفیمی باب میوهای ترش میجوشانند چهارم غذاها ۴
غذاهای ترش است که متعارفست وصب علی هامتك دهن
بنفسج بماء الورد وشیء من الکافور وبریز بر پیش سر روغن بنفشه
با گلاب وقدری از کافور واشرب من ذلك الشراب الذی
وصفته لك بعد طعامك وبیاشام بعد از غذای خود ازان
شرابی که وصف کردم سابقا از برای تو وایاك وکثرة الحرکة والغضب
ومجامعة النساء یومك واجتناب کن از بسیاری حرکت و غضب
وجماع کردن در روز حجامت واحذر یا امیر المؤمنین ان تجمع

بين البيض والسمك فى المعده فى وقت واحد وحذر
كن اى امير از انكه جمع كنى در معده ميان تخم مرغ وماهى
در يكوقت فانهما متى اجتمعا فى جوف انسان ولد عليه
النقرس والقولنج والبواسير ووجع الاضراس بجهة انكه
انكه هر كاه جمع شوند اين دو غذا در شكم ادمى بهم ميرسد از ان
ناخوشى نقرس وقولنج وبواسير ودرد دندانهاى بسيار زيرا
كه تخم مرغ در كمال لطافتست خصوصا نيم برشت وبزودى
مستحيل بفساد ميشود وهمچنين كوشت ماهى كه جوهر ان
متخلخل است وهر كاه جمع شوند در معده بران غذا با محترق
ميشود وموجب بعضى امراض مثل جذام وجرب وبواسير
ميكردد با انكه خام ميماند بسبب برودة طبع ان خصوصا
در معده ضعيف ومستحيل ببلغم ميشود وحرارت غريزيه
دران عمل ميكند وانرا مستحيل بريح ميكرداند ولهذا حادث ميشود
بسبب ان نقرس وقولنج وبواسير واكر هم تعفن شود بسبب فاسد

شدن

شدن انها بخارى از معده بجانب دندانها وجع دندانها بهم
ميرسد واللبن والنبيذ الذى يشربه اهله اذا اجتمعا ولد النقرس
والبرص وشير ونبيذ كه از جو وخرما وغير ذلك ساخته ميشود و
مياشامند انرا اهل ان از جماعه فساق ومخالفين هر كاه جمع شوند
در معده بهم ميرسد نقرس وپيسى ومداومة اكل البصل يعرض
منه الكلف فى الوجه ومداومت نمودن بر خوردن پياز عارض
ميشود بسبب ان كلف در روى ادمى وان از قبيل نقطها ايست
متصل كه ظاهر ميشود در رو ورنكش ما بين سياهى وسرخى است
وبهم ميرسد از احتراق اخلاط كه بسيار خوردن پياز موجب ان
ميكردد واكل الملحة واللحمان المملوحة واكل السمك المملوح
بعد الفصد والحجامة يعرض منه البهق والجرب وخوردن
نمك وكوشتهاى شور وماهى شور بعد از فصد وحجامت
عارض ميشود بسبب ان بهق وجرب چه آن غذاها مولد سودا
است كه ماده اين دو مرض است وتفريع جرب كذشت وبهق

دو قسم است یکی سفیدی رقیقی است در ظاهر بشره بواسطه
غلبه بلغم بر خون و دیگر سیاهی است در آن بجهة مخالطه خلط سودا
با خون و این مراد است در این مقام واکل کلیة الغنم واجواف الغنم
یعکر المثانة وخوردن گرده گوسفند و شکنبه و شیردان و امثال
آن موجب سنگ مثانه میشود زیرا که تولید خون سوداوی از
آنها میشود بجهة صلابت جرم آنها و آن خون مایل است بسفل
و مثانه در آنجا واقع است ودخول الحمام علی البطنة یولد القولنج
و داخل شدن حمام با امتلای معده موجب قولنج است بجهة
منحدر شدن غذا قبل از هضم یافتن آن از معده بسوی امعاء
والاغتسال بالماء البارد بعد اکل السمک یورث الفالج و غسل
کردن باب سرد بعد از خوردن ماهی باعث فلج میشود زیرا که
متولد میشود از ماهی بلغم لزجی که ماده فلج است و آب سرد
قوة میدهد آنرا و ضعیف میکند اعصاب را واکل الاترج
باللیل یقلب العین ویوجب الحول وخوردن ترنج در شب سبب

تغیر

تغیر چشم و موجب حول میشود بجهة آنکه اگر بالای غذا باشد خام
میکند آنرا و باعث افتادن و سستی اعصاب میشود و چون اصل
عصب از دماغ است اثر آن در چشم بیشتر ظاهر میشود و تغیر
وضع طبقات و رطوبات مینماید و اگر در خلاء معده باشد
اعصاب را بیشتر سست میکند و موجب حول میگردد واتیان المرئة
الحائض یورث الجذام فی الولد و نزدیکی با زن حایض باعث
حوزه میشود در ولد زیرا که رطوبات فاسده مخلوط میشود
با منی والجماع من غیر اهراق الماء علی اثره یوجب الحصاة ومجامعت
بدون بول کردن در عقب آن موجب سنگ مثانه میگردد بجهة
صلب شدن رطوبات بمرور ایام والجماع بعد الجماع من غیر
فصل بینهما بغسل یورث المولد الجنون و جماع کردن بعد از
جماع بدون فاصله غسل در میان دو جماع موجب جنون
است در فرزند زیرا که چون غسل شود رطوبات فاسده تحت
جلد که از جماع بهم رسیده بتحلیل میرود و اگر بدون غسل باشد

دیگر بالفعل واقع شود قدری از آن رطوبات باقی میماند پس
هرگاه در نطفه تاثیر کند ولد قابل جنون میشود و همچنین است
اگر کسی محتلم شده باشد و جماع کند پیش از آنکه غسل کند چنانچه
از جناب پیغمبر صلی الله منقولست وکثرة اکل البیض وادمانه یورث
الطحال والریاح فی رأس المعده وبسیار خوردن تخم مرغ و مداومت
کردن بران باعث ازدیاد سپرز و تولید ریاح در دهن معده است زیرا
که مراد تخم پخته است که نیم برشت باشد و در اطفال ثقیل میشود
و دیر هضم میگردد و بعد از انهضام تولید سودا میکند و بسبب
گرندگان مثالم میشود طرف اخلاط که سپرز است و گاه باشد
که از آنجا بمعده ریخته شود و موجب درد آن نیز گردد و ممکن است
که بسبب دیر هضم مستحیل بریح شود والامتلاء من البیض المسلوق
یورث الربو والانبهار وامتلای معده از تخم پخته موجب دو نوع
است از تنگی نفس یکی آنکه از امتلاء عروق شش باشد و دیگر آنکه از
امتلاء شرایین بهم رسیده باشد زیرا که متولد میشود بلغم از آن

غذا و موجب مرض مذکور میگردد واکل اللحم النیء یورث
الدود فی البطن وخوردن گوشت ناپخته مولد کرم است در شکم
چه ماده آن بلغم متعفن است که بهم میرسد از آن غذا واکل الطین
یفشل منه الجسد اذا ادمن علیه وخوردن گل موجب بهم رسیدن
شپش است در بدن هرگاه مداومت شود بران زیرا که او حادث
میشود از رطوبات متعفنه که طبیعت دفع آنها را بظاهر بدن میکند واز
جمله خواص گل دفع فضلات است بسوی مسام بدنی وشرب
الماء البارد عقیب الشیء الحار والحلاوة یذهب بالاسنان و
آشامیدن آب سرد بعد از خوردن چیز گرم بالفعل یا عقب شیرینی
بر طرف میکند طراوت دندانها را بجهة آنکه هر یک از آن دو غذا
موجب تحلل مسام بدن میگردد پس هرگاه آب سرد بعد از آن آشامیده
شود نفوذ میکند در مسام و میرسد به بیخ دندانها با آنکه آشامیدن
آب سرد در عقب چیز گرم از قبیل توارد اضداد است بر دندانها و
الاکثار من اکل لحوم الوحش والبقر یورث تغیر العقل وتحیر الفهم

وتبلد الذهن وكثرة النسيان وبسیار خوردن گوشتهای
حیوان وحشی و گوشت گاو موجب تغیر عقل و حیرت فهم و کندی
ذهن و کثرت نسیان است بجهة آنکه حدت ذهن از صفای روح
است ومداومت برخوردن این گوشتها تولید خون غلیظ و
اخلاط سوداویه در بدن میکند و بآن سبب برطرف میشود
لطافت و صفای روح و عاجز میشود از حرکات فکری و بسبب
خوردن گوشت گاو غالب میشود برودت و رطوبت بر دماغ
و برودتی قبول صورت نمیکند و گوشت وحشی اگرچه اکثر آن
حار است لکن بجهة کثرت یبوستی که دارد حادث میشود بسبب
آن یبس دماغ و بانجهة عارض میشود نسیان وإذا اردت
دخول الحمام وانت لا تجد فی راسك ما یوذیك فابدء عند دخول
الحمام بخمس جرع من الماء الفاتر فانك تسلم باذن الله تعالی من وجع الراس
والشقیقة وهرگاه اراده حمام داشته باشی وخواهی که نباشد در
سر خود چیزیکه آزار کند ترا پس ابتدا کن نزد داخل شدن حمام

به پنج

به پنج جرعه از آب نیم گرم بتحقیق که سالم خواهی بود باذن جناب
اقدس الهی از درد سر و شقیقه یعنی درد نصف سر واعلم یا
امیر المؤمنین ان الحمام رکب علی ترکیب الجسد اربعة بیوت مثل
اربعة طبایع الجسد بدان ای امیر که حمام ترکیب شده مثل ترکیب
بدن و از چهار خانه مانند طبایع چهارگانه بدن یعنی عناصر یا
اخلاط یا چهار چیزی که سابقا مذکور شد البیت الاول بارد یابس
خانه اول که رخت کن باشد سرد و خشك است چه حرارت حمام در آن
کمتر تاثیر میکند و همچنین رطوبات آن قلیل است والثانی بارد
رطب و خانه دوم سرد و تر است بجهة کثرت آب وقلت حرارت
در آن والثالث حار رطب وخانه سیم گرم و تر است بجهة کثرت
حرارت و رطوبت و تساوی آنها والرابع حار یابس وخانه چهارم
گرم و خشك است بسبب غلبه حرارت بر رطوبت ومنفعة الحمام
عظیمة ومنفعت حمام بسیار است یؤدی الی الاعتدال وینقی
الدرن ویلین العصب والعروق ویقوی الاعضاء الکبار و

وبدهب البعض ازجمله منافع حمام آنست که موجب اعتدال
مزاج میشود و پاک میکند چرک را و نرم میگرداند پی و رگها را
و تقویت اعضای بزرگ میکند مثل سر و دست و پا و ازان اعضای
رئیسه که قلب و دماغ و جگر و خصیتین است و برطرف مینماید
عفونت ظاهر بدن را و خلط متعفن را فاذا اردت ان لا یظهر
فی بدنک بثرة ولا غیرها فابدء عند دخول الحمام بدهن بدنک
بدهن البنفسج و هرگاه اراده داشته باشی که ظاهر نشود در
بدن تو جوششی یا غیر آن پس ابتدا کن نزد داخل شدن حمام بمالیدن
روغن بنفشه بر بدن خود تا مانع شود از اکثر جوششهایی که از
مواد صفراویه حادث میشوند بجهة تبرید و ترطیب ان روغن
مثل حمام واذا اردت استعمال النوره ولا یصیبک قروح ولا
شقاق ولا سواد فاغتسل بالماء البارد قبل ان تنور و هرگاه خواهی
استعمال نوره کنی و نرسد ترا زخمی و ترکیدنی و سیاهی پس
غسل کن با آب سرد پیش از آنکه نوره بکشی تا آنکه آن آب سد کند

مسام

مسام بدن را و بان سبب نفوذ نکند در آنها اجزای تند آهک
و زرنیخ که موجب تلخوشیهای مذکوره میشود و من اراد دخول
الحمام للنوره فلیجتنب الجماع قبل ذلک باثنی عشر ساعة و من تمام
یوم و کسی که اراده حمام کند از برای نوره کشیدن باید اجتناب
نماید از مجامعت قبل از آن تا دوازده ساعت که آن یکروز تمام است
بجهة آنکه نوره مثل جماع محلل است و موجب سستی قوی و اعصاب
میگردد و بعد از گذشتن مدة مذکوره عیبی ندارد ولتطرح فی
النوره شیئا من الصبر والاقاقیا والحضض و باید داخل کنی در
نوره چیزی از صبر و اقاقیا و حضض مکی او یجمع ذلک و یأخذ
منه الیسیر اذا کان مجتمعا او متفرقا یا آنکه همه را جمع نمایی و اخذ
کنی قدری از آن خواه اجزای مذکوره یکجا باشند یا متفرق ولا
تلقی فی النوره شیئا من ذلک حتی تماث النوره بالماء الحار الذی
طبخ فیه بابونج و مرزنجوش او ورد و بنفسج یابس او جمیع ذلک
اجزاء یسیرة مجموعة او متفرقة بقدر ما یشرب الماء رایحته و

داخل مکن در نوره چیزها از ان دواها تا انکه خوب داخل شود نوره
در اب کرمی که طبخ شده باشد در ان بابونه و مرزنجوش یا کل سرخ
و بنفشه خشك یا مجموع چهار دوا از هر یك اندکی یکجا باشد که
کسب کند اب بوی اودا اما انکه دخول صبر و غیره در نوره باید بعد
داخل شدن نوره در ان اب باشد بجهة انست که اجزای مذکوره
داخل شود بعد از شکستن حدت نوره چه اکر قبل از ان باشد
ممکن است که نفوذ کند اجزای ردیه اهك و در جسم انها قرار کیرد
و در ان اب بتحلیل برود و ضرر ببدن برساند ولیکن الزرنیخ
مثل سدس النوره و باید قدر زرنیخ شش یك اهك باشد چه
بتجربه رسیده که این قدر وفا بمقصود میکند و ضرر بجلد نمیرساند
بخلاف کمتر و بیشتر از ان مقدار و یدلك الجسد بعد الخروج
منها بشیء مما یقلع رایحتها و باید مالیده شود بر بدن
بعد از فراغ از نوره چیزیکه برطرف کند بوی انرا کورق الخوخ و شجر
العصفر و السعد و الحنا و الورد و السنبل مفردة او مجتمعة

یا متفرق لیکن باید بقدر [illegible] باشد

مثل

مثل برك شفتالو و ورد کل کافشه و سعد کوفی و حنا و کل سرخ و سنبل
الطیب خواه متفرق باشد یا مجتمع و من اراد من ان یامن احتراق
النوره فلیقلل من تقلیبها و لیبادر اذا احمت فی غسلها و ان
یمسح البدن بشیء من دهن الورد و کسی که خواهد ایمن باشد
از سوختن نوره باید تقلیل کند در بر هم زدن و مبادرت نماید
هرکاه ازاله کند مو را بشستن ان و بمالد بر بدن قدری از روغن
کل سرخ فان احرقت البدن و العیاذ بالله یوخذ عدس مقشر
و لیسحق ناعما و یداف فی ماء ورد و خل و یطلی به الموضع الذی
اثرت فیه النوره فانه یبرء باذن الله تعالی و اکر نوره بسوزاند
العیاذ بالله باید اخذ کند عدس مقشر را و نیکو بکوبید و داخل کلاب
و سرکه نماید و بمالد بان موضعیکه تاثیر کرده نوره در ان بتحقیق
که برطرف میشود باذن جناب اقدس الهی و الذی یمنع من اثار
النوره فی الجسد هو ان یدلك الموضع بخل العنب الثقیف و دهن
الورد دلکا جیدا و ان چیزیکه منع میکند اثار نوره را از قبیل سیاهی

باخراجت با جوشش انسکه مالیده شود بر موضع نوره سرکه
بسیار ترش وده عن کل ما الیدن خوبی چه سرکه تند بسبب سرعت
نفوذ او قلع میکند اثار ردیه را از بدن و هرگاه ضم شود باد و عن
گل که اعضا را نرم و مسام را وسیع تر میگرداند اثر ان قوی تر میگردد
ومن اراد ان لا یشتکی مثانته فلا یحبس البول ولو علی ظهر دابته
وکسی که خواهد که شکوه نکند از الم مثانه یعنی بول را ان باید که
حبس نکند بول را اگرچه بر پشت دابه خود سوار باشد یعنی لازم
است که پایین بیاید و بول کند و تاخیر نکند هرچند وقت نزول
نزدیک باشد بجهة انکه هرگاه مثانه پر شود از بول طبیعت اراده
دفع ان میکند پس حبس ان موجب درد مثانه میگردد بسبب حدتی
که دارد وان لا تؤذیه معدته فلا یشرب علی طعامه ماء
حتی یفرغ وکسی که خواهد که آزار نکند او را معده او پس بیاشامد
اب در غذای خود تا انکه فارغ شود از ان ومن فعل ذلک رطب
بدنه وضعفت معدته ولم یاخذ العروق قوة الطعام فانه

یصیر فی المعدة فجا اذا صب الماء اولا فاولا وهرکه بیاشامد
اب در بین تناول غذا رطوبت بهم میرساند بدنش وضعیف
میشود معده او وجذب نمیکند عروق قوة طعام را بجهة انکه
خام میگردد در معده هرگاه ریخته شود اب در دو مرتبه مرتبه واگر
جذب کند جزء بدن نمیشود و موجب فساد اعضا میگردد و همچنین
اشامیدن اب بعد از غذا بلا فاصله نیز مضر است زیرا که
مانع است از انکه معده مشتمل گردد بر غذا و هضم نماید او را بلکه
خام میماند لکن اگر یکی از دو قسم عادی باشد یا معده حار و صفرا
غالب و عطش صادق باشد درین صورتها نیاشامیدن اب مضر است
ومن اراد ان لا یجد الحصاة وعسر البول فلا یحبس المنی عند
نزول الشهوة ولا یطیل المکث علی النساء وکسی که خواهد که
نیاید تولد سنگ مثانه و دشوار بول کردن را پس حبس نکند
منی را نزد نزول شهوه وان وقت امدن منی است و طول ندهد
مجامعت را با زنان چه در صورتی که انزال منی خواهد شود

بجماع یا باحتلام واورا حلبس کند لطیف او بتحلیل میرود وکثیف
او باقی میماند وسنك میشود یا انکه منجر بعسر بول میکردد
ومن اراد ان یامن وجع السفل ولا یظهر به ریاح البواسیر
فلیاکل کل لیلة سبع تمرات برنی بسمن البقر ویدهن بین انثییه
بدهن زنبق خالص وکسی که خواهد که ایمن باشد از درد اسافل بدن
بخصوص مقعد ودر او ظاهر نشود بادهائی که از بواسیر حادث
میشود یا علتهای او باید بخورد هر شب هفت دانه خرمای
پرورده بشیر کاو وبمالد ما بین دو خصیه را بروغن زنبق خالص
ومن اراد ان یقل نسیانه ویکون حافظا فلیاکل کل یوم علی
الریق ثلاث قطع زنجبیل مربی بعسل ویصطنع بالخردل
مع طعامه فی کل یوم وکسی که خواهد که کم شود فراموشی او
وبوده باشد حفظ کننده امور باید بخورد هر شب سه پاره
زنجبیل پرورده با عسل وخورش کند خردل را با طعام خود در
هر روز ومن اراد ان یزید فی عقله یتناول کل یوم ثلث اهلیلجات

لبکرا بلوح وکسی که خواهد عقل او زیاد شود بخورد هر روز سه
هلیله پرورده با مخلوط لبکری که در طبخ سیم مبالغه شده باشد
که بپارسی قند مکرر کویند ومن اراد ان لا یشق ظفره ولا یمیل
الی الصفرة ولا یفسد حول ظفره فلا یقلم اظفاره الا یوم الخمیس
وکسی که خواهد ترک کند ناخن او ومایل بزردی نشود وفاسد
نکردد اطراف ناخن او نکیرد ناخنهای خود را مکر روز پنجشنبه واکر
کسی مداومت کند بران هرکز درد چشم نبیند واکر بکیرد برای
روز جمعه کذارد پریشانی از او زایل میکردد چنانچه مروی شد
با بیطریق جمع میشود ما بین احادیث که در این مقام وارد شده
است یا انکه همه را در پنجشنبه بکیرد ودر جمعه سوهانی بران بمالد که
ریزه چند بر برد زیرا که چیدن ناخن در روز جمعه سنت است وبعضی
است از برای زیادتی روزی از تعقیب خواندن ما بین طلوعین
وایمن میکرداند از چندین ناخوشی ومن اراد ان لا یبول اذنه
فلیجعل فیها عند النوم قطنة وکسی که خواهد ازار نکند اورا

کوش او باید بکذارد دران قدر بنبه در وقت خوابیدن تا هوای
مختلف داخل کوش نشود و موجب بلام او نکردد ومن اراد
ردع الزکام مده ایام الشتا فلیاکل کل یوم ثلث لقم من الشهد
وکسی که خواهد قطع کند ماده زکام را مدة ایام زمستان که
اکثر ان از سردی هوا بهم میرسد بخورد هر روز سه لقمه از عسل
که در اخر درجه دوم کرمست و در اول ان خشک است نزد بعضی
واعلم یا امیر المؤمنین ان للعسل دلایل یعرف بها نافعه من ضاره
بدان ای امیر که از برای عسل دلیل چند است که شناخته میشود
بسبب انها نفع کننده عسل از ضرر کننده ان وذلک ان منه
شیا اذا ادرکه الشم عطس ومنه شی یسکر وله عند الذوق
حرافه شدیده هذه الانواع من العسل قاتله وا ین بجهت انست
که بعضی از اقسام عسل هرکاه درک کند او را قوه شامه عطسه
میاورد یا تشنه میکند وبعضی دیکر از ان سکر میاورد و از برای
او هست تندی شدیدی واین انواع از عسل کشنده است وعسل

خوب انست که صادق الحلاوه وخوش بو وسفید و بهاری باشد
ولا تؤخر شم النرجس فانه یمنع الزکام فی مده ایام الشتا وکذلک
حبه السودا وتاخیر مکن بوییدن کل نرکس که در سیم کرم وخشک
است چرا که منع میکند زکام را مدة ایام زمستان وهمچنین است
بوییدن سیاهدانه که در اول سیم کرم وخشک است واذا خاف
الانسان الزکام فی زمان الصیف فلیاکل کل یوم خیارة واکر
برسد ادمی اندکام در ایام تابستان پس باید بخورد هر روز یک عدد
خیار بجهت انکه زکام که در ان فصل بهم میرسد اکثر ان از حرارت و
صفراست وخوردن خیار دفع صفرا میکند بسبب ادراری که دارد
ولیحذر الجلوس فی الشمس وباید حذر کند انکس از نشستن در افتاب
بجهت این ظاهر است ومن خشی وجع الشقیقه والشوصه فلا
یؤخر اکل السمک الطری صیفا کان او شتاءً وکسی که بترسد
از درد نصف سر واز ذات الجنب صفرائی باید تاخیر نکند خوردن
ماهی تازه را خواه در تابستان باشد یا زمستان بجهت انکه وجع

شقیقه ماده آن صفراست وچون قدر او قلیل است وفا نمیکند
که مجموع را بگیرد وهمچنین مرض دوم از صفراست پس خوردن
ماهی تازه نافع است زیرا که سرد وتر است ودر هر دو کیفیت ضد
صفراست ومن اراد ان یکون صالحا خفیف الجسم واللحم فلیقلل
من عشائه باللیل وکسی که خواهد که صحیح وسالم وبدن او سبک
باشد باید تقلیل کند در تعشی کردن در شب چه در اینوقت طبیعت
قادر بر هضم غذا خواهد بود وخواب باسایش واقع میشود وان
غذا جزو بدن میگردد واین امور موجب صحت وسبکی جسم است
ومن اراد ان لا یشتکی سرته فلیدهنها مثل دهن راسه وکسی که
خواهد شکوه نکند از درد ناف باید روغن بمالد بر ان هر وقت که
بمالد بر سر خود روغن را بجهة انکه اگر درد ناف که قریب است بفم معده
از سودائیست که از طرفش که سپرز است بان موضع ریخته میشود
وتدهین کردن دفع میکند یبوست سودا ومضرات ازا خصوصا
هرگاه از روغنهای محلل باشد وشاید که تدهین سر میل دهد مواد را

بجانب

بجانب ناف که محاذی سراست وتدهین ناف میل دهد مواد را
بتحت واز انجا واز ناف دفع شود ومن اراد ان لا یشقق شفتاه ولا
یخرج فیها باسور فلیدهن حاجبه مثل دهن راسه وکسی که خواهد
ترکد لبهای وی وبیرون نیاید در انها ناسور وان غلظتیست در لب پایین
بقدر انگور کوچک سبزه رنگ ماشفافی در وسط ان که از غلبه یبوست
بهم میرسد پس باید بمالد روغن برابروها هر وقت که روغن بر سر
مالد تا انکه ترتیب سودا ودفع ضرر انرا نماید چه اکثر ماده آن ناخوشی
از ان خلط است ومن اراد ان لا یشتکی کبده فی الحمام فلیاکل بعدها
الخل وکسی که خواهد که شکوه نکند از درد جگر بسبب حمام رفتن باید
بخورد سرکه را بعد از ان بجهة انکه طبع جگر گرم وتر است وبواسطه کسب
رطوبت از هوای حمام رطوبت ان زیاد میشود وتاول سرکه دفع
رطوبت میکند ونقصان مینماید ومن اراد ان لا تسقط اذناه
ولهاته فلا یاکل حلوا حتی یتغرغر بعده بخل وکسی که خواهد که
سست نشود گوشتهای بادو بادو پارچه گوشت که بشکل بادام

دندانهای دهان ودرد دو طرف کلو واقع شده وزبان کوچك
که مشرفست بر حلق پس باید نخورد شیرینی مگر انکه غرغره کند
بعد از ان بسرکه زیرا که شیرینیها اعضا را سست میکند بواسطه
سرکه مندفع میگردد رطوبتی که سبب سستی است ومن اراد
ان لا یفسد اسنانه فلا یاکل حلوا الا بعد کسرة خبز وکسی که
خواهد فاسد نشود دندانهای او باید نخورد شیرینی مگر بعد از
تناول پارچه نانی زیرا که شیرینیها موجب فساد دندان میگردد
ومخلوط کردن با نان دفع میکند مضرت انرا ومن اراد ان لا
یصیبه البرقان فلا یدخل بیتا فی الصیف اول ما یفتح بابه ولا یخرج
منه اول ما یفتح بابه فی الشتاء غدوة وکسی که خواهد برقان
بهم نرساند باید داخل خانه نشود در تابستان هنگامی که در خانه
را بگشایند وبیرون نرود از خانه در زمستان اول مرتبه که گشوده
میشود در خانه وقت صبح ومراد از برقان تغیر رنگست بزردی یا
سیاهی بسبب جریان خلط صفرا یا سودا در تحت جلد وانچه نزدیك

باو باشد

باو باشد بدون عفونتی در ان خلط وگویا انچه نهی شده محدث
برقان باشد بالخاصیة پس باید ساعتی مکث نمود در داخل شدن
وبیرون امدن تا هوای خارج وداخل با هم مخلوط گردد واعتدال
بهم رساند وتوارد اضداد نشود ومن اراد ان لا یصیبه ریح فی
بدنه فلیاکل الثوم کل سبعة ایام مرة وکسی که خواهد ریح در بدن
او بهم نرسد بخورد سیر را در هر هفت روز یکمرتبه بجهة انکه سیر محلل
نفخ است وتناول او بدون داخل شدن مسجد باکی نیست چنانچه
امام محمد باقر ع از جناب پیغمبر ص روایت نموده اند ومن اراد
ان یستمرئ طعامه فلیتکئ بعد الاکل علی شقه الایمن ثم ینقلب
بعد ذلك علی شقه الایسر حین ینام وکسی که خواهد گوارا شود
غذای او باید تکیه کند اولا بعد از تناول نمودن غذا بر جانب راست
خود وبعد از ان بگردد بجانب چپ واین عمل در حین خوابیدن
باشد بجهة انکه در سابق مذکور شد که قعر معده مایل بجانب
راست پس غذا اولا بانجا میرسد وبعد از انکه بجانب چپ خوابید

شود حرارت معده زیاد میکردد بسبب آنکه جکر که در طرف راست
است در بالای ان واقع میشود لهذا در انوقت هضم کامل می کردد
ومن اراد ان یذهب البلغم من بدنه ویقطعه فلیاکل کل یوم بکرة
شیئا من الجوارش الحریف وکسی که خواهد برطرف کند بلغم را
از بدن خود وکم کند اورا باید بخورد هر روزی در اول صبح قدری
از جوارش تندوان معرب کوارش است بمعنی کوارنده وعبارت
است از ترکیبی که مقوی معده ومصلح اغذیه ومحلل ریاح ودافع
بلغم ورطوبت بدنی باشد واز جمله اقسام ان که بسیار تند و
کرم است جوارش فلافلی است وصفتش انست که فلفل
سیاه وسفید ودار فلفل از هر یک دو وقیه وعود بلسان
یکوقیه سنبل الطیب تماما از هر یک چهار درم زنجبیل و
تخم کرفس وسالیوس رومی وسلیخه واسارون وانیسون
از هر یک یکدرم ادویه را کوفته وبیخته وبعسل کف کرفته سه
وزن ادویه عجین نموده ویکثر دخول الحمام ومضاجعة النساء

والجلوس فی الشمس وباید کسی که اراده دفع بلغم دارد بسیار
واقع سازد حمام رفتن ومجامعت کردن بازنان ونشستن
در افتاب را که هر یک موجب تحلیل بلغم وفضلات میکردد
ویجتنب کل بارد من الاغذیة فانه یذهب البلغم ویحرقه و
اجتناب کند هر سردی را از غذاها بدرستی که برطرف میکند
بلغم را ومیسوزاند انرا ومن اراد یطفی لهب الصفرا فلیاکل
کل یوم شیئا رطبا باردا ویروح بدنه ویقلل الحرکة ویکثر النظر
الی ما یحب وکسی که خواهد فرو نشاند برافروختکی صفرا را
باید بخورد هر روز چیزی که تر وسرد باشد که مخالف صفرا است
در هر دو کیفیت واسایش دهد بدن خود را یعنی هوا را حرکت
دهد باد زدن ودیکر باید تقلیل کند از حرکت کردن چه حرکت
محدث حرارتست وبسیار نکاه کند بانچه دوست میدارد اورا
ومن اراد ان یحرق السودا فعلیه بکثرة القی وفصد العروق و
مداومة النوره وکسی که خواهد بسوزاند سودا را پس لازم است

برای بسیار قی کردن و گشودن رگها و مداومت بر بوره کشیدن
بجهت آنکه مقصود ازاله سوداء غیر طبیعی است و آن بهم میرسد
از احتراق هر خلط که باشد حتی سودای طبیعی که دُرد خون طبیعی
است که چون محترق گردد غیر طبیعی میشود پس اگر از احتراق
صفرا حادث شده باشد قی نافع است و اگر از احتراق بلغم
باشد مداومت بر بوره نافع است ومن اراد ان یذهب
الریح البارد فعلیه بالحقنة والادهان اللینة علی الجسد و
کسی که خواهد بر طرف کند ریح بارد را پس بر او لازم است حقنه
کردن و مالیدن روغنهای نرم بر بدن چه هر یک از آن دو
امر محلل ریاح بارد است وعلیه بالتکمید بالماء الحار فی
الابزن ویجتنب کل بارد یابس ویلزم کل حار لین وایضًا
لازم است بر کسی که اراده دفع ریح دارد کماد نمودن بآب گرم
در آبزن یعنی ظرفی که در آن آب گرم کنند و در او ادویه جوشانند
تا مریض در آنجا بنشیند و باید اجتناب کند از هر سردی و تری و

وبجوید هر گرم و تری را ومن اراد ان یذهب عنه البلغم
فلیتناول بکرة کل یوم من الاطریفل الصغیر مثقالا واحدًا
و کسی که خواهد که بر طرف شود بلغم از او باید تناول کند در صبح
هر روزی از اطریفل صغیر بقدر یک مثقال یعنی حبی که موافق
است با مثقال شرعی کذلش شصت و هشت شعیر و چهار
سبع شعیر است وصفت اطریفل صغیر آنست که پوست هلیله
کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله سیاه املهٔ مقشر مساوی
بکوبند و بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب نموده
با سه وزن عسل عجین نمایند و از جمله خواص این مرکب
آنست که بواسطه عسل اذابه بلغم میکند و بسبب پوستی
که دارد تجفیف مینماید واعلم یا امیر المؤمنین ان المسافر
ینبغی له ان یتحرز بالحر اذا سافر وهو ممتلی من الطعام ولا
خالی الجوف ولیکن علی حد الاعتدال بدان ای امیر که مسافر
سزاوار است که احتراز کند هر گاه سفر نماید در گرمی هوا از

انکه بوده باشد در حالی که معده ممتلی باشد از غذا و در حال خلاء
معده هم نباشد و باید بحد اعتدال باشد ولیتناول من
الاغذیة الباردة مثل القریص والهلام والخل والزیت وماء
الحصرم ومثل ذلک من الاطعمة الباردة وتناول کند مسافر
از غذاهای سرد مثل قریص وان قیمی است از نانخورش که از
گوشتهای لطیف مانند ماهی وجوجه وبزغاله وترشیها
ومیوههای تازه وخشک وادویه خوشبو ترتیب میدهند
ومثل هلام که مذکور شد سابقا ومثل سرکه وزیتون را
ونحوه وامثال اینها از غذاهای سرد بجهة انکه حرکت بسیار
که در سفر واقع میشود محدث حرارتست مگر انکه حرکت
بنحوی باشد که تحلیل مواد کند که در انصورت طبیعت
سرد میشود بجهة کم شدن اجزای حاره واعلم یا امیر المومنین
ان السیر الشدید فی الحر الشدید ضار بالابدان المهلوسة
اذا کانت خالیة من الطعام وهو نافع فی الابدان الخصبة

بدان ای امیر که حرکت شدید در گرما ضرر میرساند ببدنهای
لاغر هرگاه خالی باشد از غذا ونافع است از برای بدنهای
فربه زیرا که حرکت باشدة تحلیل میکند رطوباترا پس اگر رطوبت
بسیار باشد نفع میکند والا مضر است چه موجب حدة اخلاط
میگردد فاما اصلاح المیاه للمسافر ودفع الاذی عنه فهو ان
لا یشرب الماء من ماء کل منزل یرده الا بعد ان یمزجه بماء
المنزل الذی قبله او بشراب واحد غیر مختلف یشربه بالمیاه علی
اختلافها واما نیکو بودن ابها از برای مسافر ودفع آزار
از او باین طریق است که بیاشامد از آب هر منزلی که میرسد
بان مگر بعد از انکه ممزوج کند ابان منزلرا با اب منزل پیش
سابق یا با یک ابی که مختلف نباشد مخلوط نماید با ابها که اختلاف
دارند والواجب ان یتزود المسافر من تربة بلده وطینته التی
ربی علیها ولازمست که بردارد مسافر از خاک وگل هر شهری
که تربیت یافته در ان وکلما ورد الی منزل طرح فی اناءه الذی

تشرب منه شتاء من الطين الذي يترودة من بلده   وبهتر آبی
که برسد بنهاده در ان ظرفی که میپوشد انرا نوعی از گلی که برداشته
از شهر خود   ولیشوب الماء والطین بالانیة بالتحریک ویوخر
قبل شربه حتی یصفو اصفاء جیدا   ومخلوط کند اب وگل را
در ان ظرف بسبب حرکت دادن او وتاخیر کند در اشامیدن
تا انکه صاف شود صاف شدن خوبی زیرا که بعد از امتزاج
وفعل وانفعال جذب میکند خاک اجسام غریبه ابرا وموجب
صفای او میگردد   وخیر المیاه شربا لمن هو مقیم او مسافر
ما کان ینبوعه من الجهة الشرقیة الخفیف الابیض وبهترین
ابها از برای حاضر ومسافر آبیست که چشمه او از جانب مشرق
باشد وسبک وسفید باشد زیرا که باد مشرق نیکوتر است از باد
مغرب چنانچه سابقا مذکور شد احداث میکند در اب لطافت
ورقت واین بهتر است از قول اطبا که باید از مغرب وجنوب بطرف
مشرق وشمال اید   وافضل المیاه ما کان مخرجها من مشرق الشمس

الصیفی

الصیفی   ونیکوترین ابها ابیست که محل بیرون امدن او از
سمت مشرق صیفی افتاب باشد که اول نقطه سرطانست که چون افتاب
با نموضع برسد اول فصل صیف است ودر بلاد در انوقت بجهة
یبوستی که دارند موجب صلاح میگردند   واصحها وافضلها
ما کان هذا الوصف الذی ینبع منه وکان مجراه فی جبال الطین
وسائر المیاه ابها وبهترین انها آبیست که چشمه او بوصف مذکور
باشد ومجرای او در کوههای گل باشد زیرا که پاک میکند ابرا
از ممتزجات غریبه بخلاف سنگ که این اثر ندارد لکن باید خاک
وگل خالص باشد ومخلوط بشوره وامثال ان نباشد   وذلک
انها یکون فی الشتاء باردة وفی الصیف ملینة للبطن لاصحاب
الحرارات   واین بجهة انست که این ابها در زمستان سرد است
بجهة انکه مسام زمین در انوقت مسدود است بسبب سردی
هوا این اب بر روی زمین میماند وسرد میشود ودر تابستان
نرم کننده شکم است ونافع است از برای صاحبان حرارت

زیرا که مسام زمین در ان فصل مفتوح است پس اجزای
ارضیه با لبته اب در ان مسامات میماند و اجزای ملینه در
اب باقی میماند و اما ماء الملح والمیاه الثقیلة فانها تیبس
البطن اما اب زمین نمک زار و ابهای ثقیل پس خشک میکند
شکم را بواسطه یبوستی که دارند ومیاه الثلوج والجلید ردیة
لسایر الاجسام کثیرة الضرر جدا و ابهای برف و تگرگ بدست
از برای جمیع بدنها و بسیار مضر است الا در بدن بلغمی و اما
میاه الجب فانها عذبة صافیة نافعة اذا دام جریها ولم یدم
حبسها فی الارض اما ابهای چاه پس شیرین و صاف و
نافع اگر دایم باشد جاری شدن ان و دایم نباشد حبس انها
در زمین واما البطایح والسباخ فانها حارة غلیظة فی
الصیف لرکودها ودوام طلوع الشمس علیها اما ابهای
کودالها و زمینهای شوره زار پس گرم و غلیظند بجهة ایستادن
انها و دایم بودن طلوع افتاب بر انها وقد یتولد علی من

دادم شربها المرة الصفراویة وتعظم اطحلتهم وکما هی خلط
صفرا حادث میشود در کسانی که مداومت کنند بر اشامیدن
ان ابها و بزرگ میشود سپرزهای ایشان زیرا که بواسطه حرارتی
که از افتاب کسب میکنند و یبوستی که از مخالطه اجزای ارضیه
بهم میرسانند موجب تولید صفرا گردد و چون بسبب یبوست
و برودت ذاتی تولد میکند سودا را بزرگ میشود سپرز که
ظرف ان خلط است وقد وصفت لک یا امیر المؤمنین فیما
تقدم من کتابی هذا ما فیه کفایة لمن اخذ به وبتحقیق که
وصف کردم از برای تو ای امیر در انچه پیش گذشت درین کتاب
من از اموری چند که در ان کفایتست از برای کسی که عمل کند بان
و انا ذاکر امر الجماع والحال من ذکر میکنم امر مجامعت را فلا تقرب
النساء من اول اللیل صیفا ولا شتاء پس نزدیکی مکن با زنان
در اول شب نه در تابستان و نه در زمستان وذلک لان المعدة
یکون ممتلیة وهو غیر محمود و این بجهة انست که معده در ان وقت

ممتلی است از غذا و جماع در اینحال پسندیده نیست ویتولد
منه القولنج والفالج واللقوة والنقرس والحصاة والتقطیر
والفتق وضعف البصر ردیئه و حادث میشود بسبب جماع
کردن در اینحال قولنج و فالج ولقوه و نقرس و سنگ مثانه یا
کرده و تقطیر بول بدون اراده و آزار فتق و ضعف بصر ردئه
روح باصره واذا اردت ذلک فلیکن آخر اللیل فانه اصلح للبدن
وارجی للولد وازکی للعقل فی الولد الذی یقضی الله بینهما
و هر گاه اراده جماع داشته باشی باید که بوده باشد در طرف
آخر شب بجهة آنکه بهتر است زیرای بدن چه کیلوسیت غذا
در آنوقت تمام شده و گاه باشد شروع بهضم دوم نموده
پس غذای خام نفوذ میکند باعضا و ایضا اعصاب و چشم و دماغ
در اینحال بسیار سست میشوند و لهذا امراض مذکوره بهم
میرسد و امید ولد در آنوقت بیشتر است و نیکوتر است از برای
عقل ولدی که عطا میکند جناب اقدس الهی بواسطه مرد و زن

زیرا که در آنوقت رغبت بجماع بیشتر است پس قدری از ارواح
با منی در رحم ریخته میشود و موجب فهم و حدت ذهن ولد
میگردد ولا تجامع امرأة حتی تلاعبها وتکثر ملاعبتها وتغمز
ثدییها وجماع مکن با زنی تا آنکه بازی و خوش طبعی کنی با او
و بسیار ملاعبه نمائی و بفشاری پستانهای او را فانک اذا
فعلت ذلک غلبت شهوتها واجتمع ماؤها بجهة آنکه هر گاه
بجا آوردی این عمل را غلبه میکند خواهش از زن و جمع میشود
منی آن لان ماءها یخرج من ثدییها والشهوة تظهر من
وجهها وعینیها واشتهت منک مثل الذی اشتهیته
منها زیرا که منی زن بیرون میآید از پستانهای او و شهوة
ظاهر میشود در دو چشم او و خواهش میکند مثل آنچه خواهش
نموده از آن و ظاهر است که عمده ماده منی زن از پستان آن
چنانچه ظاهر آیه کریمه است در سوره طارق والا منی از جمیع
بدن بیرون میآید و چون پستان مشارکت بسیار دارد